



در قرآن، روایات، تاریخ و فرهنگ

علیرضا ملاحسنی

موضوع:
علوم قرآنی: ۱۷۰ (قرآن: ۲۹۷)

گروه مخاطب:
- تخصصی (طلاب و دانشجویان)
- عمومی

شماره انتشار کتاب (چاپ اول): ۲۰۸۷

مسلسل انتشار (چاپ اول و باز چاپ): ۵۱۶۲

ملاحضی، علیرضا، ۱۳۴۲ -

چشم زخم؛ در قرآن، روایات، تاریخ و فرهنگ / علیرضا ملاحضی. - قم: مؤسسه بوستان کتاب (مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۹۰.

[۲۹۲] ص. - (مؤسسه بوستان کتاب: ۲۰۸۷) (قرآن: ۲۹۷، علوم قرآنی: ۱۷۰)

ISBN 978-964-09-0995-9 ۵۰۰۰ نومنا:

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

Alireza Mollahasani. Cheshm-Zakhm In Quran, quotations, history and culture
ص. ع. به انگلیسی:

کتابنامه: ص. [۲۶۷] - ۲۷۳؛ همچنین به صورت زیرنویس.
نایاب.

۱. چشم زخم - جنبه‌های مذهبی - اسلام. ۲. چشم زخم - احادیث. ۳. چشم زخم - فرهنگ عامه. الف. دفتر
تبیغات اسلامی حوزه علمیه قم. مؤسسه بوستان کتاب. ب. عنوان.

۲۹۷۷۹

BP ۲۷۲/۸/۵ ج ۷

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۲۶۵۲۲۷۵

۱۳۹۰

چشم زخم

در قرآن، روایات، تاریخ و فرهنگ

علیرضا ملاحسنی

بوستان
۱۳۹۰

بوستانگ

چشم زخم

در قرآن، روایات، تاریخ و فرهنگ

• نویسنده: علیرضا ملاح‌سنجی
• ناشر: مؤسسه بوستان کتاب

(مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)

• لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانه مؤسسه بوستان کتاب

• نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۰ • شمارگان: ۱۱۰ • بهای: ۵۰۰۰ تومان

printed in the Islamic Republic of Iran

• دفتر مرکزی: قم، خ شهدا (صفاته)، ص پ ۹۱۷، ۳۷۱۸۵، تلفن: ۷۷۴۲۱۵۵، ۷۷۴۲۱۵۴، تلفن: ۷۷۴۲۱۵۵، ۷۷۴۲۱۵۴، تلفن پخش: ۷۷۴۲۴۲۶

• فروشگاه مرکزی: قم، چهارراه شهدا (عرضه ۱۲۰۰۰، عنوان کتاب با همکاری ۱۷۰ ناشر)

• فروشگاه شماره ۲: تهران، میدان فلسطین، خ طوس، کوچه نیریز، پلاک ۳۰، تلفن: ۸۸۹۰۶۹۲۲ - ۸۸۹۰۶۹۲۲ - ۹۳۹۰۵۹۹۲۰۸۹

• فروشگاه شماره ۳: مشهد، چهارراه خرسروی، مجتمع یاس، جنب دفتر تبلیغات اسلامی شعبه خراسان رضوی، تلفن: ۲۲۳۳۶۷۲

• فروشگاه شماره ۴: اصفهان، چهار راه کرمانی، جنب دفتر تبلیغات اسلامی شعبه اصفهان، تلفن: ۲۲۰۳۷۰

• فروشگاه شماره ۵: اصفهان، میدان انقلاب، جنب سینما ساحل، تلفن: ۲۲۲۱۷۱۲

• فروشگاه شماره ۶ (ویژه جوانان): قم، ابتدای خیابان شهدا، تلفن: ۷۸۳۷۱۰۲

• پخش پکتا (پخش کتب اسلامی و انسانی)، تهران، خ حافظ، نرسیده به چهار راه کالج، نبش کوچه بامنشاء، تلفن: ۸۸۹۴۰۳۰۳

پست الکترونیک مؤسسه: E-mail: info@bustaneketab.com

جدیدترین آثار مؤسسه و آشنایی بیشتر با آن در وب سایت: <http://www.bustaneketab.com>

با غروری ادھکاری که در سولید این اثر نقش داشته‌است:

• اعضای شورای بررسی آثار • مدیر شورای کتاب: جواد آهنگر • سروبراستار: مهدی حلیلیان • جکیده انگلیسی: یحیی داوری • فیبا: مصطفی محموطي • مسئول واحد حروفنگاری: احمد موتمنی • حروفنگار: عزیزه همتی • اصلاحات حروفنگاری: مهدیه قرباندوست و معا حمیلیور • صفحه‌آرایی: عزیزه همتی و احمد موتمنی • کارشناس و کنترل نمونه‌خوانی: محمدجواد مصطفوی • نمونه‌خوانی: عریتسی سرافی و اسالخان سلیمانی • بازخوانی نهایی متن حامد ظاهری‌با • نظارت و کنترل آماده‌سازی ولی فریانی • کنترل فضی صفحه‌آرایی: سیدرضا موسوی منش • کارشناس طراحی و گرافیک: مسعود سحابی • طراح حلّه: حسین سرزایی • مدیر تولید: عبدالهادی الشرفی • اداره آماده‌سازی: حمید رضا تیموری • اداره جایه‌دانه: سعید مهدوی و سایر همکاران لیتوگرافی، چاپ و صحافی.

تقدیر و تشکر

سپاس بی‌شمار، خدلوند همربان را، که توفیق انجام این نوشتار را عنایت فرمود. آنچه پیش رو دارد، ثمرة مطالعات و تحقیقاتی است که با راهنمایی‌های اساتید بزرگوار جناب مستطاب حجۃ‌الاسلام و المسلمین دکتر محمد فاکر مبتدی و جناب مستطاب حجۃ‌الاسلام و المسلمین دکتر سید‌کمال حسینی و فاضل ارجمند مجید هلامحمدی - دامت برکاتهم - به بار نشسته است.

فهرست مطالب

۱۷	چکیده
۱۹	مقدمه
۲۲	انسان، ترکیبی از روح و جسم
۲۸	تأثیر متقابل روح و بدن از نظر فلاسفه
۲۸	الف - تأثیر روح بر بدن
۲۸	۱. حرکت ارادی
۲۸	۲. تأثیر نفسانیات و انفعالات در بدن
۲۹	۳. تأثیر اندیشه
۲۹	۴. تأثیر روح قوی بر جسم دیگران
۳۰	ب - تأثیر بدن بر روح
۳۰	۱. تأثیر غدد بر حالات روحی
۳۰	۲. تأثیر تفاوت های فیزیکی اندام در حالات روحی
۳۱	۳. رفتار بدنی و نکون خصلت ها
۳۱	۴. بازناب خوردنی ها بر حالات روحی
۳۲	روح و نفس

۳۵.....	اهمیت چشم
۳۸.....	ارتباط روح و چشم
۴۰.....	حقیقت چشم زخم
۴۱.....	مدعیان حقیقت چشم زخم
۴۱.....	منکران حقیقت چشم زخم
۴۲.....	ادله اثبات حقیقت چشم زخم

بخش اول

چشم زخم از نگاه آیات، روایات و دانشنامه‌ان

۴۷.....	فصل اول: چشم زخم در آیات
۴۷.....	۱. آیه: «وَإِنْ يَكُدُّ»
۴۸.....	اسباب نزول و مفاد آیه شریفه
۴۹.....	قول اول: کنایه از حسادت دشمنان پیامبر اکرم ﷺ
۵۱.....	قول دوم: کنایه از حسادت دشمنان ولایت علی ﷺ
۵۲.....	قول سوم: چشم زخم
۵۴.....	۲. آیه ورود به مصر از ابواب متفرقه
۵۴.....	فلسفه سفارش یعقوب ﷺ به فرزندان در کیفیت ورود به مصر؟
۵۵.....	اقوال مختلف درباره فلسفه سفارش یعقوب ﷺ به فرزندان
۵۵.....	قول اول: چشم زخم
۵۶.....	قول دوم: حسد حسودان
۵۷.....	قول سوم: یافتن یوسف ﷺ
۶۰.....	۳. آیه شر حسد
۶۰.....	مفهوم شناسی شر

۶۲	تفسیر حسد حاسد
۶۲	قول اول: سحر افسون‌گران
۶۳	قول دوم: چشم زخم حسودان
۶۴	قول سوم: هرنوع حسد حسودان
۶۶	فصل دوم: چشم زخم در روایات
۶۶	دسته اول: روایات حق بودن چشم زخم
۶۹	دسته دوم: روایات وقوع چشم زخم
۶۹	دسته سوم: روایات درمان چشم زخم
۷۰	دسته چهارم: روایات تعویذ
۷۳	فصل سوم: چشم زخم از منظر علم، عقل و شعر
۷۹	فصل چهارم: نمونه‌های چشم زخم در تاریخ و فرهنگ‌ها
۷۹	نمونه‌هایی از تاریخ و فرهنگ‌ها
۷۹	۱. کور کردن شتران
۸۰	۲. شورچشمان در صدر اسلام
۸۰	۳. مهارت شورچشمان جاهلیت
۸۱	۴. قصه سهل بن حنیف
۸۱	۵. شجاعت محمد حنفیه

بخش دوم

ریشه‌ها و رابطه چشم زخم با قضاؤ قدر، سحر و خرافات

۸۷	فصل اول: ریشه‌های چشم زخم
۸۸	نقش تلقین در چشم زخم
۸۹	تأثیر تلقین، از طرف خود یا دیگران

۹۰ اقسام تلقین
۹۱ ۱. تلقین علمی یا قولی
۹۲ ۲. تلقین فعلی یا عملی
۹۲ ۳. تلقین مشبت
۹۴ ۴. تلقین منفی
۹۶ نقش حسد در چشم زخم
۹۷ بازشناسی مفهوم حسد در سیر نزول آیات قرآن
۹۹ تفاوت حسد با غبطه
۱۰۰ آثار و زیان حسد
۱۰۲ فرایند زیان‌های حسد
۱۰۲ الف - زیان‌های فردی حسد
۱۰۲ ۱. زیان حسد در مرحله نخست به خود حسود می‌رسد
۱۰۴ ۲. حسد منشأ و ریشه چشم زخم
۱۰۸ ۳. حسد مانع شناخت حق
۱۰۸ ۴. حسد عامل تنهایی انسان
۱۰۹ ۵. حسد مانع رشد و تکامل
۱۰۹ ۶. حسد پیوسته خود حسود را می‌آزاد
۱۱۰ ۷. حسد آفات اعمال خیر و عبادت‌ها
۱۱۱ ۸. حسد نفرت همگان را به دنبال دارد
۱۱۱ ب - زیان‌های اجتماعی حسد
۱۱۱ ۱. جلوگیری از پیش‌رفت جامعه
۱۱۲ ۲. حسد عامل از بین بردن حق همکاری
۱۱۳ ۳. حسد، اختلال در امنیت را در پی دارد

۱۱۳	۴. حسد مانع خوبی‌های خوبان
۱۱۴	پیشینه و نقش حسد در دوره جاهلیت
۱۱۵	توارث حسد
۱۱۶	موافقت و مخالفت محیط
۱۱۶	۱. هاشم و عبدالشمس
۱۱۷	۲. عبدالطلب و حرب
۱۱۷	۳. محمد ﷺ و ابوسفیان
۱۱۷	۴. علی علیہ السلام و معاویه
۱۱۷	۵. حسین علیہ السلام و بزید
۱۱۸	بهداشت از حسد
۱۱۹	دستورهای بهداشتی
۱۱۹	۱. عمل خیر
۱۱۹	۲. کترل توقعات از دیگران
۱۲۰	۳. عفو و گذشت
۱۲۰	درمان حسد
۱۲۳	۱. پیراستن و آراستن
۱۲۴	۲. زمینه جلب رضای خدا
۱۲۵	۳. اصالۃ الصحّه
۱۲۶	۴. حرارت ایمان
۱۲۶	۵. نصح و خیرخواهی
۱۳۰	فصل دوم: رابطه چشم زخم و قضاو قدر
۱۳۰	مفهوم شناسی قضاو قدر
۱۳۱	پاسخ و دفع شبھه

۱۳۵	فصل سوم: رابطه چشم زخم با سحر
۱۳۶	توانایی‌های انسان
۱۳۹	اقسام سحر
۱۴۰	چشم زخم از مصادیق سحر
۱۴۱	حقیقت فال‌گیری (طالع‌بینی)، شعبدہ (چشم‌بندی)
۱۴۲	فال بینی، از نظر روان‌شناسی و دو نکته آن
۱۴۳	انسان، موجودی فقیر و نیازمند
۱۴۴	سوه استفاده ابلیس از ضعف انسان
۱۴۶	تطییر و بدیم انگاری در قرآن
۱۴۷	پیشینه تطییر و شوم انگاری
۱۴۸	نادرستی بدیم انگاری
۱۵۰	عوامل تطییر
۱۵۰	نگاه ساده‌دلان به تطییر
۱۵۱	ابزار فال‌بینی
۱۵۲	شعبدہ یا چشم‌بندی
۱۵۳	تأثیر سحر
۱۵۵	فصل چهارم: رابطه چشم زخم با خرافات
۱۵۵	مفهوم خرافه
۱۵۶	علل پیدایی و روآوری به خرافه
۱۵۷	۱. افراط و تغییر معرفتی
۱۵۸	۲. ضعف رویکرد علمی
۱۵۹	۳. تأمین پشتیبان‌هایی در خارج از وجود خویش
۱۵۹	۴. خواستِ اربابان فرهنگ و سیاست

۱۶۰	ریشه‌های اجتماعی و روان‌شناسی خرافه
۱۶۶	گذری بر نگرش ادیان الهی به خرافه
۱۶۶	الف - نگاه تورات به خرافات
۱۶۷	ب - نگاه مسیحیت به خرافات
۱۶۹	ج - نگاه اسلام به خرافات
۱۷۰	نفی ساعات نحس
۱۷۰	مبارزة حضرت سلیمان با خرافات
۱۷۱	تأثیر باور به شورچشمی در عقاید خرافی
۱۷۲	تخم مرغ شکستن
۱۷۳	اسفند دود کردن
۱۷۴	اسفندگردانی
۱۷۵	خواص طبی اسفند
۱۷۶	حال‌گذاری
۱۷۷	اوراد اسفند
۱۷۸	اسفند در بیان روایات
۱۷۹	جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

بخش سوم:

آثار و راه کارهای مقابله و درمان چشم‌زخم

۱۸۳	فصل اول: آثار چشم‌زخم
۱۸۳	چگونه انسان چشم می‌خورد؟
۱۸۴	ماهیت تأثیرات چشم‌زخم
۱۸۵	آثار نفسانی و روانی چشم‌زخم

۱۸۶	آثار مادی چشم‌زخم
۱۸۷	هیپنوتیزم
۱۸۸	تاریخچه هیپنوتیزم
۱۹۲	ریاضت چیست؟
۱۹۳	پیروزی در دو جبهه
۱۹۵	نقش تمرین در مسائل اخلاقی
۱۹۹	تفاوت بین ریاضت مرتاضین هندی و عرفای ما
۲۰۲	قتل از پی‌آمدهای چشم‌زخم
۲۰۳	فصل دوم: راه کارهای مقابله و درمان چشم‌زخم
۲۰۳	درمان چشم‌زخم
۲۰۳	نقش استعاده در مصونیت از چشم‌زخم
۲۰۵	استعاده در قرآن
۲۰۶	استعاده در احادیث
۲۰۷	موارد استعاده به خدا
۲۱۱	توکل بر خدا، عامل مصونیت از چشم‌زخم
۲۱۱	واژه‌شناسی و مفهوم‌شناسی توکل
۲۱۳	نقش توکل در مصونیت از چشم‌زخم
۲۱۵	آثار و نتیجه توکل به خدا
۲۱۵	۱. آرامش و اطمینان قلبی
۲۱۷	۲. قوت و نیرومندی
۲۱۹	۳. عزت نفس
۲۲۰	۴. بصیرت و شکوفایی تفکر
۲۲۰	راه رسیدن به توکل

۲۲۲	مؤلفه‌های سازنده توکل
۲۲۳	۱. استناد امور و اتفاق‌ها به خداوند متعال
۲۲۴	۲. معنای الوهی دادن به اتفاق‌های زندگی
۲۲۴	۳. امیدوار بودن به خدا
۲۲۵	نقش اذکار در مصونیت از چشم‌زنی
۲۲۹	اهمیت ذکر
۲۳۲	یاد خدا در همه احوال
۲۳۳	آثار ذکر
۲۳۳	۱. فلاح و رستگاری
۲۳۳	۲. آرامش
۲۳۵	۳. دوری از شیطان
۲۳۵	۴. یاد خدا کنید تا منسی خداوند نباشد
۲۳۶	۵. غذای روح
۲۳۷	۶. همنشینی با خدا
۲۳۸	۷. محبت خداوند
۲۳۸	نقش دعا در فرهنگ اسلامی
۲۴۰	فلسفه دعا و نیایش
۲۴۰	آثار دعا
۲۴۱	۱. دفع بلا
۲۴۳	۲. برگرداندن قضای الهی
۲۴۵	۳. عامل تکامل
۲۴۶	دعای دفع چشم‌زنی
۲۴۶	بررسی ادعیه‌های مأثوروه و تعویذها چشم‌زنی

۲۴۸	۱. تعویذ جبرنیل به پیامبر ﷺ
۲۴۸	۲. تعویذ امیر مؤمنان علیؑ
۲۴۹	۳. تعویذ امام حسن و امام حسین علیهم السلام
۲۵۱	۴. تعویذ امام صادق علیه السلام
۲۵۱	۵. تعویذ امام جواد علیه السلام برای فرزندش امام هادی علیه السلام
۲۵۳	تعویذ چشم زخم در منابع اهل سنت
۲۵۵	راه‌های مقابله با شورچشمان
۲۵۵	۱. دور بودن از شور چشمان
۲۵۶	۲. خواندن معوذین
۲۵۷	۳. خواندن ذکر حوقله
۲۶۰	۴. خواندن و نوشتن و همراه داشتن سوره جن، مَعُوذُين، حمد، توحید و آیة الكرسي
۲۶۲	وظيفة عاین (شورچشمان) قبل از تأثیر
۲۶۲	۱. ذکر خدا
۲۶۲	۲. ماشاء الله كفتنه و ذكر «آمنت بالله و صلی الله علی محمد و آلہ»
۲۶۳	۳. ذکر الله اکبر و دعا برای برکت
۲۶۵	خاتمه
۲۶۷	كتابنامه

نهايه

۲۷۷	آيات
۲۸۰	روايات
۲۸۳	اعلام

چکیده

ستایش خداوندی را که در یگانگی، والا و در بسی همتایی، نزدیک و در اقتدار شکوهمند، و در دانشش بر همه چیز احاطه دارد و حال آنکه در مقام خویش است و آفریدگان، همگی مقهور قدرت اویند. بزرگی که پیوسته بوده و ستودهای که هماره خواهد بود. پروردگارِ فرشتگان و روح القدس و نسبت به هر آنچه آفریده فزون بخش است. نوشتارِ پیش رو پژوهشی است در بررسی تحلیلی رابطه چشم زخم و بلایا در معارف دینی، که به رغم کاربرد گسترده و فراگیر آن در زبان گروههای گوناگون مردم، هنوز آنسان که شاید، بررسی همه جانبه نگردیده است.

چشم زخم، در زبان فارسی واژه‌ای است مرکب از چشم و زخم.

کلمه چشم: یکی از وسائل ارتباط با عالم اطراف است؛ زخم: به معانی متعددی از قبیل گوشت فاسد شده گندیده، طعم و بوی بد و بی‌آبرویی استعمال شده است.

چشم زخم، در لغت به مفهوم آزار، نقصان یا بیماری آمده و معادل آن در زبان عربی، «العين» یا «الإصابة بالعين» است. و اصطلاحاً، عبارت است از تأثیر موج‌های منفی یک فرد بر اعمال، رفتار و سرنوشت فردی دیگر، که از نگاه فرد شورچشم (چشم‌شور) خواه دوست، دشمن، حسود یا حتی حیوانات و اجنه به دیگری می‌رسد.

پژوهش بنیادین در موضوع چشم زخم از اهداف این نوشتار است، چرا که جهل‌زادی و بیان حقیقت و واقعیات، یکی از مباحث مهم قرآن و روایات محسوب می‌گردد که بدان پرداخته شده است.

قرآن کریم، رسالت اساسی پیامبران را نفی شرک و استقرار توحید دانسته است. خرافات به ویژه آن دسته از خرافاتی که به مؤثر دانستن غیرحق در امور و سرنوشت انسان‌ها بازمی‌گردد از نوع شرک ناپیدا (خفی) است.

خرافات نه تنها پایه ایمان به خدا را متزلزل می‌سازد، بلکه راهی است که منجر به آیین‌های شیطانی و دشمنی می‌شود. پاره‌ای حقایق ممکن است به دلیل عدم شناخت صحیح، زمینه‌ساز برخی خرافات باشد که چشم زخم از جمله آن‌هاست. لذا این مستنه ما را برانگیخت تا با استعانت از عقل و نقل در جهت واقع‌گرایی و روی‌کرد علمی آحاد مردم و عرصه حیات جمعی را با این پژوهش پوشش دهیم و گرایش، بینش و رفتار توحیدی عرصه حیات دینی را روشنی بخشیم.

تحقیق حاضر، در سه بخش تنظیم شده است: بخش اول، به موضوع چشم زخم در آیات و روایات و دیدگاه‌های عالمان پرداخته است، در بخش دوم، ریشه‌ها و روابط چشم زخم با قضا و قدر، سحر و خرافات بررسی شده و در بخش پایانی، آثار و راهکارهای مقابله و درمان چشم زخم کند و کاو گردیده است.

کلید واژه: چشم زخم، معارف دینی، آیات قرآن، روایات، عالمان، سحر، خرافات، قضا و قدر. مفهوم چشم زخم.

مقدمه

از دیرباز شناخت حقیقت و ماهیت انسان مورد نظر محافل و مکتب‌های فلسفی و علمی بوده و در فلسفه‌های معاصر و فلسفه اسلامی نیز، بحث‌ها و کاوش‌های چشم‌گیری به این موضوع اختصاص یافته است.

در یک رده‌بندی کلی، انسان به دلیل آنکه دارای خواص عمومی حیات است و در این بعد با حیوانات دیگر تشابه و اشتراکاتی دارد، در طبقه حیوان (جان‌داران) به معنای عام قرار می‌گیرد، ولی برخورداری وی از استعدادها، قابلیت‌ها و ویژگی‌های خاصی نظیر آگاهی و آزادی و بهره‌مند بودنش از ساختمان پیچیده بدنی و مغزی، از نوع خاص و ماهیتی متمایز از دیگر حیوانات پدید آورده است.

تمایز انسان و فصل مقوم وی، با دیگر حیوانات صرفاً به خصوصیت زیستی و شرایط عضوی و مغزی انحصار و اختصاص نمی‌یابد، بلکه ضمن پذیرش همه این‌ها، اساس هویت وی را گوهری دیگر غیر از بدن و جسم مادی او، تشکیل می‌دهد و انسانیت انسان و تمام آثار فکری و فرهنگی وی، نشست یافته از موجودی «مجرد» است که آن را از دیدگاه‌های متعدد، روح، نفس، قلب و نفخه الهی نامیده‌اند.

شناخت انسان امری «سهول و ممتنع» است. از یک سو آدمی موجودی است اسرارآمیز و صاحب استعدادها، ابعاد، ویژگی‌ها و نیروهای شگرف و این نکته انسان

را چنان بالا می‌برد که از صید و شکار اندیشه می‌گریزد تا آن‌جا که گفته شده است: «انسان موجود ناشناخته»!^۱ کارل گوید: افراد انسان با یک دیگر یکسان نیستند و هر یک دارای شخصیت مخصوص و تابع تعاملات و سلسله ظاهراتی است که اصل و منشأ آن هنوز بر ما معلوم نیست.^۲

از جانب دیگر انسان در مقام شناخت خود، علاوه بر ابزارهای عمومی فلسفی و علمی، از علم حضوری به خود و یافته‌های بی‌واسطه و مستقیم خود بهره می‌برد. آمیختگی انسان از دو بعد ماده و مجرد^۳، صورت و معنا و جسم و جان، علاوه بر آن که متکی بر برهان‌های عقلی و فلسفی است، در متن آیات و احادیث مطرح و بر آن تأکید گردیده است.

قرآن می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمًّا مَسْنُونٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۴

و [به خاطر بیاور] هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من بشری را از گل خشکیده‌ای که از گل بدبویی گرفته شده، می‌آفرینم. هنگامی که کار آن را به پایان رساندم، و در او از روح خود [یک روح شایسته و بزرگ] [دمیدم، همگی برای او سجده کنید].^۵

۱. به قلم دکتر الکسیس کارل. وی، فیزیولوژیست و جراح و زیست‌شناس فرانسوی در ۲۸ زوئن ۱۸۷۳ م. در «سن فولالیون»، فرانسه متولد شد. در ۱۹۰۵ م. به آمریکا رفت و مدتی در آن‌جا کار می‌کرد و سرانجام در ۵ نوامبر ۱۹۴۴ م. در پاریس درگذشت. از او کتاب دیگری به نام *پایانش در دست است* که به وسیله دکتر علی شریعتی ترجمه شده است.

۲. انسان موجود ناشناخته، ص ۱۳۱.

۳. *وْهَنْگْ مَلْفِفِي*، ص ۲۹۱.

۴. حجر، آیه ۲۸ - ۲۹.

۵. برداشت‌های ترجمه آیات قرآن در تمام این نوشتار از ترجمه آیة‌الله مکارم شیرازی - دامت برکاته - است.

انسانیت انسان به روح مجرد وی است و اصالت در ماهیت انسان از آن روح است، زیرا عنصر مختص و فصل ممیز انسان روح است نه بدن مادی.^۱

غزالی در مبحث شناخت نفس می‌نویسد: «تو را از دو چیز آفریده‌اند: یکی از کالبد ظاهر است که آن را تن گویند... و دیگر معنای باطن که آن را نفس، جان و دل گویند».^۲

از دیدگاه فارابی انسان از جنس حیوان است که با فصل نطق و تعقل از دیگر حیوانات امتیاز می‌یابد و منشأ تعقل و خودآگاهی وی نیز تجرد روح است.^۳

روح آدمی درجاتی دارد، آن مرتبه‌ای از روح که در پیامبران و امامان است مرتبه فوق العاده والایی است، که از آثارش معصوم بودن از خطأ و گناه و نیز آگاهی و علم فوق العاده است و مسلماً چنین مرتبه‌ای از روح، از همه فرشتگان برتر خواهد بود، حتی از جبرئیل و میکائیل.^۴

دانشمندان الهی و فلاسفه روحی معتقدند: غیر از موادی که جسم انسان را تشکیل می‌دهد، حقیقت و گوهر دیگری در انسان نهفته است که از جنس ماده نیست اما بدن آدمی تحت تأثیر مستقیم آن قرار دارد. بر خلاف مکتب‌های ماده‌گرا و ماتریالیسیت‌ها که روح را از خواص ماده مغزی و سلول‌های عصبی می‌دانند.^۵

روح، یک حقیقت معاورای طبیعی است که ساختمان و فعالیت آن غیر از ساختمان و فعالیت جهان ماده است^۶، درست است که دائماً با جهان ماده ارتباط

۱. اسرار الحکم، ص ۴۸۰ و آموزش فلسفه ج ۲، ص ۱۲۱ - ۱۳۰.

۲. کنجی سعادت ج ۱، ص ۱۵ و ۱۸.

۳. فلسفه تطبیق و تربیت ج ۱، ص ۲۶۴.

۴. تفسیر نونه، ج ۴، ص ۲۵۳.

۵. فرهنگ معارف اسلامی، ج ۳، ص ۱۶۵۶.

۶. توجیه دستة الأضحوی، ص ۱۳۴.

دارد، ولی ماده و یا خاصیت ماده نیست!

اعمالی که ما انسان‌ها انجام می‌دهیم به فرمانِ روح و به وسیله و ابزار بدن است.^۱ درست است که مغز به کل اجزای بدن دستور همه کارها را می‌دهد، خود مغز هم باید از جایی دستور بگیرد. چطور مغز می‌تواند تشخیص بدهد وقتی دستمان به جسم داغی برخورد کرد، دستور بدهد زود دستمان را از آن کنار بکشیم؟ روح چیزی بسیار فراتر از مغز است، زیرا روح، مجرد و مغز، ماده است.

انسان، توکیبی از روح و جسم

انسان به وسیله جسم می‌جنبد و احساس می‌کند و با روح می‌اندیشد و علم، آگاهی، هوشیاری، دوستی، نفرت، اختیار و... را در پرتو شعاع روح می‌گیرد.

اصل جسم از خاک است و جسم انسان آن‌گاه که بمیرد، تجزیه شده و به همان عناصر اولیه‌ای که از آن تشکیل یافته، تبدیل می‌گردد.

کلمه روح آن‌گونه که در لغت معرفی شده مبدأ حیات است که جان‌داران به وسیله آن قادر بر احساس و حرکت ارادی می‌شوند.^۲ موارد استعمال روح در قرآن بسیار متنوع است، مانندِ موجودی در ردیف ملانکه.

﴿تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أُمْرٍ﴾؛^۳

فرشتگان و «روح» در آن شب به اذن پروردگارشان برای «تقدیر» هر کاری نازل می‌شوند.

۱. فرهنگ اصطلاحات آثار شیخ اثرات، ص ۱۹۶ - ۱۹۵.

۲. لسان العرب، ج ۲، ص ۴۶۲. «روح».

۳. قدر، آیه ۴.

روح منشأ حیات در هستی است. از مقایسه دو آیه زیر که هر دو به یک مسئله اشاره دارند، می‌توان دریافت که روح، عامل حیات است.

الف - ﴿...أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمْ أَلِإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ...﴾^۱؛

آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آن‌ها را تقویت فرموده.

ب - ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيهِ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَمَنْ جَزَّيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَخْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۲؛

هر کس کار شایسته‌ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، او را به حیاتی پاک زنده می‌داریم و پاداش آن‌ها را به بهترین اعمالی که انجام می‌دادند، خواهیم داد.

آنچه در آیه نخست به عنوان تأیید توسط روح معرفی شده، در آیه دوم به عنوان زندگی و دست یافتن به حیات طبیه ذکر گردیده است. از قرآن یا وحی نیز به روح تعبیر شده است: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا﴾^۳، که مراد از آن قرآن است که آن نیز وحی است، و گفته‌اند که: اگر خدا قرآن و وحی را روح نامیده از این باب بوده که نقوص مرده به وسیله آن حیات و زندگی می‌یابند.

فلسفه در تعابیر خود، روح را سه‌گونه تقسیم می‌کنند که عبارت‌اند از:

روح حیوانی: جوهر است که به اختیار (انسان) مکمل و محرك جسم است. جسمی لطیف است و از لطافت تن حاصل می‌شود، خاستگاه آن قسمت چپ سینه است.^۴ این نوع روح را تمام حیوانات، حتی انسان دارا هستند که با قطع ارتباطش با

۱. مجادله، آیه .۲۲

۲. نحل، آیه .۹۷

۳. سوری، آیه .۵۲

۴. مصنفات شیخ اثراق، ج ۳، ص ۸۹ و فرهنگ معارف اسلامی، ج ۲، ص ۹۲۵

هر عضو، آن عضو می‌میرد.^۱

روح نباتی: جوهر است که به صورت طبیعی مکمل و محرك جسم است نه بالاختیار، در این روح نیز انسان و حیوان شریکند. روح حیوانی پس از این روح می‌آید تا آن را قوت بخشد.^۲

روح انسانی: جوهر بسیطی است که به اختیار و عقل «انسانی» مکمل و محرك جسم است.^۳

امتیاز انسان بر سایر حیوانات بر دارا بودن این روح است، زیرا روح انسانی مدرک جزئیات و کلیات بوده و نه تنها در بابنده نفع و ضرر است بلکه آنفع و اضرر را در می‌یابد. این روح حق، عالم، مرید، قادر، سمیع و مرید است.^۴

از این رو، باید گفت که به ظهور رسیدن حیات در هر مرتبه‌ای اعم از حیات نباتی، حیوانی و انسانی، در گرو تعلق گرفتن روح است. آنچه در این نوشتار به آن پرداخته می‌شود، روح انسانی است.

درباره روح انسانی همواره بین دانشمندان و فیلسوفان مناقشه و جدل بوده است^۵ و هیچ طیفی تاکنون به نتیجه قاطع و روشنی درباره آن نرسیده است. اما قرآن کریم، به این سؤال پاسخ می‌دهد که می‌توان آن را به عنوان یکی از معجزاتش به شمار آورد:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّيْسٍ وَمَا أُوتِيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا؟﴾^۶

۱. مصنفات شیخ المذاق، ج ۳، ص ۸۹ و نزحة دستة الحسوب، ص ۱۲۲.

۲. فرهنگ معارف اسلامی، ج ۲، ص ۹۲۵.

۳. همان.

۴. همان.

۵. تغییر نوونه، ج ۱۲، ص ۲۵۴.

۶. اسراء، آیه ۸۵

از تو درباره روح می‌پرسند. بگو: روح چیزی است که تنها پروردگارم از آن آگاه است، چراکه جز دانش اندکی به شما داده نشده است.

این کدام روح است که جمعی کنگکاو از آن سؤال کردند و پیامبر ﷺ در پاسخ آن‌ها فرمود: روح از امر پروردگار من است و شما جز دانش کمی ندارید؟^۱ از قراین موجود در آیه و خارج آن چنین برمی‌آید که پرسش‌کنندگان از حقیقت روح آدمی سؤال کردند، همین روح عظیمی که ما را از حیوانات جدا می‌سازد و برترین شرف ماست، و تمام قدرت و فعالیت ما از آن سرچشمه می‌گیرد و به کمکش زمین و آسمان را جولانگاه خود قرار می‌دهیم، اسرار علوم را می‌شکافیم و به اعمق موجودات راه می‌یابیم. می‌خواستند بدآنستد حقیقت این اعجوبه عالم آفرینش چیست؟

از آن‌جاکه روح، ساختمانی مغایر با ساختمان ماده دارد و اصول حاکم بر آن غیر از اصول حاکم بر ماده و خواص فیزیکی و شیمیایی آن است، پیامبر ﷺ مأمور می‌شود تا در جمله‌ای کوتاه و پرمعنا بگوید: روح، از عالم امر است، یعنی خلقتی اسرارآمیز دارد.^۱ سپس برای این‌که از این پاسخ تعجب نکنند، می‌افزاید: بهره شما از علم بسیار کم و ناچیز است. بنابراین، چه جای شگفتی که رازهای روح را نشناسید، هر چند از همه چیز به شما نزدیک‌تر است؟

روح از جمله خلقت اسرارآمیز خداوندی است و هیچ کس را به کُنه آن راه نیست و جز خداوند، کسی از حقیقت آن اطلاعی ندارد. علم و دانش انسان با توجه به گستره کل هستی و علم لایتناهی خداوند، بسیار اندک و محدود است و حتی وسایل کسب چنین علمی را نیز ندارد. انسان هنوز از راز و حقیقت ماده و محیط مادی پیرامون خود ناآگاه است، پس چگونه می‌تواند به ساختمان و ماهیت روح که فراتر از

ساختمان و ماهیت جهان و غیبی از غیوب الهی است، پی ببرد؟
 تنها خبری که ما می‌توانیم درباره روح به دست آوریم، این است که بدانیم روح در تمام جسم حضور دارد. به او زندگی، تحرک، ادراک، هوش، ذکاوت، تفکر، دانش، اراده، اختیار، محبت، کینه، حسادت و... می‌بخشد و هرگاه از جسم خارج شود تمام آن‌ها را از دست می‌دهد.

دانشمندان اسلامی روح را این‌گونه تعریف کرده‌اند: روح امر وجودی است که فی نفسه یک نوع اتحاد با بدن دارد و آن این است که متعلق به بدن است و در عین حال یک نوع استقلال از بدن هم دارد، به‌گونه‌ای که هرگاه تعلقش از بدن قطع شد از او جدا می‌گردد.^۱ بنابراین، روح تنها امتیاز و نشانه برتری انسان در این جهان است و انسان به وسیله روح یکه تاز میدان شد و خداوند فرشتگان را واداشت تا در برابر ش تعظیم کنند و آنچه در آسمان و زمین است به تسخیر او درآورد^۲ و او را سرور همه موجودات و جانشین خود در زمین قرار داد.^۳

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلملائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَأً مَسْنُونٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۴

و [به خاطر بیاور] هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بشری را از گل خشکیده‌ای که از گل بدبویی گرفته شده، می‌آفرینم. هنگامی که کار آن را به پایان رساندم، و در او از روح خود [یک روح شایسته و بزرگ] [دمیدم، همگی برای او سجده کنیدا】

۱. البریزاد فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۱۵۴.

۲. حج، آیه ۵: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَغْرِي فِي الْبَحْرِ يَأْمُرُهُ وَيُنْسِكُ أَلْسَانَ أَنْ تَقُعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُوفٌ رَّحِيمٌ».

۳. بقره، آیه ۳۰: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلملائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيلَةً».

۴. حجر، آیه ۲۸ - ۲۹.

امام خمینی^{ره} می فرماید:

انسان، اعجوبه‌ای است دارای دو نشست: نشت ظاهره ملکیة دنیویه که آن بدن اوست و نشت باطنۀ غیبیه ملکوتیه که از عالم دیگر است و نفس او که از عالم غیب و ملکوت است دارای مقامات و درجاتی است و از برای هر یک از مقامات و درجات آن جنودی است رحمانی و عقلانی که آن را جذب به ملکوت أعلا و دعوت به سعادت می‌کنند، و جنودی است شیطانی و جهلانی که آن را جذب به ملکوت سفلا و دعوت به شقاوت می‌کنند و بین این دو لشکر جدال و نزاع است و انسان میدان جنگ این دو طایفه است. اگر جنود رحمانی غالب شد، انسان از اهل سعادت و رحمت است و در سلک ملاتکه منخرط و در زمرة انبیا و اولیا و صالحین محشور است، و اگر جنود شیطانی و لشکر جهل غالب آمد، انسان از اهل شقاوت و غصب است و در زمرة شیاطین و کفار و محرومین محشور است.^۱

استاد مطهری می فرماید:

انسان حقیقتی است مرکب از روح و بدن و روحش حقیقتی است الهی^{ره} و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي^{ره}^۲ در انسان، عنصری غیر طبیعی وجود دارد، هم‌چنان که عناصری طبیعی وجود دارد. عناصر طبیعی، انسان را به طبیعت وابسته کرده‌اند و این عنصر غیر طبیعی، انسان را به اموری غیر طبیعی و غیر مادی وابسته کرده است. این که انسان حقیقت جو و طالب حقیقت است، خواسته‌ای است مربوط به روح او و سرنش روحی او. زیبایی، گرایشی است در روح او. فضیلت اخلاقی هم‌چنین. تمایل به خلاقیت، فتنایت و ابداع هم‌چنین. و همین‌طور است تمایل به پرستش معشوق که در واقع پرتوی است از پرستش معشوق حقیقی، یعنی معشوق حقیقی انسان ذات مقدس باری تعالی است و به هر چیز دیگری هر کاه عشق روحانی پیدا کند، این زنده

۱. چهل حدیث، ص ۴ - ۵

۲. حجر، آیه ۲۹

شدن همان عشق حقیقی است و عشق به ذات حق است که به این صورت پیدا شده است. این یک نوع توجیه از همه این‌ها...^۱

تأثیر متقابل روح و بدن از نظر فلاسفه

الف - تأثیر روح بر بدن^۲

۱. حرکت ارادی

تأثیر روح بر بدن در حرکت ارادی کاملاً محسوس است. هنگامی که روح پس از طنی مراحل ادراک، شوق و عزم بر انجام کار، تصمیم به انجام آن می‌گیرد، بدن را به حرکت درمی‌آورد و به وسیله بدن، در طبیعت و موجودات بی‌جان و جاندار تصرفاتی انجام می‌دهد.

۲. تأثیر نفسانیات و انفعالات در بدن

بدون شک خلقيات، نفسانیات و انفعالات بر بدن تأثیر می‌گذارند، انفعالاتی مانندِ ترس، غم و شادی، موجب تغییر مزاج، ترشح بزاق و رخدادهای شادی‌بخش یا غم‌باری می‌شوند. در برخی موارد، ترس و اندوه، مزاج بدنی را به هم می‌زنند و از طریق تأثیر اعمال نباتی، موجب مرگ یا ابتلا به بیماری‌های شدید می‌شود. درد و غم در بسیاری از موارد، عمل جذب و هضم غذا را مشکل می‌سازند. خشم و غضب، جریان خون را تندرست و در نحوه تنفس و ضربان قلب و سرخی چهره اثر می‌گذارند و بالعکس، ترس، جریان خون را کند می‌سازد و در چگونگی تنفس و رنگ چهره تأثیر می‌گذارد.

۱. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۵۱۰

۲. فصلنامه حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۵، ش ۹، «کیفیت ارتباط ساحت‌های وجود انسان»، شهید بهشتی.

۳. تأثیر اندیشه

اندیشه‌ها و تصورات، بدن را تحت تأثیر قرار می‌دهند و تغییرات جسمانی، تابع حالات روحی است. اندیشه تصور سقوط از دیوار مرتفع، موجب سرگیجه و سقوط احتمالی می‌شود. ابن سینا می‌گوید: «حالات نفسانی و اندیشه‌ها بر بدن تأثیر می‌گذارد؛ مثلاً درک عظمت الهی و اندیشه در آفرینش خداوندی، جسم را تحت تأثیر قرار می‌دهد». شیخ الرئیس هم چنین اعتقاد دارد: اگر والدین هنگام عمل زناشویی به چهره‌ای زیبا توجه داشته باشند، همین توجه ذهنی باعث می‌شود چهره نوزاد، شبیه همان چهره زیبایی مورد توجه باشد و نیز اگر آن چهره زشت باشد.... .

۴. تأثیر روح قوی بر جسم دیگران

بسیاری از فلاسفه (از جمله ابن سینا و شیخ اشراق) اعتقاد دارند: اگر روح قوی باشد، می‌تواند بر بدن دیگران تأثیر بگذارد. ابن سینا شواهدی از خواب مصنوعی و تلقین نفسانی را مطرح می‌سازد. نکته مهم در یافته‌های او این است که وی عامل تحقق این امور را طبیعت روح می‌داند. به عبارت دیگر، عامل پیدایی خواب مصنوعی، سحر، تلقین و چشم زخم، دخالت نیروی فوق طبیعی بیرونی نیست؛ بلکه عامل پیدایی این‌گونه امور، خود روح است. شیخ الرئیس علت صدور حوادث غیرعادی و امور خارق العاده‌ای مانند اخبار از غیب و انجام کارهای شگفت‌انگیزی که از توان انسانی عادی خارج است، قدرت روح دانسته است.

شیخ اشراق، قلمرو قدرت روح انسان را بی‌نهایت می‌داند و معتقد است: روح نه تنها می‌تواند در جهان هستی تصرف کند، بلکه می‌تواند از بدن جدا شده و به حیات خود ادامه دهد. انسان بر اثر قدرت روح می‌تواند اجسام بسیار سنگین و خارج از حیاطه قدرت معمولی را جابه جا کند، چنان که حضرت علی علیہ السلام این کار را انجام داد و

فرمود: «با قدرت معنوی چنین کردم».

انسان، با قدرت روح می‌تواند تا مدت مديدة بدون غذا زندگی کند و علت این امر، آن است که وقتی روح انسان به سوی عالم بالا انجذاب پیدا کرد، همه قوا در خدمت آن عالم قرار می‌گیرد و «قوای نباتی» معطل می‌ماند. البته شیخ اشرف درباره هیپنوتیزم اعتقاد دارد و اساس هیپنوتیزم ضعف نفس کودکان و کسانی است که به خواب می‌روند و کسانی که از قدرت هیپنوتیزم بهره‌مندند، در واقع از ضعف نفوس بهره می‌جوینند.

ب - تأثیر بدن بر روح

بدون تردید ویژگی‌های جسمانی هم تأثیر مهمی بر روحیات و شخصیت انسان دارد. این حقیقت را نمی‌توان انکار کرد که نفسانیات، بازتابی از ویژگی‌های جسمانی و کم و کیف کار بدن است. آزمایش‌های مکرر، دخالت ویژگی‌های بدنی را در ساختن خُلق و خوی انسان و نیز تکون ملکات ثابت کرده است. در اینجا به بیان پاره‌ای از این تأثیرات شگرف می‌پردازیم

۱. تأثیر غدد بر حالات روحی

یکی از عوامل مؤثر در حالات روحی، غدد داخلی است. غدد، عواملی هستند که در تنظیم حالات روحی همچون: تنظیم هوش، کم هوشی، عقب‌افتدگی هوش، پرخاش‌گری، تمايل جنسی و... نقش تعیین‌کننده‌ای دارند. کم‌کاری غده تیروئید، بی‌آمدهای ناگواری از جمله عقب‌افتدگی هوشی دارد.

۲. تأثیر تفاوت‌های فیزیکی اندام در حالات روحی

تفاوت‌های فیزیکی موجود بین انسان‌ها همان است که ما آن‌ها را با خصوصیاتی

از قبیل چاقی، لاغری، بلندی، کوتاهی و... در افراد می‌شناسیم. کرچمر، روان‌شناس معروف، پس از تحقیقات فراوان در این زمینه ادعا کرد: می‌توان افراد آدمی را در سه گروه: «کوتاه و چاق»، «عضلانی» و «لاغر و بلنداندام» قرار داد. گروه اول، برون‌گرا، گروه دوم، پرانرژی و پرخاش‌گر، و گروه سوم، درون‌گرا می‌باشند. در این زمینه تحقیقات گسترده و دامنه‌داری در دمه‌های اخیر صورت گرفته است.

۳. رفتار بدنی و تکون خصلت‌ها

ابن سينا معتقد است: اعمال انسان که به وسیله بدن و اعضای آن انجام می‌شود، در تکون خصلت‌ها و ملکات نقش تعیین‌کننده‌ای دارد، زیرا احساس، تخیل، غصب، بخل، عمل شجاعانه و مانند آن، در روح انسان هیئتی پدید می‌آورند که وقتی آن اعمال تکرار شود، ملکات پدیدار می‌شوند. بنابراین، تکرار افعال بدنی است که به صورت ملکات نفسانی در می‌آید و شخصیت انسان را می‌سازد.

۴. بازتاب خوردنی‌ها بر حالات روحی

اندیشمندان تعلیم و تربیت، بر اساس یافته‌های زیستی، بر بازتاب غذاهای ویژه بر حالات روحی انسان تکیه کرده‌اند. تأثیر غذاها، میوه‌ها و سبزی‌ها بر جنین و تأثیر شیر مادر در تکون خصلت‌های کودک، حقیقتی انکار ناپذیر است. بازتاب مواد مخدر و شراب بر روحیات انسان نیز امری قطعی است.

ابن سينا با توجه به تجارب پزشکی خویش اعتقاد دارد یک بیمار جسمانی را از راه قدرت روح و قدرت اراده می‌توان کاملاً درمان نمود. به همین صورت، یک فرد سالم نیز ممکن است تحت تأثیر توهم بیماری یا تلقین بیماری، بیمار شود. این گفته را با آزمایش‌های جدیدی که بر بیماری‌های روان تنی انجام داده‌اند، می‌توان تأیید کرد. آزمایش‌های مکرر، این حقیقت را آشکار می‌سازد که احساس خصوصت،

افسردگی و اضطراب، به نسبت‌های مختلف، پایه بسیاری از بیماری‌ها و اختلالات جسمانی است. بیمار به ندرت از اضطراب، افسردگی، تنش‌های درونی و حساسیت‌ها اظهار ناراحتی می‌کند و به جای شکایت از پدیده‌های روانی، بیشتر از علائم ظاهری مثل استفراغ، اسهال، بی‌اشتهاایی و... شکایت می‌نماید. اگر علت درونی بروز این ناراحتی‌های جسمانی معلوم شود، به سرعت می‌توان آن‌ها را درمان کرد. تلاش فکری، بدن را فرسوده می‌سازد و از عمر انسان می‌کاهد. تجربه علمی، این موضوع را به اثبات رسانده است.

نیراک، دانشمند فیزیولوژیست، بر اساس آزمایش‌های مکرر ثابت کرده است که کار فکری، گلبول‌های قرمز خون را تقلیل می‌دهد و اثر مخربی بر دستگاه بدنی انسان دارد.^۱

روح و نفس

در بدن آدمی نفس و روح هر دو وجود دارد. نفس آن است که دارای عقل و تمیز بوده و روح آن است که موجب زندگی و حرکت باشد.^۲ وقتی انسان می‌خوابد، تنفس می‌کند اما قدرت تعلق ندارد یعنی نفس از او جدا شده است، ولی وقتی بمیرد، حیات از او رخت می‌بندد و تنفس و تعلق - هر دو - از بین می‌روند.^۳

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا. فَيُنِسِّكُ الَّتِي قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرِسِّلُ الْأُخْرَى إِلَى أَجَلٍ مُسَمَّى إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۴

۱. فصل نامه حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۵، ش. ۹، «کیفیت ارتباط ساحت‌های وجود انسان»، شهید بهشتی.

۲. الدر المحتوى في التفسير المأثور، ج ۵ ص ۳۲۹.

۳. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸ ص ۷۸۱.

۴. زمر، آیه ۴۲.

خداؤند ارواح را هنگام مرگ قبض می‌کند، و ارواحی را که نمرده‌اند نیز هنگام خواب می‌گیرد، سپس ارواح کسانی که فرمان مرگشان را صادر کرده نگه می‌دارد و ارواح دیگری را [که باید زنده بمانند] بازمی‌گرداند تا سرآمدی معین، در این امر نشانه‌های روشنی است برای کسانی که اندیشه می‌کنند.

فرق میان قبض روح شخص خوابیده و قبض روح مرده این است که اولی در مقابل بیداری و دومی در مقابل زندگانی است و قبض روح خوابیده با باقی ماندن روح در بدن است و قبض روح مرده با خارج شدن روح از بدن است.

﴿فَيُنْسِكُ الَّتِي قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ﴾؛

[پس نگه دارد آن را که بر آن مرگ را گذرانده است] به سوی روز قیامت که به سوی دنیا باز نمی‌گردد.

﴿وَيُرِسِلُ الْأُخْرَى﴾؛

[و رها می‌کند دیگری را] نفس‌های دیگر را که مرگ را بر آن‌ها نگذرانده است که منظور نفس خوابیده است.

در آیه دیگر می‌فرماید:

﴿... وَلَوْ تَرَى إِذ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أُخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُنْوِنِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرُ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ﴾؛^۱

... و اگر بینی هنگامی که [این] ظالمان در شداید مرگ فرو رفته‌اند، و فرشتگان

۱. انعام، آیه ۹۳، البيان في تفسير القرآن، ج ۱۷، ص ۲۶۹؛ تفسير نونه، ج ۱۹، ص ۴۷۸؛ تفسير من دحي القرآن، ج ۹، ص ۲۲۷ و ج ۱۹، ص ۳۴۰؛ تفسير دوح الياذ، ج ۳، ص ۶۸؛ دوح المعانى في تفسير القرآن العظيم، ج ۴، ص ۲۱۲ و تفسير الشافعى، ج ۳، ص ۳۳۲.

دست‌ها را گشوده، به آنان می‌گویند: «جان خود را خارج سازید! امروز در برابر دروغ‌هایی که به خدا بستید و نسبت به آیات او تکبیر ورزیدید، مجازات خوارکننده‌ای خواهید دیدا [به حال آن‌ها تأسف خواهی خورد]».

ابن عباس گوید:

الْقَسْ وَ الرُّوحُ بَيْنَهُمَا شَعْاعُ الشَّمْسِ فَيَتَوَفَّى اللَّهُ النَّفْسَ فِي مَنَامِهِ، وَ يَدْعُ الرُّوحَ فِي جَسَدِهِ وَ جَوْفِهِ يَتَقَلَّبُ وَ يَعِيشُ، فَإِنْ بَدَا لِلَّهِ أَنْ يَقْبضَهُ قَبْضَ الرُّوحِ فَمَا تُؤْخَذُ أُولَئِكُنَّ أَجْلَهُ رَدُّ النَّفْسِ إِلَى مَكَانِهِ مِنْ جَوْفِهِ؛^۱

میان روح و نفس مانند شعاع خورشید است، پس چون انسان بخوابد، نفس او بیرون رفته، ولی روحش باقی است و هنگام مرگ، خداوند روح و نفس هر دو را قبض می‌کند. پس اگر خداوند اذن در قبض ارواح دهد روح، نفس را اجابت کند و اگر اذن در رد روح دهد اجابت کند نفس، روح را و این است قول خداوند که می‌فرماید: «الله يتوفى الأنفس...» پس نفس آنچه در ملکوت بییند دارای تأویل بوده و آنچه که میان آسمان و زمین بییند، بدون تأویل و از خیال‌های شیطانی است.

سخن ابن عباس با روایتی از امام باقر علیه السلام تأیید می‌شود، آن‌جا که فرمود: نیست کسی که بخوابد مگر این که نفس او به سوی آسمان عروج کرده و روحش در بدن باقی می‌ماند و میان نفس و بدن رابطه‌ای چون شعاع خورشید است.^۲

پس می‌توان طبق این روایت و بیان ابن عباس و کلام فلاسفه، چنین نتیجه گرفت که انسان دارای نفس و روح است. در خواب انسان قبض روح می‌شود، اما دائم نیست، برخلاف قبض روح هنگام مرگ که دائم است، یعنی روح دیگر به جسم ملحق نمی‌شود، پس زوال روح مستلزم زوال نفس است، اما زوال نفس مستلزم زوال روح نیست.

۱. الدر المسوود في التفسير المأثور، ج ۵، ص ۳۲۹.

۲. مجمع الیاذ في تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۷۸۱.

به بیان گویاتر: انسان دارای دو نوع روح می‌باشد: روح حیوانی و روح انسانی، هنگام مرگ هر دو روح از بدن خارج می‌شوند، اما هنگام خواب فقط روح انسانی تحويل گرفته می‌شود.

خداؤند در قرآن کریم از نفس به عنوان: نفس امّاره، نفس لواحه و نفس مطمئنه نیز یاد می‌کند که این‌ها اقسام نفس نیستند، بلکه از جمله مراتب، مراحل یا صفات اویند، که بیان آن‌ها از موضع این نوشتار خارج هستند.^۱

از آنچه گذشت، می‌توان چنین ادعا کرد روح آدمی که قوام حیات به آن است و به آن زنده است و با فقدانش مرده، عبارت است از موجود مجرد و مستقل از جسم که قابل قسمت نیست و فعالیت اعضای بدن به او متکی است.

اهمیت چشم

چشم که در آموزه‌های قرآنی از آن به عین^۲ و بصر^۳ و رأی^۴ و نظر^۵ تعبیر می‌شود گاهی به ابزار و گاه به نوع کنش و واکنش آن اشاره دارد.

«عین» نام ابزار دیدن و رؤیت و نظر است. خداوند، آفرینش چشم را برای انسان یکی از آیات خود قرار داده است، چنان‌که می‌فرماید:

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنَّ أَخْذَ اللَّهُ سَنَعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيُكُمْ بِهِ أَنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَضْدِفُونَ﴾^۶

۱. تفسیر نوشیج، ۹، ص ۴۳۶ و أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۲۱۴.

۲. اعراف، آیه ۱۱۶، ۱۷۹ و ۱۹۵ و مانده، آیه ۴۵.

۳. اسراء، آیه ۳۶.

۴. آل عمران، آیه ۱۳؛ انعام، آیه ۷۶-۷۸ و نجم، آیه ۱۷.

۵. توبه، آیه ۱۲۷؛ محمد، آیه ۲۰ و مذثیر، آیه ۲۱.

۶. انعام، آیه ۴۶.

بگو: «به من خبر دهید اگر خداوند، گوش و چشم هایتان را بگیرد، و بر دل های شما مهر نهد [که چیزی را نفهمید]، چه کسی جز خدادست که آنها را به شما بدهد؟!»^۱ بین چگونه آیات را به گونه های مختلف برای شان شرح می دهیم، سپس آنان روی می گردانند.

در آیه دیگر می فرماید:

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمْنٌ يَعْلِمُكُمُ الْسَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيَّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيُطَوَّلُونَ اللَّهُ قَرِئَ أَفْلَأَ تَشْتَقُونَ﴾؛^۲

بگو: «چه کسی شمارا از آسمان و زمین روزی می دهد؟ یا چه کسی مالک [و خالق] گوش و چشم هاست؟ و چه کسی زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می آورد؟ و چه کسی امور [جهان] را تدبیر می کند؟» به زودی [در پاسخ] می گویند: «خدا»، بگو: «بس چرا نقوای پیشه نمی کنید [واز خدا نمی ترسید]!»

و دهها آیات دیگر که بیان گر مدعاست.

خداوند این ابزار را به انسان داده تا با تأمل در جهان آفرینش شناخت کاملی از خود و خدا به دست آورد و زمینه عبودیت خداوندی را در نهاد خود فراهم و تقویت نماید و با پرستش خداوند و شکر نعمت، گام در راه تکامل تا «قابل قویانی او اذنی»^۳ گذارد.

چشم، ابزاری است که با اتکابه روح انسان توانایی دیدن پیدا می کند. به این معنا که روح انسانی است که در حقیقت از دریچه و ابزار چشم می نگرد و می بیند.

﴿ثُمَّ سَوَاهُ وَنَفَعَ لِيَهُ مِنْ رُوْجِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْنَدَةَ﴾

۱. یونس، آیه ۳۱.

۲. نجم، آیه ۹. (﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَنِينِ أَوْ أَذْنِنِ﴾).

در گزارش قرآن به این نکته اشاره شده که جنیان نیز همانند انسان‌ها از چشم برخوردارند:

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَسْقَفُهُنَّ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبَصِّرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^۱

به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم آن‌ها دل‌ها [عقل‌ها]‌ایی دارند که با آن [اندیشه نمی‌کنند، و] نمی‌فهمند و چشمانی که با آن نمی‌بینند و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند. آنان همچون چهارپایانند بلکه گمراحترا آن‌ها همان غافلانند، [چراکه با داشتن همه‌گونه امکانات هدایت، باز هم گمراحتند].

با این تفاوت که چشمان جنیان قابلیت بیشتری نیز دارد و در حالت عادی می‌توانند انسان‌ها را بنگرند^۲ ولی انسان فقط زمانی که خود را تعالی بخشد و از چشم بزرخی بهره‌مند شد، می‌تواند عالم مثال منفصل (منطقه زیست جنیان در دنیا) را بنگرد. از این‌رو خداوند به بشر هشدار می‌دهد جنیان و ابلیس می‌توانند شما را در حالت عادی بنگرند ولی شما چنین توانایی ندارید، پس مواظب باشید از این ضعف و سستی تان سوء استفاده نکنند و وسوسه و گمراحتان نسازند.

ارتباط روح و چشم

رابطه روح با چشم رابطه دو سویه است؛ گاهی چشم تأثیرگذار است و روح تأثیرپذیر و گاه روح تأثیرگذار است و چشم تأثیرپذیر.

چشم انسان از آن‌جاکه تحت تأثیر مستقیم روح و جان انسانی کار می‌کند و به یک

۱. اعراف، آیه ۱۷۹.

۲. همان، آیه ۲۷: «إِنَّهُ يَرَكُمْ هُوَ وَقِيلَةٌ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الْشَّيَاطِينَ أُولِيَّةً لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِمْ».

معنا با نفس و روان آدمی مرتبط است حرکات آن نیز تحت تأثیر جان و روان قرار می‌گیرد. از این‌رو انسان‌هایی که در حالت ترس روحی و روانی قرار می‌گیرند، چشمانی خیره پیدا می‌کنند و یا چشم‌انشان به حرکت در می‌آید. در حقیقت حرکت غیرعادی چشم متأثر از حالت روانی و درونی انسان انجام می‌شود. ترس موجب می‌گردد چشمان به صورت غیرعادی به حرکت درآید.

**﴿أَشَحَّةُ عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتُمُّ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدْوُرُ أَغْيَثُهُمْ كَالَّذِي يُغْشِي
عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِالنِّسَنَةِ حِدَادٍ أَشَحَّةٌ عَلَى الْغَيْرِ
أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَخْبَطَ اللَّهُ أَغْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾^۱**

آن‌ها در همه چیز نسبت به شما بخیلند و هنگامی که [لحظات] ترس [و بحرانی] پیش آید، می‌بینی آن چنان به تو نگاه می‌کنند، و چشم‌هایشان در حدقه می‌چرخد، که گوبی می‌خواهند قالب نهی کنند! اما وقتی حالت خوف و ترس فرونشست، زبان‌های تنده و خشن خود را با انبوهی از خشم و عصبانیت بر شما می‌گشایند [وسهم خود را از غنایم مطالبه می‌کنند] در حالی که در آن نیز حریص و بخیلند آن‌ها [هرگز] ایمان نیاورده‌اند، از این‌رو خداوند اعمالشان را بخط و نابود کرد و این کار بر خدا آسان است.

گاه نیز اتفاق می‌افتد که چشم با دیدن چیزهایی چنان روح را تحت تأثیر قرار می‌دهد که امکان مهار حرکات سایر اعضاء برای جان و روان آدمی فراهم نمی‌شود. در داستان یوسف پیغمبر و زنان آشراف چنین موقعیت برای زنان پدید می‌آید و آنان تحت تأثیر جمال و زیبایی شکفت‌انگیز فرابشری یوسف پیغمبر، دست خویش را می‌برند. قرآن می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَزْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْنَدَتْ لَهُنَّ مُسْكَنًا وَأَتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ

مِنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتْ أَخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُنَّ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَعْنَ أَيْدِيهِنَّ وَقُلْنَ حاشَ
لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ^۱؛

هنگامی که [همسر عزیز] از فکر آنها با خبر شد، به سراغشان فرستاد [و از آنها دعوت کرد] و برای شان پشتی [گرانها، و مجلس باشکوهی] فراهم ساخت و به دست هر کدام، چاقویی [برای بریدن میوه] داد و در این هنگام [به یوسف] گفت: «وارد مجلس آنان شوا» هنگامی که چشمشان به او افتاد، او را بسیار بزرگ [و زیبا] شمردند و [بی توجه] دست‌های خود را بریدند و گفتند: «منزه است خدا! این بشر نیست. این یک فرشته بزرگوار است».

این نشان می‌دهد که چشم انسانی موجب می‌شود تا هم خود تحت تأثیر روح، حرکات و رفتارهای غیرعادی و مهار نشده انجام دهد و هم می‌تواند ابزاری برای تحت تأثیر قرار دادن روح آدمی شود تا مهار و کنترل سایر اعضاء را از دست بدهد. چشم زخم نیز یکی از ره‌آوردهای ارتباط روح و چشم است که نوشتار حاضر در صدد تبیین حقیقت، ماهیت، آثار و ریشه‌های این موضوع با ارائه راه کارهای رهایی از این معضل و رابطه آن با قضاو قدر و سحر با استفاده از بررسی آیات، روایات و دیدگاه عالمان و دانشمندان می‌باشد.

حقیقت چشم زخم

با توجه به ساختار آدمی از روح و جسم و اهمیت نقش روح برای ادامه حیات بشر و ارتباط تنگاتنگ روح با چشم باید باور کنیم برخی از انسان‌ها روح و توان منحصر به فردی دارند که می‌توانند نه تنها اشیا و چیزها را جایه جا کنند، بلکه مانند اشعه لیزر آن را منفجر و متلاشی نمایند؛ این انرژی گاهی از راه چشم ظاهر می‌شود. قدرت

تخریبی چشم بستگی به نیروی باطنی هر شخص مختلف است که بشر به طور طبیعی چنین توانی را دارد، مخصوصاً اگر با نگاه و نظری مخصوص باشد.

مدعیان حقیقت چشم زخم

اکثر عالمان به حقیقت چشم زخم اعتقاد دارند؛ از جمله: طبرسی، علامه طباطبائی، زمخشri، مراغی، مکارم شیرازی، بانو اصفهانی و... معتقدند.^۱ برخی اشخاص به سبب علل طبیعی یا آموزش‌های خاص و تحولات درونی و بیرونی تقویت می‌شوند و ناخودآگاه آثار خود را به جا می‌گذارند، ولی چنین نیست که این نیرو اختصاص به برخی داشته باشد و دیگران از آن محروم باشند بلکه همگان دارای توانی از این دست هستند که می‌توان با آموزش و تربیت و مهار کردن و هدایت آن از نیروی خاص روح و روان بهره ببرند.

البته این که انسان بگوید یک نفر وقتی نگاه می‌کند، از چشم او شعاعی بیرون می‌آید که مثلاً می‌تواند یک سنگ را بترکاند، در گذشته اصلاً قابل باور کردن نبود. ولی امروزه که میدان عمل این شعاع‌ها پیدا شده که چقدر در طبیعت امواج وجود دارد و چه کارهای خارق‌العاده‌ای را انجام می‌دهند، دیگر تعجبی ندارد که شعاعی از چشم یک انسان بیرون بباید و واقعاً یک شتر را به زمین بزند.

شورچشمی یا چشم زخم یکی از واقعیات تلخ زندگی است که روزمره و مداوم اتفاق می‌افتد.

منکران حقیقت چشم زخم

عده‌ای، شورچشمی را امری واهمی و خرافی پنداشته و از توجه به آن و راه‌های

۱. مجمع الیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۵۱۲؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۳۸۸؛ المکاف عن غواص التزلیل، ج ۳، ص ۵۹۷؛ تفسیر مراغی، ج ۲۹، ص ۴۸؛ تفسیر نونهنج، ج ۲۴، ص ۴۲۷ و تفسیر مخزن العرفان، ج ۱۴، ص ۱۲.

پیشگیری اش غافل مانده‌اند.

مرحوم طبرسی^۱ فقط از جبانی به عنوان منکر چشم زخم نام می‌برد.
علی بن عیسی رمانی، در مقام پاسخ جبانی می‌گوید: مطلب جبانی صحیح نیست،
اولاً: چه بسا که خداوند تعالی در تأثیر چشم زخم مصالحی را معین فرموده که ما از
آن جاهل هستیم. ثانیاً: اجماع علماء بر وجود حقیقت چشم زخم است. ثالثاً: عقلا نیز
تجویز کرده‌اند و مانعی هم از آن نیست.^۱

ادله اثبات حقیقت چشم زخم

بسیاری از عالمان بر حقیقت چشم زخم اعتقاد دارند و دلیل‌هایی را اقامه کرده‌اند
که می‌توان آن‌ها را در چهار فصل بررسی کرد:
فصل اول: چشم زخم در آیات؛
فصل دوم: چشم زخم در سنت و روایات؛
فصل سوم: چشم زخم از منظر علم، عقل و شعر؛
فصل چهارم: نمونه‌های چشم زخم در تاریخ و فرهنگ‌ها.
قبل از پرداختن به بیان تفصیلی ادله قایلین به چشم زخم، توجه به چند نکته
ضرورت دارد:

۱. آنچه به اجمال مسلم است، وقوع خارجی چشم زخم وجود بعضی ادعیه
برای دفع و رفع آن است. چنان که خواهد آمد، خواندن آیة‌الكرسی و مَعْوذَتِين و
دعاهای وارد شده در مفاتیح الجنان در دفع چشم زخم مؤثرند.
۲. انسان باید خود و اطرافیانش را در برابر چشم زخم و آثار آن با تقویت ایمان و
بالا بردن اعتماد به نفس مسلح سازد.

۳. نکته مهم و اساسی این که آدمی نباید صرف اعتقاد به چشم زخم، روح و روان و اندیشه خود را گرفتار تخیلات، تلقینات و وساوس زاید مربوط به این موضوع نماید. به علاوه در هر شرایط و هر زمانی باید از شرّ شیاطین جنی و انسی به خداوند پناه ببرد.

بخش اول

چشم زخم از نگاه آیات، روایات و دانشمندان

فصل اول:

چشم ذخم در آیات

بسیاری از مردمان چشم ذخم و شورچشمی را جزو خرافات دسته‌بندی می‌کنند و هیچ اعتقاد و باوری به آن ندارند. قرآن هرچند بسیاری از امور را خرافی و نادرست و باطل می‌شمارد.^۱ با وجود این برخی اقسام و انواع امور شگفت‌انگیز را تأیید کرده و حتی به آن‌ها به صورت مختلف پرداخته است، از جمله چشم ذخم و شورچشمی. قرآن برخلاف برخی باورها، نه تنها این امر را جزو امور خرافی برنمی‌شمارد، بلکه به نمونه‌های از آن نیز اشاره کرده و گزارش تاریخی قرآنی از پیشینیان نیز آن را تأیید می‌کند. عمدۀ آیاتی که به نحوی با چشم ذخم ارتباط دارند، سه آیه‌اند، که هر یک به طور ضمنی، بیان‌گر مسئله شورچشمی هستند.

۱. آیه: ﴿وَإِنْ يَكُادُ﴾

قرآن می‌فرماید:

﴿وَإِنْ يَكُادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُرِثُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَا سَمِعُوا أَذْكُرَ وَيَسْتَوْلُونَ إِنَّهُ﴾

۱. بقره، آیه ۱۱۶؛ مائدۀ، آیه ۳، ۱۸، ۱۷، ۲۲، ۷۷ و ۱۰۳؛ اعراف، آیه ۱۵۷؛ انعام، آیه ۱۰۰، ۱۳۶، ۱۴۰ و ۱۴۴؛ یونس، آیه ۱۸؛ اسراء، آیه ۴۰؛ نحل، آیه ۵۶-۵۹؛ مریم، آیه ۸۱ و ۸۸؛ ۹۲؛ انبیاء، آیه ۲۶، ۲۴ و ۵۴-۵۲؛ صافات، آیه ۱۵۹-۱۴۹؛ احزاب، آیه ۳۷.

لَمْ يَجْنُونْ^۱؛

نزدیک است کافران هنگامی که آیات قرآن را می‌شنوند با چشم‌زخم خود تو را از

بین ببرند، و می‌گویند: «او دیوانه است!»

﴿وَإِنْ يَكُادُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾: (ان) مخففه از مثقله است و «لام» در «لیزلقونک» نشانه مخففه بودن آن است و به ضم و فتح «باء» قرائت شده است.

واژه «زلق» در لغت به معنای لغزیدن است و «زلق بابصار» و لغزیدن به چشم،

یعنی تو را با چشمانشان آزار رسانند و تو را از مقامی که داری بلغزانند.^۲

واژه‌های «زلقه و ازلقه»، یعنی به خطر افتادن بر اثر مسمومیت دیدگان دشمنان^۳،

که کنایه از چشم‌زخم است.

پس از آن که کافران و بتپرستان از روی حسد و کینه‌وزی تهمت بی‌خردی را به ساحت مقدس پیامبر اکرم ﷺ زندند و آیات قرآن را افسانه و الهام‌های شیطانی دانستند، در آیه بعد خداوند متعال سخنان کفار را تکذیب کرده و می‌فرماید:

﴿وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ﴾^۴؛

در حالی که این [قرآن] جز مایه بیداری برای جهانیان نیست!

اسباب نزول و مفاد آیه شریفه

در باره اسباب نزول و مفاد آیه مذکور در میان مفسران نظریات گوناگونی وجود

دارد:

۱. قلم، آیه ۵۱

۲. لسان العرب، ج ۶، ص ۷۰.

۳. جواع الجم، ج ۴، ص ۳۴۴.

۴. قلم، آیه ۵۲

قول اول: کنایه از حسادت دشمنان پیامبر اکرم ﷺ
قائلان این قول - شاید قدما این گونه بودند - معتقدند: آیه مذکور آن‌گاه نازل شد که
پیامبر اکرم ﷺ قرآن تلاوت می‌کردند. دشمنان خدا در آن هنگام از شدت بغض و
حسد آن‌گونه به رسول خدا ﷺ می‌نگریستند که با نظر کردن می‌خواستند آن حضرت
را بکشند.

منظور این است که دشمنان هنگامی که آیات باعظمت قرآن را از تو می‌شنوند، به
قدری خشمگین و ناراحت می‌شوند، و با عداوت به تو نگاه می‌کنند که گویی
می‌خواهند تو را با چشم‌های خویش بر زمین افکنند و نابود کنند. چنان‌که در این‌باره
میان عرفان ممثل است که می‌گویند:

إِنَّ فَلَانًا نَظَرَ إِلَيَّ نَظْرَةً وَكَانَهُ يُرِيدُ التَّهَامِيَّ أَوْ قَتْلِيٰ؛^۱

همانا فلانی به من نگاهی کرد که نگاه زهرآلودی بود، گویا می‌خواست با این نگاه مرا
بیلعد یا بکشد.

دشمن وقتی در مقابل مخالف خود قرار می‌گیرد، اگر در برنامه‌اش فاتح بشود و
احساس شکست در طرف مقابل بکند از غیظ و خشم‌اش کاسته می‌شود. از کلمات
امام علی علیه السلام است که فرمود:

الْقَدْرَةُ تُذَهِّبُ الْحَفِيظَةَ؛^۲

قدرت و توانایی، خشم و کینه و حقد را از بین می‌برد.
و لذا انسان‌ها به هر اندازه از نظر روحی قوی‌تر باشند عقده کمتری دارند، و هر
چه آدمی از نظر روحی ضعیفتر باشد و در مقابل دیگران بیشتر احساس ضعف کند

۱. الأمثل في تغريب كتب الله المتزلج، ج ۱۸، ص ۵۶۱.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۴۶.

عقده بیشتری در روحش هست. آدم قوی، بی عقده است و آدم ضعیف دچار عقده‌های بسیار.

کفار در مقابل پیغمبر اکرم ﷺ دچار چنین حالتی بودند. هر روز می‌دیدند نسبت به روز قبل چیزی به اصطلاح باختند و پیغمبر برنده است. می‌دیدند گرایش مردم روز از روز به اسلام افزون‌تر می‌شود و از جمع این‌ها دور می‌شوند. به علاوه وقتی در برابر یگانه اعجاز پیغمبر اکرم، یعنی قرآن مجید قرار می‌گرفتند در پی عیب‌جویی بودند، بینند آیا می‌توانند نکته‌ای از آن را عیب بگیرند، اما می‌دیدند هر آیه‌ای که نازل می‌شود از آیه قبل جذاب‌تر، شیرین‌تر و زیباتر است. لذا وقتی آیات قرآن را می‌شنیدند، همان احساس لطافت و فصاحت و زیبایی و علو، مساوی بود با بالارفتن درجه خشم آن‌ها. در همان حالی که آیات قرآن را گوش می‌کردند و چشم‌هایشان به پیغمبر بود (گوش‌هایشان آواز پیغمبر را می‌شنید که آیات قرآن را می‌خواند و چشم‌هایشان به صورت پیغمبر نگاه می‌کرد) آن‌چنان خشم بر خشم آن‌ها افزوده می‌شد که می‌خواستند با چشم‌هایشان پیغمبر را بکویند، مثل این که می‌گوییم: «فلان کس می‌خواهد با چشم‌هایش من را تیر بزند».

آن‌گاه مفاد آیه صِرفاً کنایه از کمال و شدت خشم مخالفان است. انسان وقتی چنین شود و هیچ توجیه و منطقی پیدا نکند، دست به تهمت‌هایی احمقانه می‌زند که: رهایش کنید، یک آدم جن‌زده و دیوانه است، آدم‌های جن‌زده و دیوانه گاهی کارهایی خارق العاده انجام می‌دهند: «وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ...».

قرآن چنین جواب می‌دهد: «وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ». چیزی که خداوند می‌فرماید در جهت خیر و صلاح و هدایت مردم و در جهت ذکر و یادآوری و بیداری همگان است، اما جن و شیطان هیچ‌گاه چنین توان و انگیزه‌ای ندارند. جن و شیطان که نمی‌توانند اثرش بیداری جهان باشد. قرآن نمی‌گوید: «وَ مَا هُوَ إِلَّا مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ»، چون در این صورت صرفاً یک مدعای بود. آن‌ها می‌گفتند که آنچه این می‌گوید، القای

شیاطین است. قرآن ممکن بود جواب بددهد: خیر، القای خداست. بلکه معیار را ذکر می‌کند. آنچه از ناحیه خداست، چیزی است که در جهت خیر و صلاح و هدایت مردم و در جهت ذکر یعنی یادآوری و بیداری آنان، آن هم بیداری جهانیان است، نه تنبه یک قوم خاص. تو می‌گویی از طرف شیطان و جن است. مگر می‌تواند چیزی از ناحیه جن و شیطان باشد ولی اثرش بیداری بشر و همه جهان باشد؟ پس با آیه: **وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ** برahan ضمنی بر علت بطلان ادعای دشمنان پیامبر اکرم علیه السلام اقامه شده است.^۱

قول دوم: کنایه از حسادت دشمنان ولايت على عليه السلام
آیه شریفه مربوط به انتصاب حضرت امیر المؤمنان برای ولايت است که دشمنان
کينه توز طاقت تحمل اين مستله را نداشتند.

برخی مفسران^۲ سبب نزول آیه را حسادت دشمنان ولايت على عليه السلام ذکر کرده و گفته‌اند: این آیه هنگامی نازل شد که رسول خدا علیه السلام بازوی علی عليه السلام را گرفت و او را بلند کرد و فرمود: «مَنْ كُثِّرَ مُولَاهُ فَعَلَىٰهُ مُولَاهٌ» که در آن زمان کفار به یکدیگر می‌گفتند: به چشمان او بنگرید که چرخد، گویی دو چشم دیوانه است.

در روایت حسین بن جمال (حسان الجمال) از امام ششم آمده است:

۱. مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۱۰، ص ۳۸۸؛ البرهان في تفسير القرآن، ج ۱، ص ۵۱۲؛ تفسير الكثاف عن عوامض التزيل، ج ۷، ص ۳۹۹؛ تفسير بيان السعادة في مقامات العبادة، ج ۴، ص ۱۹۸؛ اسباب التزول، ص ۲۲۴؛ الأمثل في تفسير كتاب الله المزمل، ج ۱۸، ص ۵۶۱ و ۵۶۲ - ۵۶۳؛ تفسير نونه، ج ۲۴، ص ۴۲۵؛ الفرقان في تفسير القرآن بالقرآن، ج ۲۹، ص ۶۲؛ تفسير الشاعر، ج ۱۳، ص ۲۸۳ و تفسير معزن المعزان، ج ۱۴، ص ۶۱.

۲. جوامع الجامع، ج ۷، ص ۲۲۶؛ البرهان في تفسير القرآن، ج ۵، ص ۴۶۴؛ تفسير بيان السعادة في مقامات العبادة، ج ۴، ص ۱۹۸؛ تأویل الآيات الظاهرة، ص ۶۸۱؛ تفسیر صافی، ج ۵، ص ۲۱۶؛ نون الثقلین، ج ۵، ص ۳۹۹؛ أطیب البيان في تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۱۵۶؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۸۳ و بحد الأنوار، ج ۳۰، ص ۲۵۹.

امام صادق ع از مسجد غدیر مرور کرد، پس به سمت چپ مسجد نگریست و فرمود: آن جا جای پای رسول خداست که فرمود: «مَنْ كُنْتُ مُولَاهُ فَلَئِنْ مُولَاهُ». سپس به جانب دیگر نظر افکند و فرمود: آن جا خیمهٔ فلان و فلان و سالم مولا حذیفه و ابی عبیده الجراح می‌باشد. پس هنگامی که دیدند آن حضرت دستش را بلند کرده، بعضی از آنان به برخی دیگر گفتند: به چشمان او نگاه کنید که چگونه می‌چرخد، گویی دو چشم دیوانه است. پس در این زمان جبرئیل ع نازل شد و این آیه را آورد.

قول سوم: چشم زخم

اکثر مفسران معاصر قائلند^۱، آیه در مقام بیان یک واقعیت است و سخن از کنایه نیست. قرآن می‌خواهد تضادِ شگفتگی‌های دشمنان اسلام را با این بیان ظاهر سازد و آن این‌که: آن‌ها وقتی آیات قرآن را می‌شنوند چندان مجدوب می‌شوند و در برابر آن اعجاب می‌کنند که می‌خواهند تو را چشم بزنند، (زیرا چشم زدن معمولاً در برابر امور بسیار شگفت‌انگیز است). در میان کافران قریش افرادی به اصطلاح سورچشم بود و چشم‌زخم می‌زدند. روایت شده که: در بنی اسد کسانی بودند که چشم می‌زدند و بعضی می‌خواستند رسول خدا صلوات الله عليه و آله و سلم را چشم بزنند. کوردلان قریش، جمعی را که به حسد و بدچشمی شهرت داشتند، فراخواندند و آنان را با وعده‌های فراوان دنیاطلبانه راضی کردند تا پرتو جمال سید کائنات را از آسیب بدچشمی آفته برسانند و از ساحت عالم، محو گردانند.

آنان پنداشتند بهترین راه مبارزه با رسول اکرم صلوات الله عليه و آله و سلم این است که وی را از بین ببریم، بدون آن‌که مسئولیتی در مقابل بنی‌هاشم متوجه ما بشود، چون می‌دانستند بنی‌هاشم و به طور کلی عرب برای مسئله خونخواهی قبیله‌ای به اعتبار وحدت قبیله، اهمیت

۱. مجمع الیاذ فی تفسیر القرآن ج ۱۰، ص ۳۸۸ و تفسیر شونهنج ج ۵ ص ۲۵۶.

خاصی قائلند. یعنی اگر این‌ها می‌خواستند پیامبر را بکشند، ممکن بود بعداً به خونخواهی برخیزند، لذا تصمیم گرفتند از راه چشم زخم پیغمبر اکرم ﷺ را از بین ببرند، بی‌آن‌که قاتل شناخته شود. غافل از این‌که رسول خدا را که دیگر نمی‌شود با چنین کارها از بین برد. «وَإِنْ يَكُادُ الَّذِينَ كَفَرُوا هم نزدیک بود اینان کاری بکنند، یعنی اگر عنایت الهی نبود، این‌ها با این وسیله تو را از بین بردند.

بدچشمی این جماعت به گونه‌ای بود که اگر یکی از آنان، اراده‌گوشت می‌کرد، به کنیز خود می‌گفت: «ما أَحَسَنَ وَ ما رَأَيْتُ مِنْهَا، چه نیکو و زیباست و مانندش را تاکنون ندیده‌ام!» فوراً آن حیوان می‌افتداد و صاحبیش از روی ناچاری حیوان را می‌کشت و به وی (بدچشم) نصیبی می‌رسید. چنانچه آن‌ها اراده کشتن کسی را داشتند، سه روز چیزی نمی‌خوردند و بعد از آن بر او نظر می‌انداختند و بر اثر چشم زخم بیمار می‌شد و یا می‌مُرد. در میان بدچشمان، مردی بود که بر هر که چشم می‌افکند، از پا در می‌آمد، از این‌رو، او پا از خیمه بیرون نمی‌گذاشت. عاقبت، این جمع با اصرار قریش خواستند پیامبر ﷺ را چشم زخم زنند که کارساز نیفتاد.

در جمع‌بندی اقوال سه‌گانه می‌توان نتیجه گرفت که طبق قول اول و دوم آیه مذکور، کنایه از چشم‌زخم و منشأ آن حسادت دشمنان است که برای تلاوت قرآن پیامبر ﷺ یا به دلیل انتصاب علی ﷺ بر منصب ولايت بود.

اما بنابر قول سوم، آیه در مقام بیان کنایه نیست بلکه یک واقعیت را متذکر می‌شود و آن این‌که کافران قریش وقتی آیات قرآن را می‌شنیدند، آن قدر مجدوب می‌شدند و در برابر آن اعجاب می‌کردند که می‌خواستند رسول گرامی اسلام ﷺ را چشم بزنند، (زیرا چشم زدن معمولاً در برابر امور بسیار اعجاب‌انگیز است). طبق نقل تاریخ در میان قریشیان صدر اسلام افرادی به اصطلاح شورچشم بود و چشم‌زخم می‌زدند، حال اگر «مقصود آیه» چنین ادعایی باشد، به آن معناست که قرآن با این بیان، مسئله چشم‌زخم را تأیید کرده است.

۲. آیه ورود به مصر از ابواب متفرقه

قرآن کریم از زبان یعقوب نقل می‌کند که به فرزندانش فرمود:

﴿ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أَغْنَى عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلَيَسْتَوْكِلُ الْمُتَوَكِّلُونَ * وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمْرَهُمْ أَبْوَهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حاجَةً فِي نَفْسٍ يَغْقُبُ قَضَاها وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمَنَا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴾^۱

و [هنگامی که می خواستند حرکت کنند، یعقوب] گفت: «فرزندان من! از یک در وارد نشود بلکه از درهای متفرق وارد گردید [تا توجه مردم به سوی شما جلب نشود!] و [من با این دستور،] نمی توانم حادثه‌ای را که از سوی خداوند حتمی است، از شما دفع کنم! حکم و فرمان، تنها از آن خدادست! بر او توکل کرده‌ام و همه متوكلان باید بر او توکل کنند.

آن‌گاه که برادران یوسف، پس از جلب موافقت پدر، برادر کوچک را با خود همراه کردند و برای دومین بار، آماده حرکت به سوی مصر شدند، یعقوب علیه السلام از فرزندانش می خواهد که هنگام ورود به شهر یا دیار مصر از درهای گوناگون وارد شوند.

فلسفه سفارش یعقوب علیه السلام به فرزندان در کیفیت ورود به مصر؟

به دنبال سفارش یعقوب علیه السلام به فرزندانش که تا از یک دروازه وارد نشوند، بلکه به گروه‌هایی تقسیم شوند و هر گروهی از یک دروازه وارد شود، بحث مفصلی در میان مفسران درگرفته است که علت آن چه بوده است؟ گرچه دلیل آن در آیه فوق ذکر نشده ولی از ساختار داستان و سخنان یعقوب علیه السلام برمی‌آید که او نگران سلامت

فرزندانش در این سفر بود و خطری را برای آنان احساس می‌کرد. آیا یعقوب ع می‌ترسید مردم بر آن‌ها حسد برند و جمعشان را پراکنده سازند؟ برخی را بُکشند یا به اسارت گیرند؟، یا چون گروهی توان‌مند هستند به چشم زخم گرفتار شوند و یا این که دسته‌ای از مردم از آنان بترسند و برای پیش‌گیری از خطر بر آن‌ها هجوم آورند.

اقوال مختلف درباره فلسفه سفارش یعقوب ع به فرزندان

قول اول: چشم‌زخم

بیشتر مفسران^۱ معتقدند: پایتخت مصر باستان، در آن زمان مانند هر شهر دیگری، دیوار و برج و دروازه‌هایی متعدد داشت. مصر در آن روزگار دارای چهار در بود و فرزندان یعقوب طبق دستور پدرشان، متفرق شده و هر گروهی از یکی از آن چهار در وارد شدند.^۲

این دستور یعقوب برای آن بود که چون همگی برادر یکدیگر و اولاد یک پدر و از نظر جمال و کمال و شکل و هیئت نیز ممتاز بودند، ترسید مردم آن‌ها را چشم بزنند.^۳ طبرسی گوید: ابن عباس، حسن، قتاده، ضحاک، سدی و ابو مسلم از طرفداران این قول هستند.^۴

جمله: **وَمَا أَغْنَى عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ** خالی از دلالت یا حداقل اشعار بر این معنا نیست که یعقوب ع از این حادثه که احتمال می‌داد جدا

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۸۰؛ التفسیر الكبير، ج ۱۷، ص ۱۷۲؛ البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۲۲۱؛
کشف الأسرار و عنده الأبراء، ج ۵، ص ۱۰۳؛ الکناف عن غوامض التزلیل، ج ۲، ص ۴۸۸؛ تفسیر نونه، ج ۶، ص ۲۹-۳۰؛
تفسیر الجامع لأحكام القرآن، ج ۵، ص ۱۴۸؛ البیان فی تفسیر القرآن الکریم، ج ۷، ص ۵۰؛ أطیف البیان فی تفسیر القرآن، ج
۱۳، ص ۱۵۵؛ البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۱۶۷ و تفسیر آسان، ج ۸، ص ۱۵۹.

۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۸۰؛ تفسیر الجامع لأحكام القرآن، ج ۵، ص ۱۴۸.

۳. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۸۰ و تفسیر الجامع لأحكام القرآن، ج ۹، ص ۲۲۶.

۴. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۸۰.

می ترسید، گویا (و خدا داناتر است) در آن هنگام که فرزندان، مجهز و آماده سفر شدند، و برای خداحافظی در برابر صفت کشیدند، این را به طور الهام درک کرد که این پیوستگی، آن هم با این وضع جالبی که دارند به زودی از بین می رود و از تعداد آنان کاسته می شود، و چون چنین معنایی را احساس کرد لذا سفارش فرمود هرگز ظاهر به اجتماع نکنند، و دستور داد از درهای متعدد وارد شوند، تا شاید بلای تفرقه و کم شدن، از آن ها دفع شود.

این چاره‌اندیشی یعقوب علیه السلام مبنی بر مصونیت فرزندانش از چشم‌زنی حسودان در دلالت آیه مذکور، نظر مشهور بین عالمان است.

قول دوم: حسد حسودان

علت دیگر برای دستور یعقوب علیه السلام این است که ممکن بود وارد شدن دسته جمعی آن ها از یک دروازه مصر و حرکت گروهی آنان با قیافه های جذاب و اندام درشت، حسد حسودان را برانگیزد و از آنان نزد دستگاه حکومت ساعیت کنند، و آن ها را به عنوان یک جمعیت بیگانه که قصد خراب کاری دارند مورد سوء ظن قرار دهند، لذا پدر دستور داد از دروازه های مختلف وارد شوند تا جلب توجه نکنند.

جبائی گوید: یعقوب ترسید مردم به آن ها حسد ببرند و چون نیرو و قدرت شان گوش زد سلطان مصر گردد، از آن ها بیم ناک شود و آنان را به زندان افکنده یا بکشد.^۱

این نظر اگر چه بیشتر قابل اثبات است، زیرا همواره حکومت ها از اجتماع، مخصوصاً اجتماع یازده برادر می ترسند و حسودان نیز نگران می شوند، ولی مخالف اجماع است.

۱. مجمع الیاذ فی تفسیر القرآن، ج ۵ ص ۳۸۰.

قول سوم: یافتن یوسف

مرحوم محمد تقی اشرافی^۱ از مفسران معاصر می‌فرماید: یعقوب می‌خواست یک دستور مهم اجتماعی به عنوان بدرقه راه به فرزندان بدهد، و آن این‌که گم شده خود را از یک در نجویند، بلکه باید از هر دری وارد شوند، چرا که بسیار می‌شود انسان برای رسیدن به یک هدف کامی تنها یک راه را انتخاب می‌کند و هنگامی که به بن بست کشید، مایوس شده، کنار می‌رود، اما اگر به این حقیقت توجه داشته باشد که گم شده‌ها معمولاً یک راه ندارند و از طرق مختلف به جست و جوی آن برخیزد، غالباً موفق می‌شود.^۲

آیة‌الله مکارم می‌فرماید: این قول علاوه بر خلاف اجماع، یک تفسیر ذوقی است.^۳ آیه بعدی این حقیقت را واضح می‌کند که چاره‌اندیشی یعقوب^{یوسف} برای کیفیت ورود فرزندانش به مصر به صورت متفرق مؤثر واقع نیفتاد، که بتواند جلوی اراده خدا را نسبت به آن‌ها بگیرد که اگر فرضاً خدا مقدر کرده بود آنان مورد حسد یا چشم‌زخم قرار گیرند این عمل آن‌ها از تقدیر خدا جلوگیری کند، و خود یعقوب^{یوسف} نیز به این حقیقت آگاه بود، جز این‌که دستور یعقوب خواسته قلبی او بود که بدین‌وسیله خواسته دل را انجام داد و تشویش خاطر خود را از ناحیه چشم خوردن فرزندان بدین‌وسیله بطرف کرد. یعنی همین اندازه که می‌دانست آن‌ها دستورهایش را انجام می‌دهند دل‌خوش بود. «ما کانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حاجَةً فِي نَفْسٍ يَعْقُوبَ قَضَاها».

طبق این بیان که یعقوب^{یوسف} خود اذعان داشته، چاره‌اندیشی او بدون حکمت الهی

۱. تفسیر سوده یوسف، ص ۱۳۶ - ۱۳۸.

۲. تفسیر نوین، ج ۱۰، ص ۳۱.

ارزش نخواهد داشت، اما با این پیشنهاد می‌خواست اندکی از اضطراب و تشویش خاطر خود را از ناحیه چشم‌زنم التیام ببخشد، ضعف گفته زجاج «که می‌گوید: معنای آیه این است که اگر مقدر شده بود آن‌ها چشم بخورند در همان حال نیز که به صورت پراکنده وارد مصر شدند چشم می‌خوردند و ورود آنان به صورت پراکنده یا به صورت اجتماع در این جریان تأثیری نداشت.»^۱ نیز روشن است.

بعضی گفته‌اند: کلمه «الا» در جمله: «إِلَّا حاجَةً فِي نَفْسٍ يَعْقُوبَ قَصَاهَا» به معنای «لیکن» است، و معنای جمله چنین است که لیکن حاجتی را که در نفس یعقوب علیه السلام بود برآورد، و فرزندش را که مدت‌ها گم کرده بود به وی برگردانید.^۲

علامه گوید: بعيد نیست، کلمه «الا» همان الای استثنایه باشد، زیرا جمله: «ما کانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» در معنا، مثل این است که بگوییم، این سبب هیچ سودی برای یعقوب علیه السلام نداشت، یا هیچ سودی برای همگی آنان نداشت، و خداوند به وسیله آن سبب هیچ حاجتی را از ایشان برنياورد، مگر تنها آن حاجتی را که در نفس یعقوب علیه السلام بود و جمله «قصاصها» استیناف و جواب از سؤال مقدر است. گویا سائلی پرسیده: خداوند با حاجت یعقوب چه کرد؟ جواب می‌دهد که: آن را برآورد.^۳

اگر این احتمال را بپذیریم که کلمه «الا» استثنای منقطع و به معنای «لیکن» بوده باشد، منافاتی با ادعای اجماع نخواهد داشت، زیرا این استثنا - چنان‌که علامه به آن اشاره کرده - جواب از سؤال مقدر است، و آن این‌که پس از بی‌شمر بودن چاره‌اندیشی یعقوب علیه السلام برای خود و فرزندانش پس خدا با حاجت یعقوب چه کرد؟ جواب داده شده که حاجت یعقوب علیه السلام برآورده شد و آن این‌که با گرفتن بنیامین، فراق یعقوب علیه السلام و یوسف علیه السلام به پایان رسید.

۱. مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۵، ص ۳۸۰.

۲. البيان في تفسير القرآن، ج ۶، ص ۱۶۸ و تفسير مهیج الصادقین، ج ۵، ص ۶۲.

۳. العیزان في تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۲۲۱.

به دنبال اجابت دل خواسته یعقوب ع، خداوند از او مدرج و ثنا می‌کند: «وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلِمَنَا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ». اشاره به این که بسیاری از مردم چنان در عالم اسباب کم می‌شوند که خیال می‌کنند مثلاً چشم‌زخم، اثر اجتناب‌ناپذیر بعضی از چشم‌هاست، و به همین جهت خدا و توکل بر او را فراموش کرده به دامان این و آن می‌چسبند، ولی یعقوب چنین نبود، می‌دانست تا خداوند چیزی نخواهد انجام نمی‌پذیرد، لذا در درجه اول توکل و اعتماد او بر خدا بود و سپس به سراغ عالم اسباب می‌رفت، و در عین حال می‌دانست پشت سر این اسباب ذات پاک «مسبب الاسباب» است. همان‌گونه که قرآن درباره ساحران شهر بابل می‌گوید:

﴿وَمَا هُمْ بِضَارٍ يَنْ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾^۱

آن‌ها نمی‌توانستند از طریق سحر به کسی زیان برسانند، مگر این که خدا بخواهد.
اشاره به این که مافوق همه این‌ها اراده خدادست، باید دل به او بست و از او کمک خواست.

جمع‌بندی رهنمودهای مفسران از پیام آیه شریفه چنین می‌شود که: اغلب آنان برآنند که انگیزه توصیه‌های یعقوب ع به فرزندانش مبنی بر این که از درهای متعدد وارد مصر شوند مصونیت آن‌ها از چشم‌زخم بود. قول دوم و آن این که یعقوب ع می‌ترسید اگر فرزندانش با آن قیافه‌های زیبا و اندام‌های درشت از یک در وارد مصر شوند مورد حسابت حسودان قرار گیرند و نزد حاکم مصر برای آنان ساعیت و سوء‌ظن ایجاد گردد. این دیدگاه گرچه به واقعیت نزدیک‌تر است، خلاف مشهور است. قول سوم از مرحوم اشراقی است که معتقد است: انگیزه یعقوب از این توصیه یافتن یوسف ع بود. این نگرش علاوه بر خلاف اجماع یک برداشت ذوقی است، زیرا از منطق و مفهوم آیه چنین دلالتی استفاده نمی‌شود.

۳. آیه شرّ حاسد

قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَمِنْ شَرٍّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَهُ﴾^۱

پناه می‌برم به خداوندگار... و از شرّ هر حسود آن گاه که حسد ورزد.

خداوند در آغاز این سوره به پیغمبر اکرم ﷺ دستور می‌دهد از شرّ تمام مخلوقات شرور به خدا پناه ببرد. سپس در توضیح این استعاده، اشاره به انواع شرّ می‌کند، شرّ مهاجمین تاریک‌دل که از تاریکی‌ها استفاده می‌کنند و حمله‌ور می‌شوند.

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾

بگو: پناه می‌برم به پروردگار سپیده صبح.

از شرّ همه موجودات شرور، انسان‌های شرور، جن و حیوانات و حوادث و پیش‌آمدّهای شر و از شرّ نفس امّاره: **﴿مِنْ شَرٍّ مَا خَلَقَ﴾**; شرّ وسوسه‌گرانی که با سخنان و تبلیغات سوء خود اراده‌ها، ایمان‌ها، عقیده‌ها محبت‌ها و پیوندّها را سست می‌کنند.
﴿مِنْ شَرٍّ مَا خَلَقَ * وَمِنْ شَرٍّ غَايِقٍ إِذَا وَقَبَ * وَمِنْ شَرٍّ النَّسْفَاتِ فِي الْعَذَابِ﴾
 از شرّ تمام آنچه آفریده است و از شرّ هر موجود مزاحم هنگامی که وارد می‌شود و از شرّ آن‌ها که در گره‌ها می‌دمند [و هر تصمیمی را سست می‌کنند].

در آخرین آیه این سوره می‌فرماید: و از شرّ هر حسود آن گاه که حسد می‌ورزد:
﴿وَمِنْ شَرٍّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَهُ﴾.

مفهوم شناسی شر

راغب اصفهانی می‌نویسد: شر، چیزی است که همه از آن روی گردانند؛ چنان‌که

خیر چیزی است که همه آن را خواهانند.^۱
حکما نیز در تعریف اصطلاحی شر گفته‌اند: شر، فقدان ذات یا فقدان کمالی از
کمالات شیء است. از آن جهت که آن شیء شائینت داشتن آن کمال را دارد.^۲

برای شناخت بهتر خیر و شر، باید مصاديق کمال هر موجودی را بشناسیم تا سلب
و فقدان کمال را که هر موجودی از بین کمالی که همه خواهان آن و از سلبش
گریزان‌اند به دست آورد، کمال هرچیزی در ذات و نفس خودشان است. کمالات
انسان، نظیر حیات، علم، قدرت، شجاعت، خیرخواهی، بخشش و... در مقابل
جهل، ذلت، بخل، حسادت و... از رذایل و شر هستند که حیات طبیه انسانی را به
مخاطره می‌اندازند. چنان‌که فرعون‌ها، ابوجهل‌ها، حسودان قریش و... حیات
اجتماعی جوامع را به مخاطره می‌اندازند. فرعون، قومی چون بنی اسرائیل را به ستم
خود گرفتار ساخته و ابوجهل‌ها که ستم‌گرانه، سمية را تازیانه می‌نواختند و فریاد
می‌کشیدند و کافران حسود قریش که از پیش‌رفت اسلام توسط پیامبر ﷺ به ذلت
افتاده بودند، هر روز برای آن حضرت و پیروانش توطئه می‌کردند. تمام اینان
پیش‌گامان شرور جامعه بشری هستند.

شر هنگامی پیدا می‌شود که مخلوقات از قوانین آفرینش منحرف و از مسیر تعیین
شده جدا گردند؛ مثلاً نیش و دندان بُرنده حیوانات یک حریبه دفاعی برای آن‌هاست که
در برابر دشمنانشان به کار می‌برند، همانند سلاحی که ما در مقابل دشمن از آن استفاده
می‌کنیم، اگر این سلاح به هنگام به کار رَوَد خیر است، اما چنانچه نابه جا و در برابر
دوست مصرف گردد، شر است.

یکی از عمدۀ ترین عوامل تخریب و فساد در جهان، تخریب و فسادی است که از
حسودان سرچشمه می‌گیرد.

۱. المفردات في غريب القرآن، ص ۲۶۳.

۲. الحكمة المعاينة في الأسفار العقلية الأربع، ج ۷، ص ۵۸.

حسد از بزرگ‌ترین خبایث روحی، از امراض بسیار سخت^۱، و از حُجَّب صعب‌العلاج است که مبتلایان به آن باید در کنار زدنش از خود مجاهدتی سخت و بی‌گیر کنند.^۲

بسیاری از مفسران گفته‌اند^۳: کلمه واو «وَمِنْ شَرٍّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ» عطف است که جمله را عطف به آیه، بالا داده، یعنی: ای رسول گرامی! بگو: من پناه می‌برم به پروردگار عالَم از شر حسود آن‌گاه که حسد می‌ورزد.

تفسیر حسد حاسد

در میان مفسران از این که مراد از حسد حاسد چیست، اختلاف نظر است. از آن‌جا که مُستند سخنان ذیل، گفتار مفسران است و آنان صرفاً به نقل اقوال اکتفا کرده‌اند بی‌آن‌که به قائلان اشاره کنند، لذا به آنچه آن‌ها پرداخته‌اند، بستنده می‌شود.

قول اول: سحر افسون‌گران

عده‌ای معتقدند: این سوره و سوره ناس که به مَعْوَذَتَان معرف شده‌اند درباره سحر است که یهودیان حسود بر پیامبر ﷺ روا داشتند.

جادوگری امری پذیرفته شده در بینش و نگرش تمام ادیان آسمانی است، ولی در آموزه‌های اسلام مردود و مذمت شده تا آن‌جا که علی عَلِيٌّ می‌فرمایند:

مَنْ تَعْلَمَ شَيْئاً مِنَ السَّخْرِ فَإِلَّا أَوْكَثَرَ أَفَقَذَ كَفَرَ وَكَانَ آخِرَ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ وَ...^۴

۱. تفسیر مخزن المرفأة، ج ۱۵، ص ۳۶۶.

۲. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۹۳.

۳. مجمع الیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۸۶۶؛ الميزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۳۹۳ و البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵ ص ۸۱۰.

۴. وسائل الشیعۃ، ج ۱۷، ص ۱۴۹.

کسی که سحر بیاموزد، کم یا زیاد، کافر شده است، و رابطه او با خداوند به کلی قطع می‌شود....

نفس افسون‌گر بی تردید می‌تواند در دیگران تأثیرگذار باشد و در تاریخ شواهد گوناگونی دارد، چه آن که قرآن هم به نمونه‌هایی همچون: قصه ساحران فرعون، هاروت، ماروت و... پرداخته است.

طبرسی، در تأیید این قول روایتی را اقامه کرده و می‌نویسد: مفضل بن عمر روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرموده: جبرئیل بر پیغمبر اکرم علیه السلام نازل شد و گفت: ای رسول خدا! دختران لبید بن اعصم یهودی برای وجود مقدس سحر و جادو کردند و رشته‌ای گرفتند و یازده گره بر آن زدند و در حُقَّه^۱ گذاشتند و در چاه بنی زریق افکنندند، کسی را بفرست آنرا بیرون آورد. پیغمبر اکرم علیه السلام امیر المؤمنین علیه السلام و زیبیر بن عوام را فرستاد آن را بیرون آورد و حضورش تقدیم داشتند. آن حضرت سوره مُوَذِّتین را بر آن رشته خواندند، هر آیه‌ای که قرائت می‌نمود یک گره از آن رشته باز می‌شد و چون از قرائت فارغ شد، تمام گره‌ها گشوده گردید.^۲

قول دوم: چشم زخم حسودان

از حسد و رشك مردم فرومایه باید در حذر بود، چه بسا از نظر حضرت روانی که بینوایان به سرمایه‌داران و اغنية دارند و آتش خشم و غصب خود را آن چنان تقویت نموده که دیدگان و گفتار آنان همچنین مسموم گردد با نظر افکنندن یا ایراد سخنی،

۱. حُقَّه: ظرف کوچکی که در آن جواهر یا اشیای دیگر گذارند، قوطی.

۲. مجمع الیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۵۶۶؛ اللہ المستود فی التغیر المأثور، ج ۶، ص ۴۱۸؛ تفسیر نونه، ج ۲۷، ص ۴۶۳؛ بیان السعاد، فی مقامات العبادة، ج ۴، ص ۲۸۶؛ تفسیر انتا عثر، ج ۱۴؛ تفسیر نونه، ج ۵، ص ۷۱۸ و ۳۹۴؛ تفسیر صافی، ج ۵، ص ۳۹۶.

ضرر و خطر بر دیگران متوجه نمایند. این نیز در اثر تأثیر و تقویت روح خشم‌ناک است که می‌تواند در دیگران اثر گذارد و آنان را معرض خطر و ضرر قرار دهد. این آیه نشان می‌دهد حسد از زشت‌ترین صفات رذیله است، چراکه قرآن آن را در ردیف کارهای حیوانات درنده و مارهای گزنه، و شیاطین و سوسمه‌گر قرار داده است.^۱ یعنی همان‌گونه که نَفَس افسون‌گر و ساحر تأثیر دارد، آتش حسد حسود نیز هنگامی که شعله‌ور گردد، در مقام ایدا و آزار بر می‌آید و از هیچ فسادی خودداری نمی‌ورزد بلکه اگر اقدام به هیچ مخربی نکند همان چشمی که از روی حسد چیزی را بنگرد یا نَفْسی از آن به محسود اصابت نماید، آثار بدی از آن تراویله و به محسود ضرر می‌رساند، لذا شورچشمی عاین نوعی از تراوش‌های حسد است.^۲ از این‌رو آیه شامل چشم زدن اشخاص شورچشم نیز می‌شود، چون چشم زدن هم ناشی از نوعی حسد درونی است. حسد و قتی چیزی را بینند که در نظرش بسیار شکفت‌آور و زیبا باشد حسدش تحریک شده، با همان نگاه، زهر خود را می‌ریزد. این قول را به قناده، عمر و عطاء خراسانی نسبت داده‌اند.^۳

قول سوم: هرنوع حسد حسودان
 مراد از آیه اعم از سِحر، چشم زخم و هرنوع بُغی (گردن‌کشی) است، دلیل بر این مدعای شمول عمومیت حسد است.^۴

۱. تفسیر نونه، ج ۲۷، ص ۴۶۲ و کشف الأسرار و عنۃ الأبرار، ج ۱۰، ص ۵۷۰

۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۱۶۶؛ البیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۳۹۳؛ جمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳۰، ص ۲۲۸؛ کشف الأسرار و عنۃ الأبرار، ج ۱۰، ص ۵۷۱؛ تفسیر مفزن القرآن، ج ۱۵، ص ۳۶۶؛ دوح المعنی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۱۵، ص ۵۲۲ و تفسیر الشاعر، ج ۱۴، ص ۳۹۴.

۳. جمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳۰، ص ۲۲۸.

۴. همان.

انسان از نظر ماهیت و ذات، آفریده‌ای است که همه صفات و اسمایی را که خداوند به او تعلیم داده دارد. طبیعت و ذات او به گونه‌ای است که ظرفیت و توانمندی‌های فراوانش شامل امور عادی و غیرعادی می‌شود و یکی از آن‌ها تصرف در فراماده و ایجاد امور خارق‌العاده و فراتطبیعی و فیزیک است، که گاه از چشم انسان‌هایی چون شورچشم و گاهی از نفس جادوگران حسود تراویش می‌کند و زمانی نیز حسد عده‌ای چنان طفیان می‌کند که بر رهبران دینی و آسمانی خروج و بیغی می‌کنند، لذا آیه به دلیل عام بودن کلمه حاسد تمام موارد مذکور را شامل است، زیرا همه آن‌ها دارای حسد هستند که محرك اصلی آنان در انحرافشان می‌باشد.

جمع‌بندی دلالت آیه «و ان يكاد» طبق بررسی‌های انجام شده، بر چشم‌زنی مشهور است و قول دوم و سوم، قول شاذ (نادر) هستند، لذا به جهت مخالفت آن‌ها با قول مشهور، ضعیفند. آیه ٦٨ سوره یوسف نیز طبق ادعای اکثر مفسران انگیزه یعقوب از توصیه فرزندانش مبنی بر ورود آنان به مصر از دره‌ای متعدد، برای مصونیت از چشم‌زنی افسون‌گران بوده است. این آیه گرچه به صراحت دلالت آیه قبل نیست، با کنایه بر چشم‌زنی دلالت دارد. خداوند در سوره ناس پیامبر ﷺ را از شرّ حسودان بر حذر می‌دارد، مفسران در مقام بررسی آیه: «وَمِنْ شَرًّ حَابِدٍ إِذَا حَسَدَ» سه دیدگاه را اقامه کرده‌اند که «حسادت» وجه اشتراک هر سه دیدگاه است، قول اول و سوم با نظریه دوم مخالفتی ندارند، چرا که در بخش سوم این نوشتار خواهد آمد که سحرچشم از اقسام سحر است و چشم بعضی به عنوان ابزار افسون‌گری مورد استفاده قرار می‌گیرد. در قول دوم، چشم‌زنی از مصادیق دلالت آیه مذکور، نام برده شده است. لذا آیه گرچه صراحتاً به چشم‌زنی دلالت ندارد می‌تواند با قاعده تأویل، مؤید حقیقت چشم‌زنی باشد.

فصل دوم:

چشم زخم در روایات

در گستره روایات، با احادیث فراوانی از منابع شیعه و اهل سنت رویه رو می‌شویم که اثبات‌گر چشم زخم و پی‌آمدہای آن هستند. احادیث در این باب بر چند دسته‌اند:

دسته اول: روایات حق بودن چشم زخم

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «الْعَيْنُ حَقٌّ؛ چشم زخم حق است»^۱. حق، عبارت است از چیزی که فرضش با خارج و واقع تطبیق کند.^۲ نقیض حق؛ باطل است که به معنای چیزی است که پس از وارسی کردن معلوم می‌شود ثبات نداشته^۳، و بدین معنا است در آیه: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ»^۴ گاهی هم نسبت به عمل و گفتار به کار برده می‌شود، چنان‌که خداوند فرموده: «فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَّلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۵. و نیز فرموده: «لَمْ تُلِسُّونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ»^۶.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۴۲۱ و بحد الانوار، ج ۰، ص ۶.

۲. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۲، ص ۲۶۲.

۳. المفردات فی غرب القرآن، ص ۴۸.

۴. حج، آیه ۶۲.

۵. اعراف، آیه ۱۱۸.

۶. آل عمران، آیه ۷۱.

شناخت حق و باطل که همان شناخت واقعیت‌ها از پندارهای است، گاهی برای انسان چنان مشکل و پیچیده می‌شود، که حتماً باید برای بازخوانی و تمیز حقایق از اوهام و حق از باطل، از کلام اولیای خدا بهمند شد، زیرا حق همواره سودمند است، همچون آب زلال که مایه حیات است، اما باطل بسیار فایده و بیهوده است. باطل از آبروی حق مدد می‌گیرد و می‌کوشد خود را به لباس آن درآورد و از حیثیتش استفاده کند، همان‌گونه که هر دروغی از راست فروغ می‌گیرد. روایت: «الْعَيْنُ حَقٌّ» از حیث سند بین مسلمانان اجتماعی بوده و مورد تمسک شیعه و اهل سنت در اثبات حقیقت چشم‌زنم قرار گرفته است.^۱

چشم‌زنم، حقیقت و واقعیتی است که در این دسته از روایات به آن پرداخته می‌شود. در حدیثی در باره شدت نیروی برخی چشم‌ها از رسول اکرم ﷺ آمده است:

الْعَيْنُ تُدْخِلُ الرَّجُلَ الْقَبْرَ وَالْجَمَلَ الْقِدَرَ؛^۲

چشم‌زنم [واقعیت دارد و] مرد را در قبر و شتر را در دیگ قرار می‌دهد. کنایه از این‌که باعث مرگ انسان و بیماری شتر می‌شود که صاحبیش از ترس تلف شدنش شتر را ذبح می‌کند.

در بیان امیر مؤمنان علی ؓ آمده است:

الْعَيْنُ حَقٌّ وَ الرَّقِيْ حَقٌّ؛^۳

چشم‌زنم حق است و توسل به دعا برای دفع آن نیز حق.

با همین تعبیر، از امام صادق ع ع نیز آمده است:

۱. بحار الانوار، ج ۰، ع، ص ۹: نذكرة الموضوعات، ص ۲۰۷ و كشف الخفاء و Mizbil al-ibâas، ج ۲، ص ۷۶.

۲. بحار الانوار، ج ۳، ع، ص ۲۶ و الدر المستود في الضمير المأثور، ج ۰، ع، ص ۲۵۸.

۳. نهج البلاغة، کلمات قصار، ۴۰۰.

... فَإِنَّ الْعَيْنَ حَقٌّ؛^۱

... چشم زخم حق است.

آثار سوء چشم زخم چندان خطرساز است که انسان را به کام مرگ می‌برد، به حدی که رسول گرامی اسلام ﷺ می‌فرمایند:

أَكْثَرُ مَنْ يَمُوتُ مِنْ أَمْتَيْ بَعْدَ قَضَاءِ اللَّهِ وَقَدْرِهِ بِالْعَيْنِ؛^۲

بیشتر کسانی که از امت من از دنیا رفته‌اند پس از قضا و قدر با چشم زخم بوده است. گویند: روزی آن حضرت از قبرستان بقیع می‌گذشت و فرمودند: «به خدا گَسْم بیشتر اهل این قبرستان به سبب چشم زخم در اینجا آرمیده‌اند».^۳ گاه قدرت این نیروی نامرئی به قدری اوج می‌پذیرد که از مقدرات الهی نیز پیشی می‌گیرد.

پیامبر ﷺ فرمود:

لَوْ كَانَ يَسْبِقُ الْقَدَرَ لِسَبْقَتِهِ الْعَيْنُ؛^۴

اگر چیزی باشد که از مقدرات سبقت گیرد، همان چشم زخم است.

و امام صادق علیه السلام نیز فرمودند:

لَوْ كَانَ شَيْءٌ يَسْبِقُ الْقَدَرَ لَسَبَقَهُ الْعَيْنُ؛^۵

اگر چیزی باشد که از مقدرات خداوند پیشی بگیرد، همانا چشم زخم است.

از روایات مذبور، علاوه بر اثبات حق بودن چشم زخم، قدرت فراوان این نیروی نامرئی فهمیده می‌شود؛ نیرویی که می‌تواند عامل مرگ آدمی شود تا جایی که طبق فرمایش

۱. بحد الأنوار، ج ۰ عص ۲۵.

۲. الدر المثود في التفسير المأثور، ج ۰ عص ۲۵۸.

۳. تفسير منهج الصادقين، ج ۹، ص ۳۹۱.

۴. مجمع البیان في تفسیر القرآن، ج ۵ ص ۲۸۰.

۵. بحد الأنوار، ج ۰ عص ۲۶.

پیامبر ﷺ و امام صادق ع ع حتی چشم زخم می‌تواند از مقدرات نیز سبقت بگیرد.

دسته دوم: روایات وقوع چشم زخم

برخی روایات وقوع چشم زخم را گزارش می‌کنند، چنان‌که فرمود:

إِنَّ جَبْرِيلَ عَلَيْهِ الْمَنَاءُ نَزَّلَ عَلَى النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَأَهُ مُغَنَّمًا، فَسَأَلَهُ عَنْ عَمَّهِ، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ
الْحَسَنَيْنِ عَلَيْهِمَا أَصَابَتْهُمَا عَيْنٌ. فَقَالَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ الْعَيْنُ حَقٌّ فَعَوْذُنُهُمَا بِهَذِهِ الْعُوذَةِ
وَذَكَرَهَا^۱

جبرئیل بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شد و حضرت راغمناک دیدند. جبرئیل از علت اندوه پیامبر ﷺ پرسید؟ آن حضرت پاسخ فرمودند: بر حسن و حسین چشم زخم اصابت کرده است. جبرئیل عرض کرد: چشم زخم حق است پس آنان (حسین) را به این دعا تعویذ نمای... .

از این حدیث روشن می‌شود چشم زخم توهّم و خرافه نیست، بلکه امری واقعی است که در خارج اتفاق می‌افتد و راه‌هایی برای جلوگیری از آن وجود دارد. البته مصادیق و نمونه‌های تاریخی در فصل چهارم این بخش خواهد آمد.

دسته سوم: روایات درمان چشم زخم

در روایات آمده است که: رسول خدا ﷺ برای درمان برخی نزدیکان خویش، از تعویذ و رُقیه، (دعای ضد چشم زخم)، بهره می‌گرفته است.

از جمله، روایت شده است:

إِنَّ بْنَيْ جَعْفَرٍ بْنَ أَبِي طَالِبٍ كَانُوا غَلَمَانًا بِيَضَّاً، فَقَالَتْ أَسْمَاءُ بْنَتُ عُمَّيْسٍ: يَا
رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ الْعَيْنَ إِلَيْهِمْ سَرِيعَةُ أَفَاسِرِقِي لَهُمْ مِنَ الْعَيْنِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَعَمْ لَوْ كَانَ

يَسْبِقُ الْقَدَرَ لِسْبِقَتِهِ الْعَيْنِ،^۱

پسران جعفر بن ابی طالب سفیدرو بودند و اسماء بنت عمیس به پیغمبر عرض کرد: ای رسول خدا! این‌ها چشم‌گیر هستند و زود مورد اصابت چشم مردم قرار می‌گیرند. آیا وسیله‌ای برای دفع چشم‌زخم آن‌ها تهیه کنم؟ فرمود: آری. سپس فرمود: اگر چیزی می‌توانست بر قضا و قدر پیشی گیرد چشم زدن بود.

معمر بن خلاد گوید: امام رضا علیه السلام به من فرمود:

إِنَّ الْعَيْنَ حَقٌّ فَاقْتُبِّ فِي رُقْعَةِ الْحَمْدِ وَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ الْمُعَوْذَةُ إِنِّي وَآيَةُ الْكُرْسِيِّ
وَاجْعَلْهَا فِي غِلَافِ الْقَارُورَةِ^۲

ای معمر چشم‌زخم حق است، پس برای رفع آن، سوره حمد و توحید و معوذین و آیه‌الکرسی را در ورقی از کاغذ (چوبی) بنویس و در غلاف مخصوص عطر قرار بده تا در امان بمانی.

امام صادق علیه السلام پس از بیان حق بودن چشم‌زخم فرمود:

... وَ لَئِنْسَ تَأْمَنْتُهَا مِنْكَ عَلَى نَفْسِكَ وَ لَا مِنْكَ عَلَى غَيْرِكَ فَإِذَا خِفْتَ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ
فَقُلْ: مَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ ثَلَاثًا،^۳

... و از آثار آن نه خود را در امان ببین و نه دیگران را، پس هرگاه احساس خطر از چشمی نمودید، ذکر مَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ را سه بار بگویید.

دسته چهارم: روایات تعویذ

پیامبر صلوات الله عليه و آله و سلم و انبیای دیگر، چون: ابراهیم علیه السلام و موسی علیه السلام برای دفع چشم‌زخم از

۱. مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۵، ص ۳۸۰.

۲. بحد الأثواب، ج ۰، عص ۲۶ و مكارم الأخلاق، ص ۳۸۶.

۳. بحد الأثواب، ج ۰، عص ۲۶.

«رقیه»^۱، استفاده می کردند. مانند آنچه حضرت امیر المؤمنان علی ع فرموده اند:

رَقَى النَّبِيُّ ﷺ حَسَنًا وَ حُسْنِيَا فَقَالَ: أَعِيدُ كُمَا بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ وَ أَسْمَائِهِ الْحُسْنَى كُلُّهَا عَامَّةً مِنْ شَرِّ السَّامَّةِ وَ الْقَامَّةِ، وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ عَيْنٍ لَامَّةٍ، وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ثُمَّ التَّفَتَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيْنَا فَقَالَ: هَكَذَا كَانَ يُعَوِّذُ إِبْرَاهِيمُ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ ع؛^۲

پیامبر اکرم ص برای امام حسن ع و امام حسین ع رقیه گرفت و این دعا را خواند:

شما را در پناه کلمات تامة خدا قرار می دهم از شر هر دیو و هر جنبنده و شر هر چشم زخمی. سپس پیامبر ص نگاهی به ما کرد و فرمود: «این چنین حضرت ابراهیم برای اسماعیل و اسحاق تعویذ نمود.

چنان که موسی ع نیز دو پسر هارون را با همین کلمات تعویذ می کرد.^۳

در حدیث دیگری است که: جبرئیل ع برای رسول خدا ص دعای چشم زخم خواند و آن را به حضرتش تعلیم کرد. دعا این است:

بِسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ مِنْ كُلِّ عَيْنٍ حَاسِدٍ اللَّهُ يَشْفِيكَ؛^۴

به نام خدا تو را پناه می دهم از شر چشم هر حسودی. خدا شفاهت دهد.

حسود وقتی آتش حسدش شعلهور گردد، در مقام ایدا بر می آید و حداقل ضربه ای که به محسود می زند، تشعشع ذرات چشم مسموم اوست. چنان که در تعویذ موسی ع فرزندان هارون از شور چشمی حسود تعویذ می شوند.

امام صادق ع فرمود:

۱. دعاها بی که برای این بودن از چشم زخم شور چشم ان، همراه اشخاص حمل می شود و آن را تعویذ نیز می گویند.

۲. کافی، ج ۲، ص ۵۶۹ ح ۳؛ بحد الأنواد، ج ۹۱، ص ۱۹۶؛ المستدرک على الصجین، ج ۳، ص ۱۸۳، ح ۴۷۸۱؛ ثغیر نوی ند، ج ۵ ص ۴۰۰ و ثغیر نوی نهاد، ج ۲۴، ص ۴۲۸.

۳. بحد الأنواد، ج ۰، ح ۷. «روی آن ابراهیم ع عوذ ابته، و آن موسی عوذ ابته هارون بهذه العوذة».

۴. بحد الأنواد، ج ۰، ح ۷ و مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۸۰.

إِذَا تَهْيَأْتُمْ أَحَدُكُمْ بِهِنْتَهِ تُغْبِجُهُ فَلَيَقْرَأْ جِينَ يَخْرُجُ مِنْ بَنْتِهِ الْمُعَوْذَتِينَ فَإِنَّهُ لَا يَضُرُّهُ
شَيْءٌ إِلَّا ذِنْ اللَّهِ تَعَالَى؛^۱

هرگاه به صورت زیبا و هیشت جالب درآمدید (لباس نو و زیبا پوشیده و خود را آراسته کردید) هنگامی که می خواهید از منزل خارج شوید، مَعْوذَتِينَ (سوره ناس و فلق) را بخوانید. به راستی که اگر چنین کنید و برخود بدمید، به حکم خداوند چیزی به شما ضرر نمی رساند.

در جمع‌بندی چهار دسته از روایات باید گفت که علاوه بر این که چشم‌زمزم توهم و خرافه نیست بلکه امری واقعی و حق بوده و آثار سوء آن در خارج اتفاق افتاده است، چنان‌که رهنمودهای پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام برای جلوگیری و درمان آن با عنوان تعویذ و رُقیه گواه این ادعا است. این نیروی نامرئی، قدرت فراوانی هم دارد که عامل مرگ آدمی شده تا جایی که طبق فرمایش پیامبر ﷺ و امام صادق علیهم السلام حتی از مقدرات نیز سبقت می‌گیرد.

فصل سوم:

چشم‌زخم از منظر علم، عقل و شعر

بررسی‌های علمی اثبات کرده که آدمی دارای نیرویی شگفت است که از خود آثاری مثبت یا منفی به جا می‌گذارد.

آنچه در میان اقوام مختلف به نام «چشم‌زدن» یا «چشم‌زخم» یا «چشم‌شور» و «دیده‌شور» و... رواج دارد، به گونه‌ای معروف است که جای تردیدی در اصل وجود آن نیست.

برخی^۱ معتقدند: این نیرو در بعضی چشم‌ها تقویت شده و شخص از راه امواجی ویژه می‌تواند در دیگری تاثیر بگذارد. بسیاری می‌گویند که افرادی را دیده یا می‌شناستند که می‌توانند از راه چشم، حیوانی را بکشند یا اشیایی را جا به جا کرده و یا وسیله‌ای را تخریب کنند. به زعم آنان نه تنها نمی‌بایست که در انکار این امور پانفسرده، بلکه باید امکان وجودی و وقوعی آن را از دیدگاه عقل و علم دور نداشت و آن را پذیرفت.^۲

چنان‌که در اعتقاد عده‌ای، بعضی چشم‌ها نیروی مغناطیسی خاصی را داراست که

۱. الہیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۳۹۳.

۲. تفسیر نونه، ج ۲۴، ص ۴۲۷.

کارآیی فراوانی دارد، حتی با تمرین می‌توان آن را پرورش داد، خواب مغناطیسی نیز از همین نیروست. چنان‌که از نظر عقلی نیز این مسئله محال نیست. همان‌گونه که در اشیا و اجسام مادی رابطه علی و معلولی وجود دارد، در امور معنوی نیز چنین است. به همین جهت استفاده از جادو و... برای آسیب‌زدن به دیگران گناهی بزرگ و نابخودنی است.

وقتی اشعه لیزر که شعاعی است نامرئی، می‌تواند کاری کند که از عهده هیچ سلاح مخربی ساخته نیست، پذیرش وجود نیرویی که در بعضی چشم‌ها از طریق امواج مخصوص در طرف مقابل اثر بگذارد، چندان عجیب نخواهد بود. برخی چشم‌ها اثر خاصی دارند که در صورت نگریستن به هر چیزی، در آن اثر گذاشته، اگر جان دار باشد، بیمار یا دیوانه یا بی‌جان گشته، و اگر اشیا باشد، درهم شکسته می‌شود.^۱ علی بن عیسی رمانی، برای وجود حقیقت چشم زخم، ادعای اجماع واتفاق علماء را کرده است^۲

شاعران سخن‌سرا، نیز در هر عصری این اصطلاح را با همین معنای واقعی در شعرهایشان می‌آورده‌اند.

مولانا جلال الدین بلخی گوید:^۳

۱. تفسیر مخزن المرفأة، ج ۱۴، ص ۶۲ و تفسیر نونه، ج ۲۴، ص ۴۲۷.

۲. مجمع الیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۵۱۲

۳. مونا جلال الدین محمد بلخی رومی از خاندان قدیم و دانشمندان و شاعران نامی به سال ۶۰۴ق، در بلخ متولد شد. پدرش بهاء الدین محمد نیز از واعظان سرشناس بود که با تفکرات عرفانی بیگانه نبود و از بیم مغولان و منازعات مذهبی، مقارن سال ۶۱۶ از بلخ هجرت نمود و به اماکن مقدس چون دمشق رفت، سپس به روم هجرت کردند. مولانا پس از مرگ پدرش به حوزه عرفان برهان الدین محقق ترمذی رفت. آن‌گاه علاقمند به حسام الدین چلبی می‌شود که او منشأ الہام بخش منوی وی می‌گردد. مولانا سرانجام در سال ۶۷۲ دیده از جهان فرومی‌بندد. منوی معنوی بزرگ‌ترین میوه افکار و بهترین جلوه اشعار جلال الدین است، بلکه می‌توان ادعا کرد کامل‌ترین آثار منظوم تصوف و عرفان در زبان فارسی است.

پر طاووس تمنین و پای بین
تاكه سوءالعین نگشاید کمین
که بلغزد کوه از چشم بدان
یز لقونگ از نبی بر خوان بدان
احمد چون کوه لغزید از نظر
در میان راه بی گل بی مطر
در عجب درماند کاین لغزش ز چیست؟
من نپندارم که این حالت تهی است
تابیامد آیت و آگاه کرد
کآن ز چشم بد رسیدت وز نبرد
گر بدی غیر تو، در دم «لا» شدی
صید چشم و سخراً إفنا شدی
لیک آمد صمتی دامن کشان
وین که لغزیدی بد از بهر نشان
عبرتی گیر اندر آن گه کن نگاه
برگِ خود عرضه مکن ای کم زکاه!^۱
مولانا در تفسیر آیه «و اُن یکاد» چنین گوید:
یا رسول الله در آن نادی کسان
می زند از چشم بد بر کرکسان
از نظرشان گله شیر عَرَین
واشکافد تا کند آن شیر این

بر شتر چشم افکند همچون حمام
 و آنگهان بفرستد اندر پی غلام
 که برو از پیه این اشتر بخر
 بسیند اشتر را سقط او راه بر^۱
 سر بریده از مرض آن اشتری
 کاو به تگ با اسب می کردی میری
 کز حسد وز چشم بَد، بی هیچ شک
 سیر و گردش را بگرداند فلک
 آب پنهان است و دُولاب آشکار
 لیک در گردش بُود آب اصلِ کار
 چشم بَد نیکو شد دوای چشم بَد
 سبق رحمت راست و او از رحمت است
 چشم بَد محسوب قهر و لعنت است
 رحمتش بر نِقمتش غالب شود
 چیره زین شد هر نَبی بر ضد خود^۲
 حافظ گوید:^۳

۱. در نسخه، اصل، بالای کلمه «بر» واژه «در» نوشته شده است.

۲. همان.

۳. خواجه شمس الدین محمد معروف به حافظ شیرازی، ملقب به لسان الغیب از شاعران نامی ایران زمین است که در خصوص سال ولادت او بین حافظشناسان اختلاف نظر وجود دارد. برخی ولادت او را در ۷۲۷ و بعضی دیگر ولادت او را در ۷۱۷ می‌دانند. برخی دیگر از محققین همانند دهخدا ولادت او را قبل از این سال‌ها و حدود ۷۱۰ هجری قمری تخمین می‌زنند (دهخدا دهخدا، ج ۵ ص ۷۴۹۰... آنچه مسلم است ولادت او در اوایل قرن

ای دوست! دست «حافظ» تعویذ چشم زخم است
یارب ببینم آن را در گردنت حمایل^۱

* * *

خوش دولتی ست خرم و خوش خسروی کریم
یارب! زچشم زخم زمانش نگاهدار^۲

* * *

جلوه بخت تو دل می‌برد از شاه و گدا چشم بد، دور که هم جانی و هم جانانی^۳

* * *

زخوف هجرم ایمن کن، اگر امید آن داری
که از چشم بد انداشان خدایت در امان دارد^۴

* * *

بازا، که چشم بد زرخَت دور می‌کنم
ای تازه گل! که دامن از این خار می‌کشی^۵

→ هشتم هجری قمری و بعد از ۷۱۰ واقع شده و به گمان غالب بین ۷۲۹ تا ۷۲۰ روی داده است. سال وفات او به نظر غالب مورخین و ادبیان ۷۹۲ هجری قمری است. مولد او شیراز بوده و در همان شهر نیز وفات یافته است. درباره زندگی حافظ هیچ اطلاعات دقیقی در دست نیست. حتی به مقدار یک خط منبعی که هم عصر او باشد و خاطره‌ای از حافظ نقل کرده باشد وجود ندارد. اولین شرح حال‌های مکتوب درباره حافظ مربوط به بیش از صد سال بعد از وفات اوست. او همچون همه هنرها راستین و صادق، شعر حافظ پر عمق، چند وجه، تعبیریاب، و تبیین‌جوی است. او هیچ‌گاه ادعای کشف و غیب‌گویی نکرده، ولی از آن‌جا که به ژرفی و با پرمیانی زیسته است و چون سخن و شعر خود را از عشق و صدق تعلیم گرفته است، کار بزرگ هنری او آینه‌دار طلعت و طبیعت

فارسی زبانان گردیده است.

۱. دیوان حافظه، ص ۲۰۵ - ۲۰۶.

۲. همان ص ۱۶۵.

۳. همان ص ۳۱۶.

۴. همان ص ۸۱.

۵. همان ص ۳۰۷.

سعدی گوید:^۱

شاه‌ها! سُمِ اسبت آسمان می‌سپرد
 از کیدِ حسود و چشم بد غم نخورد
 لیکن تو جهانِ فضل و جود و هنری
 اسبی نتواند که جهانی ببرد^۲
 بگفت: ای خداوند ایران و تورا
 که چشم بد از روزگار تو دور^۳
 به چشم نیک نگه کرده‌ام تورا همه وقت
 چرا چو چشم بد افتاده‌ام ز روی تو دور!^۴

۱. سعدی در دهه نخستین سده هفتم هجری در شیراز چشم به دنیا گشود. او را مصلح‌الدین یا شرف‌الدین نیز گویند. وی در دوران آشوب‌های فارس به بلاد عربی چون: شام، لبنان و عراق هجرت نمود و در آن مدت به زبان و ادبیات عرب نیز تسلط یافت. در مدت اقامتش در بغداد به مدرسه نظامیه می‌رفت و از مجالس عباسیان و کلاس‌های درس شهاب‌الدین سهروردی و ابوالفرج بن جوزی نیز بهره‌مند بود. سعدی پس از گذشت زمان طولانی که دور از دیار خویش بود، در دوران حاکمیت اتابک به زادبومش بازگشت. از آنجا که اتابک اشتیاق دیدار او را داشت، سعدی سروده‌های خود را در یک بستان به صورت منظومة اخلاقی و تعلیمی با دو زبان فارسی و عربی برای اتابک به ارمغان آورد. شیخ شیرازی هنگام حمله مغولان عزلت گزید و زهد و عرفان پیشه گرفت و سرانجام پس از عمری پرتلاش به سال ۶۹۱ هجری درگذشت.

۲. کلات سعدی، رباعی‌ها، ص ۹۱۳.

۳. همان، ص ۲۶۸.

۴. همان، ص ۸۲۲.

فصل چهارم:

نمونه‌های چشم‌زخم در تاریخ و فرهنگ‌ها

موضوع چشم‌زخم علاوه بر ریشه‌های اعتقادی در میان تاریخ بشر و فرهنگ‌ها، یکی از مسائل مهم اجتماعی است که از دیرباز در ادبیات و عقاید تمام ملل با زبان‌های گوناگون و شاخ و برگ‌های مختلف وجود داشته و دارد، و در تمام لغات محلی اقوام گوناگون، لغات متعددی درباره چشم‌زخم دیده می‌شود، که نفوذ و عمق این اندیشه را می‌رساند. بعضی وقایع، نظیر تعویذ فرزندان ابراهیم و فرزندان هارون و فرزندان جعفر از سوی ابراهیم ﷺ، موسی ﷺ و آسماء بنت عمیس - چنان‌که در فصل روایات اشاره شد - و نیز گواهی تاریخ بر وجود افرادی در میان قبایل که با چشم‌زخم تأثیر عینی می‌گذاشتند، حکایت از دیرینه بودن این اعتقاد دارد. چنان‌که در یونان، روم باستان، در سنت‌های یهودی، اسلامی، و آیین بودایی، هندو و فرهنگ‌های عامه و جوامع ابتدایی اعتقاد به چشم‌زخم رواج داشته و هر قومی درباره شورچشمی، داستان‌هایی آمیخته از حقیقت و افسانه دارند.

نمونه‌هایی از تاریخ و فرهنگ‌ها

۱. کور کردن شتران

یکی از عقاید خرافی عرب جاهلی آن بود که اگر تعداد شتران آن‌ها به

یک صد می‌رسید، برای کوری چشم حسودان و بدچشمان و ختنا ساختن اثر چشم زخم شورچشمان یک چشم یکی از شتران نرشن را کور می‌ساختند و اگر تعداد شتران به یک هزار می‌رسید، هر دو چشم یکی از شتران نر را کور می‌کردند! این سنت خرافی نیز سنتی رایج بود، و فراوان در امثال و ادب عربی مشاهده می‌شد.^۱

۲. شورچشمان در صدر اسلام

گفته شده: در زمان پیامبر ﷺ افرادی دارای چشم زخم بودند که اگر ماده گاو و ماده شتر چاق از نزدیکی آنان عبور می‌کرد، به آن حیوان نظری مخصوص می‌انداختند، بعداً به دختر، یا کنیز خود می‌گفتند: زنبیل و پول را حاضر کنید تا برویم از گوشت این شتر بیاوریم! آن شتر شب را صبح نمی‌کرد تا این که هدف مرگ قرار می‌گرفت، آن‌گاه آنرا نحر می‌کردند!^۲

۳. مهارت شورچشمان جاهلیت

کلبی می‌گوید: چه بسا مردی از عرب بود که مدت دو، یا سه روز چیزی نمی‌خورد. بعداً پرده خیمه را بلند می‌کرد. هنگامی که شتر، یا گوسفندی از آن جا عبور می‌کرد، می‌گفت: من تا امروز شتر و گوسفندی بهتر از این‌ها ندیده‌ام! چندان طولی نمی‌کشید که قسمتی از آن شترها و گوسفندها سقوط می‌کردند و هلاک می‌شدند و....^۳

۱. اسلام و عقاید و آداب بنزی، ص ۵۳۵

۲. تفسیر آستانه، ج ۸ ص ۱۵۸

۳. دوض الجنان و دوض الجنان، ج ۱۱، ص ۳۶۹ و تفسیر آستانه، ج ۸ ص ۱۵۸

۲. قصه سهل بن حنفی^۱

گویند: از ویژگی‌های جسمی سهل بن حنف انصاری زیبایی اندامش بود، لذا روزی برای غسل استحمام کرد و چشم عامر بن ربیعه به زیبایی و سفیدی اندام او افتاد. این امر مورد اعجاب و شگفتی وی قرار گرفت و گفت: تاکنون اندامی را به این زیبایی ندیده بودم. این گزارش به پیامبر اکرم ﷺ رسید، حضرت به سهل فرمود: چشم زخم حق است پس برو و رُقیه تهیه کن.^۲

۵. شجاعت محمد حنفیه

محمد حنفیه در جنگ صفين سه بار با شجاعت تمام بر سپاه معاویه یورش برد، آنسان به طوری که هر بار عده‌ای را به هلاکت می‌رساند. این شجاعت در نظر شورچشمان بسیار عجیب آمد و مورد چشم زخم آنان قرار گرفت و از ناحیه بدن فلنج شد، لذا این بیماری مانع همراهی او با برادرش امام حسین علیه السلام در واقعه کربلا شد.^۳ نتیجه: با توجه به ساختار انسان از روح و جسم، و ارتباط تنگاتنگ روح با چشم، وجود ادلہ گوناگون در این بخش با تمسک به آیات و روایات اجمالاً ثابت گشت که حقیقت چشم زخم امری انکارناپذیر است.

۱. سهل، متوفا به سال ۳۸ هجری، از انصار است که در همه صحنه‌های نبرد با پیامبر ﷺ حضور داشت و پس از رحلت رسول خدا علیه السلام از یاران بسیار نزدیک امیر مؤمنان علیه السلام بود. سهل در صفين شرکت داشت، و در پیش‌گاه علیه السلام از همه محبوب‌تر بود. سهل بن حنف انصاری پس از بازگشت از صفين، در کوفه درگذشت و در فراق و مرگ او آن حضرت چنین فرمود: «اگر کوهی مرا دوست بدارد، متلاشی گشته و از هم فرو ریزد» مرح نهنج البلاغه، ج ۱۸، ص ۲۷۵.

۲. زاد المساعد، ج ۳، ص ۱۷۹؛ اعيان الشيعه، ج ۷، ص ۳۲۲؛ دلالة المعرفه نشیح، ۹، ص ۴۴۳؛ تفسیر الجامع لأحكام القرآن، ج ۹ - ۱۰، ص ۱۴۸؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۴۶۴ - ۴۶۵؛ المؤطلا، ج ۲، ص ۵۰ و مستدرک حبل، ج ۵، ص ۴۱۱.

۳. كشف الأسرار و عنده الأولاد، ج ۵، ص ۲۲.

مهم‌ترین آیه‌ای که درباره چشم‌زخم آمده، آیه ۵۱ سوره قلم است که درباره پیامبر ﷺ نازل شده است. کافران در تلاش بودند چشم‌زخمی به پیامبر ﷺ برسانند. چنان‌که اکثر مفسران گفته‌اند ظاهر جمله: «لَيُبَرِّئَنَّكَ بِأَنْصَارِهِمْ» می‌خواهد واقعیت چشم‌زخم را بیان کند، لذا قریش از شورچشمان بهره گرفتند تا آن حضرت را بکشند یا مانع انجام رسالت‌ش شوند. این برداشت علاوه بر اجماعی بودنش، موافق با برخی از روایات نیز هست.

دستور یعقوب در آیه ۶۷ سوره یوسف، طبق گفته ابن عباس، حسن، قتاده، ضحاک، سدی، ابو‌مسلم و بیشتر مفسران^۱ برای آن بود که چون همگی فرزندان یعقوب برادر یک‌دیگر و اولاد یک پدر و از نظر جمال و کمال و شکل و هیئت نیز ممتاز بودند، یعقوب ﷺ بیم آن داشت مردم به فرزندانش رشک برده و مورد چشم‌زخم واقع شوند^۲ فخر رازی گوید: این قول جمهور^۳ است. گرچه این آیه به صراحةً به موضوع شورچشمی دلالت ندارد، با کنایه همان مسئله را بیان کرده است.

خداآوند در سوره فلق پیامبر ﷺ را از سه گروه بر حذر داشت، از جمله: از شر حسودان هنگامی که حسد می‌ورزند: «وَمَنْ شَرَّ حَاسِدٌ إِذَا حَسَدَ» عمده‌ترین فساد و شری که به انسان می‌رسد از طرف حسودان است، زیرا حسد از بزرگ‌ترین رذایل و امراض نفسانی و منشأ بسیاری از گناهان است و بهداشت و درمان آن بسیار بسیار

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۸۰؛ تفسیر الجامع لأنواع الأحكام القرآن، ج ۵، ص ۱۴۸؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۲۲۱؛ تفسیر نوین، ج ۶، ص ۲۹ - ۳۰؛ کشف الاسرار و عذة الأنوار، ج ۵، ص ۱۰۳؛ المکنف عن غواصي التزيل، ج ۲، ص ۴۸۸؛ التفسير الكبير، ج ۱۷، ص ۱۷۲؛ الجواهر فی تفسیر القرآن الكريم، ج ۲، ص ۵۱؛ أطيب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۱۵۵ و تفسیر آستان، ج ۸، ص ۱۵۹.

۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۸۰.

۳. التفسير الكبير، ج ۱۷، ص ۱۷۲.

مهم و سخت است. حسودان وقتی خود را در مراحل مبارزه با محسود ناکام یابند، دست به توطئه‌هایی ویژه چون، چشم‌زخم می‌زنند، چرا که شورچشمی عاین نوعی از تراوش‌های حسد است.^۱ هرچند آیه مذکور به صراحة آیه ۵۱ سوره قلم و با کنایه صریح چون آیه ۶۷ سوره یوسف به موضوع چشم‌زخم دلالت ندارد، ولی با استمداد از قاعده تأویل می‌تواند به موضوع چشم‌زخم اشاره داشته باشد.

علاوه بر آیات مورد استشهاد برای حقیقت چشم‌زخم، روایاتی متعدد از منابع شیعه و اهل سنت نیز اقامه شد که از مجموع آن‌ها می‌توان استفاده کرد:

اولاً: چشم‌زخم حق است؛

ثانیاً: آثار سوء آن قابل انکار نیست؛

ثالثاً: راه‌های درمان آن از طریق معصومان بیان شده؛

رابعاً: خود معصوم برای بهداشت و درمان آن به رُقیه و تعویذ تمسک جُسته‌اند. مضافاً بر تمام آنچه بیان شد، از منظر علمی و عقلی نیز دلیلی بر خلافش اقامه نشده بلکه حوادث ثبت شده منطبق بر وجود این حقیقت است.

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۱۶۶؛ البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۳۹۳؛ کشف الامراء و عدۃ الابرار، ج ۱۰، ص ۶۷۱؛ تفسیر مخزن العوافان، ج ۱۵، ص ۳۶۶؛ جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳۰، ص ۲۲۸ و دوح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۱۵، ص ۵۲۲.

بخش دوم

**ریشه‌ها و رابطه چشم‌زخم
با قضا و قَدر، سِحر و خرافات**

فصل اول:

ریشه‌های چشم‌زخم

آدمی در برخورد با خطرهای طبیعت و انسان‌های دیگر، در پی یافتن راهنمایی برای دفاع و مقابله با آن‌ها بوده‌اند و هم‌چنین غریزه کمال‌طلبی، که بر اساس آن معمولاً بشر در دست‌یابی به منابع قدرت و کنترل بر طبیعت و دیگر انسان‌هاست. همه این‌ها دست به دست داده تا انسان را به جست‌وجوی راههایی در نیل به این هدف وادارد. اگر بپذیریم که دین به عنوان مجموعه‌ای از معارف و احکام از طرف خداوند نازل شده است و انبیا اولین مریبان تربیت دینی هستند، برای حل مشکلات فرارویمان به سراغ آموزه‌های دین خواهیم رفت، به ویژه با این پندار که اسلام دین حقیقت‌گرا و واقع‌گرای است. اسلام به معنای تسلیم، و این حقیقت را نشان می‌دهد که نخستین شرط مسلمان بودن تسلیم واقعیت‌ها بودن است. مسلمان واقعی چه مرد و چه زن، به روح حقیقت‌جویی خود، حکمت و حقیقت را هر کجا و نزد هر کسی بیابد، اقتباس می‌کند و فرا می‌گیرد. و در راه کشف و درمان معضلات اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی و تحصیل علم، از توصیه‌های دین و پیام‌آوران آن، تعصب به خرج نمی‌دهد. پندارهای سطحی و یک جانبه در مسائل و همچنین تقلیدهای کورکورانه از پدران و مادران، تسلیم سنت‌های موروثی شدن از این نظر که ضد روح تسلیم و حقیقت‌خواهی است، موجب خطا و انحراف و دوری از حقیقت می‌شود، محکوم است.

ریشه‌یابی موضوع چشم‌زنم، همچون بسیاری از دیگر پدیده‌های اجتماعی، اخلاقی و فرهنگی، به نوع معرفت‌شناسی دینی بستگی دارد، که به بررسی نمونه‌هایی از آن می‌پردازیم.

نقش تلقین در چشم‌زنم

باطن و ظاهر آدمی، دو جلوه از حقیقت واحدند و تأثیری مستقابل بر یکدیگر دارند، به گونه‌ای که نیات و انگیزه‌های درونی، در موردی بر رفتار ظاهری وی تجلی یافته و رفتارهای ظاهری نیز متقابلاً به درون پر رمز و راز روح انسان نفوذ می‌کند و به تدریج شخصیت او را متحول می‌سازد.

در تبیین رابطه باطن و ظاهر، استناد به کلام امیر مؤمنان علیه السلام مفید و راه‌گشا به نظر می‌رسد.

لَكُلَّ ظاهِرٍ باطِنٌ عَلَى مَثَالِهِ، فَمَنْ طَابَ ظاهِرُهُ طَابَ باطِنُهُ، وَ مَا خَبَثَ ظاهِرُهُ خَبَثَ
باطِنُهُ،^۱

بدان برای هر ظاهر و آشکاری، برابر آن، باطن و پنهانی است، پس آنچه را ظاهر نیک باشد، باطنش هم نیک است و آنچه را ظاهرش زشت باشد، باطنش نیز بد و ناپاک است.

انسان نیز از این قاعده مستثنی نیست و ارتباطی معنادار میان این دو جنبه وجودی (ظاهر و باطن) او برقرار است و کشف چنین رابطه‌ای، برای ایجاد تغییرات مطلوب در رفتار و شخصیتش ضرورت دارد. از جمله این موارد می‌توان به «تلقین» اشاره کرد.

«تلقین» از گذشته‌های دور تا عصر حاضر، از پر رمز و رازترین و

۱. غزد الحکم، ص ۴۷۹.

شگفت‌انگیزترین، پدیده‌های انسانی به شمار می‌آمد و از جمله مواردی است که منطق و دانش بشر حتی در عصر «انفجار علوم» هنوز به توجیه کامل علمی آن نرسیده است.^۱

در هر صورت، در قاموس تلقین، کلمه «نه» وجود ندارد و به وسیله آن تقریباً هر کار غیرممکنی، ممکن می‌نماید. گاه حتی بر اثر تلقین چنان آثار و نتایج شگفت‌انگیزی پدید می‌آید که سبب می‌شود برخی پدیده‌های مربوط به آن، به امور غیبی نسبت داده شود و این موضوع گاهی مورد سوءاستفاده عده‌ای سودجو و فرصلطلب قرار گرفته است تا به وسیله آن خود را اشخاصی مقدس و مرتبط با عالم غیب و ماوراء الطبیعه معرفی کنند.

تأثیر تلقین، از طرف خود یا دیگران

تلقین به روش‌های مختلفی انجام می‌پذیرد، مثلًا ممکن است از طرف شخصی به شخص یا اشخاص دیگر و یا حتی گاهی به صورت خود به خود انجام پذیرد. تلقین در هر دو بخش مؤثر است، ولی درباره خودتلقینی باید گفت با استفاده از خودتلقینی‌های منفی، افکار اخلاق‌گر و ناپسند را جای‌گزین افکار پسندیده می‌کنیم. شایسته است همواره در درمان و دفع افکار منفی بکوشیم. این افکار، مانع رشد و انگیزه‌های امیدبخش می‌شوند و بر اختلال‌های روانی و جسمانی ما می‌افزاید و فرد را افسرده و دردمند نموده و مانع عزت نفس می‌شود.

از سوی دیگر، نقش تلقین زیان‌بار دیگران به آدمی، مسئله‌ای انکارناپذیر است؛ از جمله نقش دوستان حسود، بخیل، جاهل و کوتمنگر.

تلقین‌ها گاهی سبب توجه فرد به موضوع یا امری خاصی می‌شود. معمولاً افرادی

تحت تلقین‌های دیگران قرار می‌گیرند که از لحاظ قدرت عقلانی ضعیف باشند.^۱ بچه‌ها بیشتر در چیزهایی دقت می‌ورزند که والدین به آن‌ها تلقین می‌کنند. غالباً دیده شده افراد در اموری دقت می‌کنند که ارزش و اهمیت آن‌ها برای شان روشن نیست، ولی چون این‌گونه امور به وسیله والدین یا اشخاص مورد احترام آنان انجام گرفته، خود به خود دقت خویش را متوجه آن‌ها ساخته‌اند.

در خلال ارتباط میان دو انسان، واژه‌ها و عبارت‌ها گاهی نقش سازنده و گاه مخرب دارند. برخی واژگان روح انسان را خراش می‌دهند و پاره‌ای جمله‌ها در جان و تن آدم، توان و انگیزه پدید می‌آورند. گاهی کلمات ناسالم در گفتار دیگران، پیام‌ها و آثاری ناشایست و آسیب‌زا درپی دارد، چنان که بعضی گفتارها، عامل تحفیر و کوچک شمردن شخصیت دیگران می‌شود.

اظهارنظرهای غیراصولی و کلمات نابهنجاری که در برخوردهای ارتباطی روزانه والدین رد و بدل می‌شود، عزت نفس فرزندان را خدشه دار می‌کند.

ما انسان‌ها به کمک کلمات و جمله‌ها با دیگران ارتباط برقرار می‌کنیم و گفتن هرگونه کلمه‌ها و رد و بدل کردن جمله‌های مختلف را امری ساده و طبیعی می‌انگاریم و به تأثیر عمیق این سخنان در روح و روان مخاطب توجه نداریم. علی علی فرمود:

رُبَّ كلامٍ آتَيْتُ مِنْ سِهَامٍ^۲

چه بسا سخنی که از نیزه و شمشیر شکافنده‌تر است.

اقسام تلقین

۱. تلقین علمی یا قولی:

۱. دانشناسی تربیتی، ص ۳۷۸.

۲. غد الحکم، ص ۲۰۹.

۲. تلقین فعلی یا عملی.

علامه طباطبائی، در بیان شیوه‌های ایجاد ملکات اخلاقی می‌نویسند: «و هم‌چنین هر صفت دیگری که بخواهی از خود دور کنی، یا در خود ایجاد کنی، راه اولش تلقین علمی و راه دومش تکرار عملی است».^۱

هریک از این موارد را نیز در دو جنبه منفی و مثبت می‌توان بررسی کرد؛ یعنی تلقین‌هایی که منفی هستند و نباید صورت پذیرند و تلقین‌های مثبت که باید به کار گرفته شوند.

۱. تلقین علمی یا قولی

روش علمی تلقین به نفس بر این مبنای استوار است که آدمی، صفت مطلوبی را که منظور وی می‌باشد در قالب یک جمله کوتاه خبری و مثبت نظیر «من فردی شجاع هستم» قرار داده و در زمانی خاص که از لحاظ بدنی، در وضعیت آسوده و از نظر روانی نیز تمرکز لازم را داراست، آن را چندین بار، به خود تلقین و در طول روز یا شب آن را تکرار می‌کند. با تداوم چنین عملی در روزهای بعد به تدریج چنین ویژگی اخلاقی در روح و روان او رسوخ می‌کند. گفتنی است که میزان رسوخ و نفوذ این خصوصیت در روان آدمی، بستگی به میزان تکرار و انجام تلقین دارد.

این نوع تلقین از نظر نفی در موضوع مورد بحث از طرف چشم‌زنخ خورده، مقام و موقعیتی مهم در روش‌های تربیتی اسلام دارد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

وَ لَا تُخَاصِمُوا النَّاسَ لِدِينِكُمْ فَإِنَّ الْمُخَاصِمَةَ مُمْرِضَةٌ لِلْقُلُوبِ^۲

برای دفاع از دیتان با مردم نزاع و مشاجره نکنید، زیرا این کار، دل را بیمار می‌کند.

۱. الحیران فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۰۱.

۲. کافی، ج ۱، ص ۱۶۶.

براساس این حدیث در می‌بایسم مخاصمه و مشاجره زمینه‌ساز تلقین قولی و زبانی است و در بیماری دل نقش دارد.

۲. تلقین فعلی یا عملی

تلقین فعلی بسیار مؤثرتر از تلقین زبانی - قولی است. تلقین فعلی این است که صورتی از فعل مطلوب بر اعضا و جوارح آدمی آشکار شود، در حالی که آن فعل و آثارش در درون ریشه ندوانده و کم کم بر اثر تکرار، درونی می‌شود. چنین است که «تاباکی»^۱ به «بکاء» (گریه) می‌انجامد و «تحَلُّم»^۲ به بردباری. این دو بازی، گاه جدی می‌شود؛ زیرا «رُبِّ جِيَةَ اللَّغْبِ» بسا جدی‌ها که در پی بازی آیند. علی علیه السلام فرماید:

إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلُّمْ؛ فَإِنَّهُ قَلَّ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ^۳

اگر بردبار نیستی، پس خود را بردبار جلوه ده، زیرا اندک پیش می‌آید کسی خود را به گروهی شبیه سازد و جزو آن‌ها نشود.

۳. تلقین مثبت

فردی از اصحاب امام صادق علیه السلام نزد حضرتش آمد و گفت: گاه در دلم اندیشه‌هایی کفرآمیز موج می‌زند. امام نیز در پاسخ به چاره‌جویی او فرمود: «هرگاه چنین شد، به زیان بگو: «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». سائل گوید: از آن پس هرگاه افکار غلط یا امری دشوار برایم رخ می‌داد، با گفتن کلمه توحید «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» مشکلم رفع می‌شد.^۴

۱. تباکی: خود را به گریستان زدن و نقش گریه را بازی کردن.

۲. تحَلُّم: نقش بردباری را بازی کردن.

۳. غرر الحكم، ص ۲۸۶.

۴. کافی، ج ۲، ص ۴۲۵.

رابطه نماز و تلقین ارزش‌ها را نیز می‌توان این‌گونه تبیین نمود که نماز، خود نوعی ذکر و از مصادیق تلقین ارزش‌هاست.

امام راحل در شرح حدیث جنود عقل و جهل، مطلبی مشتمل بر ارتباط تلقین آیات به قلب و نتایج حسنة آن می‌فرمایند:

پس از آن که دل را برای ذکر خدا و قرآن شریف مهیا نمود، آیات توحید و اذکار شریفه توحید و تنزیه را با حضور قلب و حال طهارت تلقین قلب کند. به این معنا که قلب را چون طفلی فرض کند که زیان ندارد و می‌خواهد او را به زیان آورد، چنانچه آن جا یک کلمه را تکرار کند و به دهان طفل گذارد تا او یاد گیرد، همین‌طور کلمه توحید را با طمأنیته و حضور قلب، باید انسان تلقین قلب کند و به دل بخواند تا زیان قلب باز شود و اگر وقتی چون او اخر شب یا بین‌الظواعین، بعد از فریضه صبح [را] برای این کار اختصاص دهد خیلی بهتر است.^۱

ایفای مسئولیت الهی از وظایف انسان در پیش‌گاه خداوند، انجام فرایض الهی به ویژه نماز است. نماز در میان همه اعمال عبادی، جایگاهی خاص دارد و از آن به «ستون دین» تعبیر شده است. امام رضا^ع فرمود:

أَوْلُ مَا يُحَاسِبُ الْعَبْدُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ، فَإِنْ صَحَّتْ لَهُ الصَّلَاةُ صَحَّ لَهُ مَا سِوَاهَا، وَ إِنْ رُدَّتْ رُدًّا مَا سِوَاهَا...!^۲

اگر نماز قبول شد، سایر اعمال نیز پذیرفته می‌گردد و چنانچه پذیرفته نشد، اعمال دیگر هم قبول پذیرفته نخواهد شد.

شناخت دقیق وظیفه و چگونگی انجام آن، زمینه توفیق آدمی را فراهم می‌سازد. در پاره‌ای عبادات و اعمال، به لحاظ اهمیت والایی که برای برخی از آن‌ها ذکر شده،

۱. شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۱۰۴.

۲. مستدرک الوسائل: ج ۳، ص ۲۵.

حق خاصی را متوجه انسان می‌کند و نماز از این جمله است.
حضرت امام سجاد علیه السلام در رساله حقوق خویش، ده‌مین حق رابه نماز اختصاص داده
می‌فرمایند:

درباره حق نماز، باید بدانی که این عمل به منزله آماده شدن برای دیدار و سخن گفتن
با خدای آفریننده است و تو در آن حال در برابر خداوند ایستاده‌ای. اگر توجه به این
مطلوب داشته باشی، رعایت کمال ادب را خواهی کرد و قلب خود را با بیم و امید و
اظهار محبت در برابر کمال مطلق متوجه او خواهی کرد.

با آرامش و مراقبت و توجه کامل، با او به راز و نیاز و گفت و گو می‌پردازی. به وسیله
نماز و درخواست عفو و آمرزش و اصلاح خویش، از غبار غفلت و تقصیر و
گناهانی که ممکن است تورابه هلاکت و بدینختی بکشاند، پاکیزه خواهی شد و برای
حسن انجام تکالیف، جز خدا پناهگاهی نیست.^۱

رابطه ایغای مسئولیت الهی و روان آدمی، چنین قابل تبیین است که هر نوع عمل یا
رفتاری که بیان‌گر کامیابی در انجام وظیفه باشد، تأثیری در روح او دارد و این تأثیر
جنبه مثبت داشته و مجموع این‌گونه تأثیرات، به مرور زمان، موجب خرسندی خاطر
وی می‌شود، به ویژه اگر انجام وظیفه در قبال ذات اقدس الهی باشد.

۴. تلقین منفی

نقش ظاهر بر باطن زدن، تنها به ظواهر پسندیده اختصاص ندارد. هرگاه گفتار یا
رفتاری نکوهیده نیز بر جوارح آدمی نمودار شود، آهنگی باطنی خواهد انگیخت.
از این‌رو، لقمان به فرزندش سفارش می‌کند:
﴿وَلَا تَنْسِنْ فِي الْأَرْضِ مَرَاحِهٗ﴾^۲

۱. رساله حقوق، ترجمه علی غفوری، ص ۶۷ و ۶۹.

۲. لقمان، آیه ۱۸.

به هنگام راه رفتن، با تفر عن بر زمین گام مزن.

تفر عن، نقش است، ولی حاصل آن، فرعونی شدن دل است.

اگر به مفهوم وسیعی که برای «تلقین» مورد نظر است توجه شود، به اهمیت این موضوع به عنوان یک هنجار یا نابهنجار، بیشتر آگاهی خواهیم یافت.

رفتار و منش انسان، برخاسته از نوع شخصیت و باورهای درونی اوست و مهم‌ترین مرحله شکل‌گیری شخصیت وی را باید در مرحله گزینش و پذیرش باورهای درونی شمرد.

روان‌شناسان شخصیت را نتیجه و محصول تأثیر متقابل فرد و محیط طبیعی و اجتماعی او فرض می‌کنند و در بررسی شخصیت افراد خصوصیات بدنی، نحوه تفکر ایدئال‌ها، علایق، استعدادها و چگونگی سازگاری فرد با محیط و طرز برخورده وی با دیگران مورد توجه قرار می‌دهند.^۱

هر کس و هر عاملی بتواند باورهای آدمی را به عنوان زیرساخت‌های رفتاری او شکل بدهد، در واقع رفتار و منش‌های عملی اش را شکل داده است.

تلقین منفی می‌تواند به صورت عاملی بازدارنده و آفتی اجتماعی رخ نماید. بسیاری باورهای فردی و اجتماعی، برخاسته از تلقین‌هایی است که در بیشتر موارد به صورت ناخودآگاه، فرد و جامعه را تحت تأثیر عمیق خویش قرار می‌دهد، چنان‌که می‌تواند به عنوان آفتی بزرگ، کیان و شخصیت فرد و جامعه را در خود پیچد.

چشم‌زخم را می‌توان یکی از دست‌آوردهای تلقین منفی نام برد، زیرا افرادی هستند که بر اثر افراط در اعتقاد به چشم زدن با تلقین‌ها و تخیلات زاید، فکر خود را مشغول و تمام حوادث را به چشم‌زخم مربوط می‌کنند که در نتیجه اعتماد به نفس خود را از دست داده و در موضع ضعف قرار می‌گیرند و از تأثیر چشمان زهرآگین

۱. دوادشتادمی فربنی، ص ۴۸۳.

حسودان در امان نخواهند بود. هر حادثه‌ای در دنیا به علتی مربوط است و باید در بین علت‌های آن بود در عین حال اعتماد به نفس، جسارت و جرئت، ایمان و تقوای بالا موجب مقاومت بیشتر انسان و عدم تأثیرگذاری سحر ساحران یا چشم‌زدن می‌شود، البته ضرورت دارد انسان همواره از شر دیگران به خدا پناه ببرد.

نقش حسد در چشم زخم

حسد: بد خواستن، آرزوی زوال نعمت از کسی است که آن را در فارسی رشك گویند.^۱ علی طبله می‌فرماید:

الحاسد لا يشفيه إلا زوال النعمة^۲

حسود تا زوال نعمت محسود را نبیند آرامش ندارد.

حسد، مصدر ثلاثی مجرد است که در اصل به معنای پوست^۳ است و در اصطلاح به حالتی در قلب گفته می‌شود که زوال نعمت از کسی یا نرسیدن خیر به او آرزو شود^۴; چه همراه با آرزوی رسیدن آن نعمت به شخص حasd باشد، یا نباشد.^۵ از بیماری‌های خطرناکی که بسیاری گرفتار آند و کمتر کسی یافت می‌شود که از آن پیراسته باشد، حسد است.

حسد، هم برای فرد زیان دارد و هم برای جامعه؛ و علمای اخلاق آن را یکی از نکوهیده‌ترین صفت‌ها شمرده‌اند، زیرا زیان حسد دوگونه است: از طرفی به حسود زیان می‌رساند، و از طرفی کسی را که به او حسد برده شده است، یعنی محسود را در

۱. لغتنامه دهخدا، ج ۲، کلمه حسد.

۲. غزال الحكم و درر الكلم، ص ۳۰۱.

۳. لسان العرب، ج ۳، ص ۱۴۹.

۴. معراج السعاد، ص ۴۱۷؛ موسوعة کلائف اصطلاحات الفنون والعلوم، ج ۱، ص ۵۶۵ و دوچ المعانى في تفسير القرآن العظيم، ج ۳۰، ص ۵۰۷.

۵. معراج السعاد، ص ۴۲۱؛ جامع العللات، ج ۲، ص ۱۹۸ و وجاه علوم الدين، ج ۹، ص ۱۳۷.

خطر نیستی قرار می‌دهد و بیشتر افراد هر جامعه، در یکی از این دو موقعیت قرار دارند. وقتی اکثر افراد هر جامعه در خطر قرار گرفته باشند، ادامه حیات و بقای آن بسیار بعید به نظر می‌رسد.

حسد همان‌گونه که در روایات وارد شده است: ایمان انسان را می‌خورد و آن را از بین می‌برد، چنان‌که آتش هیزم را! امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ الْحَسَدَ لِيَاكُلُّ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكِلُ النَّارَ الْحَطَبَ».^۱

بازشناسی مفهوم حسد در سیر نزول آیات قرآن

پیامبر ﷺ در تبلیغ رسالت خود با دو گروه معارض مواجه بود: از طرفی اهل کتاب و به ویژه برخی یهود قرار داشتند و از سوی دیگر مشرکان مکه و منافقان مدینه از پیروی حضرتش سر باز می‌زدند. گزارش قرآن از گروه‌های مذکور مبنی بر کراحت از نزول خیر بر پیامبر ﷺ و یاران وی، بر مفهوم حسد قابل تطبیق است:

﴿مَا يَوْدُدُ اللَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا أَمْشَرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَسْكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾.^۲

همین موضوع با بیانی دیگر در آیه‌ای است که می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا أَشَرَّوا بِهِ أَنفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِغَيْرِ أَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبِأَنَّمَا يُغَضِّبُ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾.^۳

این آیه در خصوص اهل کتاب مورد اشاره قرار گرفته و از کفر که نتیجه بغض و حسد آنان است، به عنوان معامله زیان‌بار جان خود یاد شده است. اهل کتاب که منتظر ظهور پیامبر آخرالزمان بودند با دیدن نبوت در نسل اسماعیل، از روی تعصب، آن را

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۰۶.

۲. بقره، آیه ۱۰۵.

۳. همان، آیه ۹۰.

انکارکرده و کافر شدند. آنان که وجود این مقام را در غیر یهود منافی با ریاست خود می دیدند، با وجود آن که پیامبر ﷺ را مانند فرزندان خود می شناختند، «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَغْرِفُونَهُ كَمَا يَغْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَغْلُمُونَ».^۱ حسادت، آنان را واداشت تا از ایمان به پیامبر خودداری کرده و هماره در اندیشه توطئه بر ضد ایشان باشند، چنان که قرآن می فرماید:

«فَبِمَا نَقْضَهُمْ مِنْ يَاقِظَهُمْ لَعْنَاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَتَسْوَى حَطَّاً مِنَ ذُكْرِهِ وَلَا تَزَالُ تَطْلُعُ عَلَىٰ خَاتِمَةِ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاغْفُ عنْهُمْ وَأَضْفَنْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُخْسِنِينَ».^۲

از این رو به مخالفت با وی پرداخته و سعی در بازگرداندن مسلمانها از آیین حق داشتند:

«وَدَكَشِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَأَصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».^۳

گروهی از آنان برای رفع اتهام حسد از خویش، به پنهان ساختن آن تصمیم گرفتند صحبتگاهان ادعای ایمان به پیامبر کرده و در پایان روز دست از ایمان کشیده، پیامبر را تکذیب می کردند تا بدین ترتیب مردم گمان کنند تکذیب آنها از حسد نبوده، بلکه فقط به دلیل نادرستی ادعای پیامبر در رسالت خویش است تا در عقيدة مسلمانان تزلزل ایجاد شود.

داستان هابیل و قایبل: «وَأَثْلَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأً أَبْنَيْنَ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَبَا قُزْبَانًا فَتَبَيَّنَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَبَيَّنْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يُتَبَيَّنُ اللَّهُ مِنَ النَّبِيِّينَ * لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ

۱. همان، آیه ۱۴۶.

۲. مانده، آیه ۱۳.

۳. بقره، آیه ۱۰۹.

لِتَعْتَلُنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِي إِنِّي لَأَقْتُلُكَ إِنِّي أَخْافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ * إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوا
بِيَاثِمِي وَإِثِيمِكَ فَتَكُونُ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاؤُ الظَّالِمِينَ * فَطَوَّعْتُ لَهُ نَفْسَهُ قَتْلَ
أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَضَبَّعَ مِنَ الْخَاسِرِينَ * فَبَعْثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيهُ كَيْفَ يُوَارِي
سَوَاهَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعْجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِي سَوَاهَةَ أَخِي فَأَضَبَّعَ مِنَ
النَّادِمِينَ^۱). نمونه بر جسته‌ای از صفت نکوهیده حسادت است که ذکر آن در خلال
آیات مربوط به یهود نوعی یادآوری برای آنان محسوب شده، در صدد بر حذر داشتن
آنان از بدخواهی و توطئه نسبت به پیامبر است.

افرون بر آیات یاد شده، روایات و تفاسیر، موارد دیگری را نیز در ارتباط با مفهوم
حسد دانسته یا به آن معنا کرده‌اند، همچون، حسادت آدم و حوا در بهشت و خوردن
از درخت حسد^۲ وَلَا تَقْرِبَا هَذِهِ الشَّجَرَةِ...^۳، حسد ابليس به آدم در نتیجه کبر،
عُجب و خودداری از سَجْدَةِ بَرْوَى وَسُوسَةِ كَرْدَنِ آدم در خوردن از درخت
ممنوعه: وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ أَسْجُدُوا لِإِدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِنِّيلِيَسَ أَبِي وَأَشْتَكْبَرَ^۴.

و سرانجام، پاک شمردن پیامبر از تهمت جنون که از سوی کفار مکه و از روی
دشمنی و حسادت به حضرت زده می‌شد: مَا أَنْتَ بِسِنْعَةِ رَبِّكَ بِسَمْجُونِ^۵? وَ إِنْ
يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُزِلُّوْنَكَ بِأَنْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا...^۶....

تفاوت حسد با غبطة

بزرگان علم اخلاق در تفسیر «حسد» چنین گفته‌اند: «حسد» که در فارسی از آن

۱. مائدۀ آیه ۲۷ - ۳۱.

۲. بقره، آیه ۳۵.

۳. همان، آیه ۳۴.

۴. قلم، آیه ۵۱.

۵. همان.

تعبیر به «رشک» می‌شود به معنای «آرزوی زوال نعمت از دیگران است، خواه آن نعمت به حسود برسد یا نرسد». ^۱ بنابراین، کار حسود یا ویرانگری است، یا آرزوی ویران شدن بینان نعمت‌هایی که خداوند به دیگران داده است، خواه آن سرمایه و نعمت به او منتقل شود یا نه!

نقطه مقابل حسد «غبطه» است، یعنی انسان آرزو کند نعمتی همانند دیگران یا بیشتر از آن‌ها داشته باشد، بی‌آن‌که آرزوی زوال نعمت کسی را داشته باشد.^۲ به هر حال حسد صفتی است مذموم، در حالی که «غبطه» نه تنها نکوهیده نیست بلکه پسندیده و مایه ترقی و پیشرفت است.^۳ در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَغْبِطُ وَ لَا يَخْسُدُ، وَالْمُنَافِقُ يَخْسُدُ وَ لَا يَغْبِطُ؛^۴

مؤمن غبطه می‌خورد، ولی حسد نمی‌ورزد، اما منافق حسد می‌ورزد و غبطه نمی‌خورد.

آثار و زیان حسد

حسد آثار بسیار زیانباری از نظر فردی و اجتماعی و مادی و معنوی به بار می‌آورد و کمتر صفتی از صفات رذیله است که دارای این همه پی‌آمدہای سوء می‌باشد، زیرا حسد موجب شد قabil برادرش هابیل را به کام مرگ ببرد و برادران یوسف، او که جمیع کمالات را دارا، و موجب افتخار و سربلندی خاندان است، به چاه هلاکت بیندازند، و سپس او را به غلامی و بردگی به بیگانگان بفروشنند، و از

۱. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۹۲.

۲. هدایه، ص ۱۹۶.

۳. مجمع البیرون، اصل، ۵۰۷.

۴. کافی، ج ۲، ص ۳۰۷.

طرفی پدر پیری را به روزگار سیاه بکشند و یعقوب پیامبر، چندان در فراق فرزند بگرید تا چشمانش سفید شود و از فزونی غم و اندوه، شب را از روز نشناسد.

حسد گاهی به قدری شدید می‌شود که بغض خدا در دل حسود جای می‌گیرد و با آفریننده جهان و روزی‌دهنده جهانیان به ستیزه‌جویی بر می‌خیزد و دادگری حق و عدل خداوندی را انکار می‌کند. این کار آن‌گاه روی می‌دهد که حسود در حسد خود شکست خورده و هر چه کوشیده، به مقصد نرسیده و نتوانسته نعمتی را از دست مُنعمی بیرون کند. در این هنگام سوزش درونی اش افزون می‌گردد و زبان اعتراض بر پروردگار دادگر می‌گشاید و می‌گوید: چرا چنین نعمتی را به او ارزانی کردی؟ او لیاقت این مقام را ندارد! با نظایر این سخنان، خود را بدبخت‌تر از بدبخت می‌کند و سخط خداوندی را متوجه خود می‌سازد: «خَسِرَ الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ».^۱

گاه زبان درازی اش افزون‌تر می‌شود و بی‌حیاتر می‌گردد؛ ذات پاک خداوندی را انکار می‌کند و به منطق مادی معتقد می‌شود و کافر می‌گردد و هنگام مرگ، پشیمان و بخت برگشته و سرافکنده، از این جهان می‌رود.

حسود در این جهان می‌سوزد و در آن سرانیز به کیفر کردارهای زشت خود می‌رسد و پی می‌برد که چگونه عدالت حقیقی در عالم، و نظارت واقعی بر عالمیان برقرار است.

چنان‌که ابلیس بر منزلت آدم نیز نزد خدا، حسد برد و فرمان الهی را عصیان نمود و بدبخت‌ترین موجود عوالم خلقت گردید و روسیاهی همیشگی را برای خود و پیروان دائمش خرید.

زیان‌های معنوی حسد از ضررهای مادی و جسمانی آن به مراتب بیشتر است،

زیرا حسد ریشه‌های ایمان را می‌خورد و نابود می‌کند و انسان را به عدل و حکمت الهی بدین می‌سازد، چرا که حسود در اعماق قلبش به بخشندۀ نعمت‌ها یعنی خداوند بزرگ معرض است! در حدیث معروفی از امیر مؤمنان علیؑ می‌خوانیم:

لَا تَحَسَّدُوا، فَإِنَّ الْحَسَدَ يَا كُلُّ الْأَيْمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ،^۱

نسبت به یکدیگر حسد نورزید، حسد ایمان را می‌خورد، همان‌گونه که آتش هیزم را می‌خورد!

همین معنا از بنیان‌گذار اسلام پیغمبر اکرم ﷺ و از فرزند گرامی اش امام باقرؑ نیز نقل شده است.

در حدیثی دیگر از امام صادقؑ می‌خوانیم:

آفَةُ الدِّينِ الْحَسَدُ وَالْعَجْبُ وَالْفَخْرُ،^۲

آفت دین و ایمان، حسد و خودبرتری و فخرفروشی است.

در حدیث قدسی نیز آمده که: خداوند به موسی بن عمران فرمود: «از حسد بپرهیز که حسود به نعمت‌های من خشمگین و با قسمت من در میان بندگانم مخالف است!»

فرایند زیان‌های حسد

فرایند زیان‌های حسد را می‌توان در دو مطلب جست و جو نمود:

الف - زیان‌های فردی حسد

۱. زیان حسد در مرحله نخست به خود حسود می‌رسد

یکی از زیان‌های حسد، این است که حسود پیش از آن که به «محسود» زیان برساند به خود ضرر می‌زند، زیرا قبل از هر چیز خویش را گرفتار ناراحتی روح و جسم و

۱. تصنیف غزل‌الحكم، ص ۳۰۰ و شرح غزل‌الحكم، ج ۱۰۷۶.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۰۷.

عذاب دنیا و عقبا می‌سازد. در احادیث اسلامی به این حقیقت اشاره شده است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

الْحَاسِدُ مُصِرٌّ بِنَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ يُصِرَّ بِالْمَخْسُودِ كَإِبْلِيسَ أَوْرَثَ بِحَسْدِهِ لِنَفْسِهِ اللُّغْنَةَ
 وَلِأَدَمَ عَلَيْهِ الْاجْتِنَاءُ وَالْهُدَى وَالرَّفْعُ إِلَى مَحَلٍ حَقَائِقِ الْعَهْدِ وَالْإِضْطِفَاءِ، فَكُنْ
 مَخْسُودًا وَلَا تَكُنْ حَاسِدًا، فَإِنَّ مِيزَانَ الْحَاسِدِ أَبْدًا خَفِيفٌ بِنَقْلِ مِيزَانِ الْمَخْسُودِ، وَ
 الرِّزْقُ مَقْسُومٌ، فَمَاذَا يَنْفَعُ حَسْدُ الْحَاسِدِ! فَمَا يَصْرُرُ الْمَخْسُودُ الْحَسَدُ؟ وَالْحَسَدُ أَضْلُلٌ
 مِنْ عَمَى الْقَلْبِ، وَجُحْودُ فَضْلِ اللَّهِ تَعَالَى وَهُمَا جَنَاحَانِ لِلْكُفَرِ، وَبِالْحَسَدِ وَقَعَ ابْنُ
 آدَمَ فِي حَسْرَةِ الْأَبْدِ، وَهَلَكَ مَهْنَكًا لَا يَنْجُو مِنْهُ أَبْدًا، وَلَا تَوْبَةً لِلْحَاسِدِ، لِأَنَّهُ مُصِرٌّ
 عَلَيْهِ مُعْقِدٌ بِهِ مَطْبُوعٌ فِيهِ يَتَدُوِّ بِلَا مُعَارِضٍ لَهُ، وَلَا سَبِّ، وَالظَّبْعُ لَا يَتَغَيَّرُ عَنِ
 الْأَضْلِلِ وَإِنْ عُولِجَ^۱

زیان حسد در آغاز به خود حسود می‌رسد، سپس به کسی که بر او رشك می‌برد؛ مانند ابلیس بر اثر رشك بر آدم علیه السلام برای خود بدبهختی و روسياهی دائم بارآورد؛ ولی در مقابل، برگزیدگی و رستگاری، نصيب آدم علیه السلام گردید. امام دستور کلی می‌دهد و می‌فرماید: پس محسود باش و حسود مباش، چراکه کفه ترازوی عمل حسود، پیوسته سبک و بی‌ارزش است، اما کفه ترازوی اعمال و کردار محسود، به واسطه کارهای خوبی که از او سر می‌زند، سنگین و پرارزش می‌شود. حسد ایمان را می‌کشد، و روح عبادت، ایمان است. عبادت بی‌ایمان مانند جسم بی‌روح است که جز باربودن بر جامعه و آلودگی، ثمری ندارد؛ پس حسود را عبادتی نیست تا کفه ترازوی عملش را سنگین کند و عبادتش به سنجش درآید. سپس می‌فرماید: روزی بندگان میان آنها تقسیم شده است، پس حسد برای حسود، چه سودی دارد و بر محسود چه زیانی خواهد داشت؟ ریشه حسد، کوری دل و انکار نعمت‌های خداست و این دو،

۱. بحدائق الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۵۵ و مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۸.

بال‌های کفرند. آدمی از حسد در دریغ دانم شد و به هلاکتی افتاد که او را رهایی نخواهد بود.

و نیز از همان حضرت در تعبیری کنایی آمده است:

اللَّهُ ذِرْ الْحَسَدِ حَيْثُ بَدَا بِصَاحِبِهِ فَقَتَلَهُ^۱

آفرین بر حسد! چقدر عدالت‌پیشه است، نخست به سراغ صاحبش می‌رود و او را می‌کشد!

۲. حسد منشأ و ریشه چشم زخم

از آثار بسیار منفی حسد، آلوده شدن به انواع گناهان دیگر است، زیرا حسود برای رسیدن به مقصد خود یعنی زایل کردن نعمت از دیگران^۲، به انواع گناهان مانند غیبت، تهمت، دروغ و سعایت^۳، چشم زخم و غیر آن متول می‌شود و تمام نیروی خود را به کار می‌گیرد تا محسود را به زمین بزند، زیرا کوچک‌ترین مرتبه اظهار حسد بدگویی و غیبت است، یعنی آشکار ساختن نقاط سیاه و ضعف دیگران. اسلام غیبت را از گناه‌های بزرگ شمرده است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آتَيْنَا أَجْنَابُوا كَثِيرًا مِّنَ الظُّنُنِ إِنَّ بَعْضَ الظُّنُنِ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُّهُبْ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَأَنْهَوْا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ سَوَّابُ الرَّاجِيمُ﴾^۴

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از بسیاری گمان‌ها پرهیزید، چرا که بعضی از آن‌ها گناه است و هرگز - در کار دیگران - تجسس نکنید و هیچ یک از شما دیگری را غیبت

۱. بحدالأنوار، ج ۷۰، ص ۲۴۱.

۲. غزال‌الحكم، ص ۳۰۱: «الخاسدُ لَا يُشفِي إِلَّا زوالُ التَّعْمَةِ».

۳. سعایت: سخن چیزی.

۴. حجرات، آیه ۱۲.

نکند. آیا کسی از شما دوست دارد گوشت برادر مردۀ خود را بخورد؟ به یقین همه شما از این امر کراحت دارید. تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه‌پذیر و مهربان است.

اگر حسود به وسیله غیبت و نشر نقاط ضعف به مقصد نرسد، پا را فراتر نهاده و تهمت می‌زند و افترا می‌بنند و به نشر اکاذیب (خبرهای دروغین) می‌پردازد. اگر در این مرحله نیز ناکام ماند، به سوی جنایت و غارت می‌رود و به مال و ناموس محسود، دست تعدی^۱ دراز می‌کند. اگر باز هم موفق نشود، زمینه‌های نابودی محسود را فراهم می‌کند و از هیچ وسیله‌ای که در دسترس باشد برای نابودی او دریغ نمی‌کند، خواه با چشم‌زخم باشد یا به وسیله چیز دیگر. او در این مرحله پافشاری می‌کند تا شاید به مقصد پلیدش برسد^۲.

ابن قیم گوید: چشم‌زخم، تیری است که از حسود رها می‌شود که گاه کارساز می‌شود و گاهی خطأ می‌رود.

وی معتقد است: خداوند سبحان در بعضی اجسام و ارواح قدرتی قرار داده که می‌توانند در دیگری تأثیرگذار باشند، چنان‌که با دیدن شخص با حشمت و هیبت، سرخی چهره یا هنگام ترس زردشدن چهره دلیل بر مدعاست. تأثیرگذاری حasd در آزار محسود امری بدیهی است، زیرا با خباثت تنفس حسود ذراتی چون سم مار افعی از چشم او خارج می‌شود و بر محسود اصابت می‌کند البته چشم‌زخم عاین همواره مستلزم داشتن چشم نیست، چه بسا عاین نایینا باشد اما بر اثر همان خباثت تنفس بر دیگری ضرر وارد کند. به اعتقاد ایشان هر عاینی حسود است ولی هر حسودی عاین نیست. سپس نتیجه می‌گیرد: استعازه از حسود استعازه از عاین نیز خواهد بود، یعنی

۱. تعدی: تجاوز.

۲. ذلا العادج، ۴، ص ۱۶۴.

استعاذه از همان تیری که از خباثت نفس حسود رها می شود!

حسد نیروی روانی پلیدی است که بر نعمت و آسایش دیگران رشك می برد و آتش حسرت درونی حسد را برمی انگیزاند و بدین طریق روح پلید حاسد نیز بر اثر تفکر و حسرت درونی تقویت شده می تواند از طریقی شر و ضرر خود را متوجه شخصی که مورد حسد و رشك اوست، وارد سازد.

حسد وقتی در مقابل محسود قرار می گیرد، اگر در برنامه خودش فاتح بشود و احساس شکست در طرف مقابل بکند از غیظ و خشمش کاسته می شود و گرنه چنان که بیان شد، دست به جنایت می برد و برای نابودی محسود از هیچ چیزی کوتاهی نخواهد کرد.

قرآن کریم ضمن بیان انواع توطنهای دشمنان کینه توز اسلام به توطنه کافران قریش برای محو کردن پیامبر اکرم ﷺ از ساحت عالم آفرینش از طریق آسیب بدچشمی اشاره می کند.

کوردلان قریش، جمعی را که به حسد و بدچشمی، شهرت داشتند، فراخواندند و با وعده های گراف دنیاطلبانه آنان را راضی کردند تا پیامبر خدا را چشم زخم بزنند.

آنها در مقابل پیغمبر اکرم ﷺ وقتی خود را شکست خورده دیدند آن چنان خشم بر خشم آنان افزوده شد که می خواستند با چشم هایشان پیغمبر را بکوینند. مثل این که می گوییم: فلان کس با چشم هایش می خواهد من را تیر بزنند. تمام دشمنی های آنان برخاسته از حسد درونی آنان بود که جلوه ای از آن، از چشمان ناپاکشان ظهر کرد، غافل از این که پیغمبر خدا را هرگز نمی توان با چنین کارهایی از بین برد.

﴿ وَإِن يَكُادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيَرْأُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَتَا سِمِعُوا أَلْذُكْرَ وَيَقُولُونَ

إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ^۱؛

نژدیک است کافران هنگامی که آیات قرآن را می‌شنوند با چشم زخم خود تو را از بین ببرند، و می‌گویند: «او دیوانه است!».

طبق بیان گروهی از مفسران^۲ منشأ چشم زخم کافران قریش حسادت بود. سوره فلق شاهدی دیگر بر مدعای است که حسد از زشت‌ترین صفات رذیله و منشأ چشم زخم است. قرآن آن را در ردیف کارهای حیوانات درنده و مارهای گزنه و شیاطین و سوسه‌گر قرار داده است و بسیاری مفسران بر این باورند که مراد از: «من شرّ حاسدٍ إِذَا حَسَدَهُ» یعنی پناه می‌برم به خداوند از شرّ چشم زخم حسودان.^۳ سیوطی گوید: قتاده گفته است: مراد از: «من شرّ حاسدٍ إِذَا حَسَدَهُ»، یعنی «من شرّ عینه و نفسه»^۴ چون چشم‌زدن هم ناشی از نوعی حسد درونی است. حسود وقتی چیزی را ببیند که در نظرش بسیار شگفت‌آور و زیبا باشد، حسدش تحریک شده، با همان نگاه، زهر خود را می‌ریزد.

حسد، مثل آتشی است که شراره آن روح و قلب و ایمان را می‌سوزاند. کینه و حسد و غضب و غیر آن از اخلاق ذمیمه و اوصاف نکوهیده تولید سموی می‌کنند که سلامت انسان را کدر می‌نمایند و وی را به مرض روحی بلکه روحی و جسمی مبتلا می‌گردانند.^۵

این است که رسول اکرم ﷺ مأمور گردیده خود و مؤمنین را از سه چیز موذی و آن

۱. قلم، آیه ۵۱

۲. مجمع الیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۶۸۶؛ دوح الیان، ج ۱۰، ص ۱۲۸؛ التفسیر العظیم، ج ۲۹، ص ۷۶ و تفسیر بیان السعاده فی مقامات العبادة، ج ۴، ص ۹۸.

۳. مجمع الیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۶۸۶؛ البیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۳۹۳؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۱۰؛ دوح المعنی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۱۵، ص ۵۲۲ و کشف الاسرار و عدۃ الابراء، ج ۱۰، ص ۶۷۰.

۴. البوستونی فی التفسیر المأثور، ج ۶، ص ۲۱۹.

۵. تفسیر مخزن العرفان، ج ۱۵، ص ۳۶۶.

هر فسادی است که از ظلمت پدید آید، و از کید ساحران و خطاکاری آنان، و از حسد آدم حسود در پناه مربی عالم خود را محفوظ گرداند، چراکه حسد یکی از بزرگ‌ترین و شنیع‌ترین امراض نفسانیه به شمار می‌رود.

۳. حسد مانع شناخت حق

سومین اثر زیان‌بار حسد این است که حجاب ضخیمی در برابر معرفت و شناخت حقایق می‌افکند؛ زیرا حسود نمی‌تواند نقطه‌های قوت محسود را ببیند. هر چند استاد و مربی و بزرگ او باشد، بلکه دائمًا چشم او در پی جست و جوی نقاط ضعف است و چه بسا بر اثر حسد، خوبی را بدی و نقاط قوت را ضعف پندارد و از آن‌ها دوری کند. به همین دلیل از امیر مؤمنان علی عليه السلام است که:

الْحَسَدُ حَبْسُ الرُّوحِ!^۱

حسد روح انسان را زندانی می‌کند و از درک حقایق باز می‌دارد.

۴. حسد عامل تنهایی انسان

از جمله آثار زیان‌بار حسد این است که انسان دوستان خود را از دست می‌دهد، زیرا هر کس دارای نعمتی است که احیاناً دیگری ندارد و اگر آدمی دارای صفت رذیله حسد باشد در نتیجه نسبت به همه مردم حسد می‌ورزد و همین امر سبب می‌شود افراد از او دوری کنند و پیوندهای محبت میان او و دیگران گستته شود. شاهد این سخن کلامی پربار از امیر مؤمنان علی عليه السلام است که فرمود:

الْحَسُودُ لَا خُلَّةَ لَهُ!^۲

حسود، دوستی ندارد.

۱. شرح غردد الحکم، ح ۳۷۱.

۲. حدائق ۸۸۵

۵. حسد مانع رشد و تکامل

پنجمین اثر سوء حسد آن است که انسان را از رسیدن به مقامات والا بازمی دارد، به گونه‌ای که حسود هرگز نمی‌تواند به مدیریت بالایی در جامعه دست یابد، چرا که حسد، دیگران را از پیرامون او پراکنده می‌سازد و کسی که قوّه دافعه دارد، هرگز به بزرگی نمی‌رسد. شاهد این سخن گفتاری دیگر از علیؑ است:

الْحَسُودُ لَا يَسُودُ؛^۱

حسود هرگز به سیادت و بزرگی نمی‌رسد.

۶. حسد پیوسته خود حسود را می‌آزاد

حسود پیوسته در سوز و گداز است و هماره در اضطراب، گاه اندوهناک است و غمگین و غم روی غم! و ساعتی خوش برایش نیست: «أقْلِ النَّاسَ لذَّةَ الْحَسُودِ... لاراحَةَ لَحَسُودٍ... وَ لَحَسُودٍ لذَّةَ... لَا يَطْمَعُنَ الْحَسُودُ فِي راحَةِ الْقَلْبِ» و همین سبب بیماری جسمی و روانی او می‌شود، هر اندازه دیگران صاحب توفیق‌های بیشتر و نعمت‌های فزون‌تر گردند او به همان اندازه ناراحت می‌شود تا آنجا که گاه خواب و آرامش و استراحت را به کلی از دست می‌دهد و بیمار و رنجور و نحیف می‌گردد، در حالی که امکانات خوبی دارد و اگر این رذیله را از خویش دور می‌ساخت برای خود زندگی آبرومند و مرفه‌ی داشت. در احادیث فراوانی به این نکته اشاره شده و ائمه معصومین علیهم السلام از آن هشدار داده‌اند. از جمله در روایت امام علیؑ می‌خوانیم:

أَشَوَّ النَّاسِ عَيْشًا الْحَسُودُ؛^۲

بدترین مردم از نظر (آرامش در) زندگی حسود است.

۱. غدالحكم، ح ۱۰۱۷.

۲. تضییغ غدالحكم، ص ۳۰۱ - ۳۰۰ و شرح غدالحكم، ۲۹۳۱.

همین معنا در روایتی دیگر از آن حضرت ﷺ به صورت فشرده‌تری نقل شده:

لَا رَاحَةَ لِحَسُودٍ،^۱

حسود، راحتی ندارد.

در تعبیری دیگر از همان حضرت می‌خوانیم:

الْحَسَدُ شَرُّ الْأَمْرَاضِ،^۲

حسد بدترین بیماری‌هاست!

و در تعبیر دیگری آمده است:

الْعَجَبُ لِغَفْلَةِ الْحَسَدِ عَنْ سَلَامَةِ الْجَسَادِ،^۳

تعجب می‌کنم چگونه حسودان برای سلامت جسم خود ارزش قائل نیستند و از آن غافلند!

این مبحث را با حدیث دیگری از آن حضرت به پایان می‌بریم، هر چند روایات در این زمینه بسیار است:

الْحَسَدُ لَا يَجِلِبُ إِلَّا مَضَرَّةً وَ عَيْظًا، يُوهِنُ قَلْبَكَ، وَ يُمْرِضُ جِسْمَكَ،^۴

حسد جز زیان و خشم چیزی در وجود انسان ایجاد نمی‌کند، حسد سبب می‌شود قلب آدمی ناتوان و جسم او بیمار گردد!

۷. حسد آفات اعمال خیر و عبادت‌ها

حسد یکی از آفات اعمال خیر انسان است، همان‌گونه که حسنات، سیئات را از میان می‌برد، حسد، که پلیدی درونی است، حسنات را می‌خورد. **﴿خَسِرَ الدُّنْيَا**

۱. بحد الأنواد، ج ۷۰، ص ۲۵۶.

۲. شرح عز الدمعک، ۳۳۱

۳. بحد الأنواد، ج ۷۰، ص ۲۵۶.

۴. حسان

وَالآخِرَةِ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ^۱ چنان‌که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

إِنَّ الْحَسَدَ لِيَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ^۲

حسد ورزیدن، ایمان آدمی را می‌خورد، چنان‌که آتش، هیزم را می‌بلعد و خاکستر می‌کند.

علوم می‌شود جهنم نیز مانند بهشت صحرایی خالی است، آتش‌ها و عذاب‌ها تجسم همان گناهانی است که به دست بشر روشن و فرستاده می‌شود، مار و کژدم و آب جوشان و خوراک زقوم دوزخ، از ناپاکی‌ها و پلیدی‌ها خلق می‌شود، چنان‌که حور و قصور^۳ و نعیم جاویدان بهشت از تقوا و کارهای نیک آفریده می‌شود.

۱. حسد تفترت ممکان را به دنبال دارد

منفور شدن حسود، از لوازم طبیعی حسد محسوب می‌شود، زیرا اوی همه کس را با نیش زهرآلود خود می‌گزد و بندگان خدا را می‌آزارد. زخم زبان‌های حضوری و بدگویی‌های غیابی، مردم را ازوی می‌رنجاند.

ب - زیان‌های اجتماعی حسد

۱. جلوگیری از پیش‌رفت جامعه

حسد در هر جامعه‌ای یافت شود، نمی‌گذارد آن جامعه به سیر خود در راه ترقی ادامه دهد و طریق تکاملی جمعیت را از مسیر اصلی خود منحرف می‌سازد. رشد هر جامعه، بسته به وجود افراد شایسته آن جامعه است، هر اندازه شایستگان یک جامعه بیشتر باشند، رشد آن جامعه فزون‌تر خواهد بود.

۱. حج، آیه ۱۱.

۲. مسندرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۷.

۳. قصور: قصرها.

دوستی و صفا میان افراد یک اجتماع و نظر اغماض از لغزش‌های یکدیگر و کوشش افراد در رفع نقایص هم و داشتن نظر خوش‌بینی به هم‌دیگر و نبود سوء‌ظن در میان آن‌ها، موجب رشد و ترقی هر اجتماعی می‌شود.

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

أَلَا إِنَّهُ قَذْ دَبَّ إِلَيْكُمْ دَاءُ الْأَمَمِ مِنْ قَبْلِكُمْ وَهُوَ الْحَسَدُ لَنِسَ بِخَالِقِ السُّفْرِ لَكُنَّهُ حَالِقُ
الَّذِينَ، وَيُنْجِي فِيهِ أَنْ يَكُفَّ الْإِنْسَانُ يَدَهُ، وَيَخْرُنَ لِسَانَهُ، وَلَا يَكُونَ ذَا غَمْرٍ عَلَى
أَخِيهِ الْمُؤْمِنِينَ^۱

ای مسلمانان! آگاه باشید، همان بیماری که ملل قبل از شما را نابود کرد، به سوی تان روی آورده؛ آن بیماری حسد است که موی را نمی‌زداید؛ بلکه ایمان را می‌زداید. علت اساسی رشد نکردن جامعه اسلامی همین است. سال‌ها است که مسلمانان از هر گوشه‌ای از کشورهای اسلامی، فریاد اصلاحات بلند می‌کنند، ولی تاکنون کمتر کشوری اقدامی عملی دیده است. پس علت عقب‌ماندگی چیست؟

اگر بگوییم، حسدی است که در میان مسلمانان برقرار است. گزاف و بیهوده نگفته‌ایم. حسد نمی‌گذارد مسلمانان یک دل و یک زبان به سر برند و برای یکدیگر بال باشند؛ بلکه آنان را ویال هم قرار داده است.

چرا حکومت اسلامی در آندلس نابود گردید؟ چرا حکومت فاطمی در مصر منقرض شد؟ چرا در عصر ما، استقلال حقیقی اغلب ملت‌های اسلامی، دست خوش طوفان شد؟ آیا جز بر اثر فساد اخلاق بوده است؟

۲. حسد عامل از بین بردن حسن همکاری

دومین زیان اجتماعی حسد آن است که همکاری را از میان مردم می‌برد و حسن

تعاون را می‌کشد؛ کسی به کمک دیگری برنمی‌خizد.

پیکر انسان اعضا‌ای گوناگونی دارد، چون آن‌ها با هم یگانه هستند، لذا انسانی یگانه تشکیل می‌شود. اعضای هرجامعه‌ای نیز باید چنین کنند؛ یکی کار چشم را انجام دهد، یکی کار گوش را و... همه به دنبال یک کار نروند؛ بلکه هر کس بیندیشد چه کاری از او ساخته است و به سراغ انجام دادن همان برود.

ولی حسد نمی‌گذارد همکاری برقرار شود؛ همه می‌خواهند قلب جامعه باشند و وظیفه مغز را انجام دهند، ولی مغز بی‌دست و پا و قلب بی‌چشم و گوش و... آیا مغز بدون سایر اعضا و جوارح می‌تواند زیست کند؟

۳. حسد، اختلال در امنیت را در پی دارد

حسد امنیت اجتماعی را برهم می‌زند، و نظام را مختلف می‌کند، کشتار و ارعاب را رواج می‌دهد؛ غارت و یغماگری، برقرار می‌سازد.

هنگامی که اعتماد افراد به یکدیگر از میان رفت و سوءظن جانشین آن گردید، هر کس خار راه و مانع توفیق دیگری می‌شود. این حالت کم کم رو به فزونی می‌نهد، خیانت رواج می‌گیرد و امنیت اجتماعی از جان و مال مردم رخت بر می‌بندد.

۴. حسد مانع خوبی‌های خوبیان

چهارمین زیان اجتماعی حسد آن است که نیکوکاران را از نیکوکاری بازمی‌دارد و خدمت گزاران را از میان می‌برد؛ جامعه را فاقد مردمی شایسته و مؤسسات خیریه و یادگارهای نیک و امور عام‌المنفعه می‌نماید؛ شاید مراد از حسن در روایت: «الْحَسَدُ يَا كُلُّ الْحَسَنَاتِ...»^۱ این معنا باشد؛ یعنی مردمان درست کار و کاردان و نیکوکار چنان که

۱. غرہ الحکم و درد الکله، ص ۳۰۱

می‌گویند: «فَلَانٌ مِنْ حَسَنَاتِ الدَّهْرِ» باشد، یا مقصود یادگار نیک و مؤسسات خیریه و به طور کلی کارهایی که مردم از آن آسایش ببینند، باشد.

پیشینه و نقش حسد در دوره جاهلیت

همه ملت‌ها حسد را نکوهش کرده‌اند^۱. در دوره جاهلیت نیز حسد را یکی از صفات ناپسند می‌شمردند^۲. چنان‌که برخی پادشاهان عرب فرزندانشان را به ترک حسد سفارش می‌کردند^۳. با وجود این جهان‌بینی مادی و منفعت‌طلبانه، شرایط بد اجتماعی و اقتصادی و حسّ رقابت سبب گسترش و ژرفای این رذیله در میان جامعه عرب قبل از اسلام گردیده بود^۴. فرماندهان جنگ‌ها از حسد و خیانت زیردستان خود ایمن نبودند^۵. برخی مناطق خوش آب و هوا مانند یمن مورد حسادت سایر مناطق قرار داشتند^۶. مردم مکه نیز برای رفت و آمد کاروان‌ها به این شهر خصوصاً در ایام حج و در نتیجه برخورداری از نعمت و رشد اقتصادی، محسود دیگر شهرها و اعراب بادیه‌نشین شده بودند^۷. حسد در ثروت‌مندان و صاحبان مقام هم به خوبی قابل مشاهده بود؛ گاه برخی از آنان که از سوی پادشاهان به لباس و خلعت‌های مخصوص مفتخر شده یا به مقامی می‌رسیلدند، مورد حسادت، بدگویی و هجو (خلاف مدح) رقیان خود قرار می‌گرفتند^۸. شاعران معروفی نیز که هدایایی دریافت

۱. دسائل جاحظ، ج ۱، ص ۲۵۲.

۲. المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۴، ص ۶۰۰.

۳. هدایه، ج ۵، ص ۲۱۶.

۴. هدایه، ج ۴، ص ۶۰۰.

۵. هدایه، ج ۱، ص ۲۶۵.

۶. هدایه، ج ۱، ص ۲۱۶.

۷. هدایه، ج ۴، ص ۲۸.

۸. هدایه، ج ۵، ص ۲۶ و ج ۹، ص ۱۴۶.

می‌کردند، از حسادت رقیبان خویش در امان نبودند^۱. به علاوه رؤسای قبایلی که محبوب مردم خود بودند، حسودان و دشمنان فراوانی به خصوص در میان نزدیکانشان داشتند^۲. برای نمونه حسادت عبدالشمس به هاشم که پس از ظهر اسلام در بین فرزندانشان نیز ادامه یافت^۳. آعراب جاهلی در مراسم تلبیه حج (لبیک گفتن در حج) و در مقابل بت هبل از حسادت مردم نسبت به خود به دلیل پیروزی هایشان یاد می‌کردند که این موضوع نشان از شیوع و اهمیت این رذیله برای آنان دارد^۴. آنچه گفته شد سبب گردید آنها از شر و چشم‌زنم حسودان به خدایان خویش متولّ شده و برای حفظ خود، اموال و فرزندانشان، از تعویذها یا کشیدن شکل‌های مخصوص روی دیوارها و درها استفاده کنند. در فرهنگ قرآن که بر پایه توحید و نفی شرک استوار است، پناه بردن و درخواست کمک از شر حسودان فقط از خداوند صورت می‌گیرد: **﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ... وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَهُ﴾** حسودان را به زمان حسادتشان مقید کرده است. مفسران، قید «اذا حسد» را اشاره به این واقعیت دانسته‌اند که مجرد حسد بدون اقدام عملی از سوی حسود هیچ زیانی به کسی وارد نمی‌کند.^۵

توارث حسد

در بیماری‌هایی که بر تن عارض می‌شود، تنها چند مرض معین است که به ارث می‌رسد، ولی بیماری‌های روحی عموماً و حسد خصوصاً دارای این خصوصیتند و از

۱. همانه ج ۳، ص ۲۸۱.

۲. همانه ج ۵، ص ۲۲۱.

۳. همانه ج ۴، ص ۷۱.

۴. همانه ج ۶، ص ۳۷۶.

۵. انواد الترتيل و أسرار التأول، ج ۵، ص ۵۰۵؛ جوامع البجمع، ج ۲، ص ۹۰۵ و فتح التذير، ج ۵، ص ۵۲۱.

نیاکان به فرزندان به ارث می‌رسند.

قانون توارث صفات، یکی از مباحث مهم روان‌شناسی است؛ اما برای ظهور صفات پدران در پسران، توارث، علیت تامه ندارد، بلکه فقط مقتضی می‌باشد؛ اگر عوامل خارجی با توارث مخالفت نکند، صفت ارثی می‌شود.

توارث اقتضایی، شدت و ضعف دارد. عوامل خارجی نیز چنین است و این حال در صفات حسن و صفات رذیله یکسان است.

موافقت و مخالفت محیط

فرزنده که صفات پسندیده را به ارث ببرد، اگر محیط پرورش او نیز با چنین صفاتی سازگار باشد، نمونه‌ای از بهترین دارندگان فضیلت خواهد شد.

فرزنده که صفات رذیله را به ارث ببرد، و محیط پرورش وی نیز با آن‌ها تطبیق کند، نمونه شقاوت و پلیدی خواهد بود. اگر محیط پرورش هر دو، با صفات ارثی مساعد نبود؛ بلکه متناقض بود، صفات ارثی از میان می‌رود و فرزند به رنگ محیط درمی‌آید. پاکیزگانی که از آنان فرزندانی ناخالف پدید آمدند و ناپاکانی که فرزندانی پاک و جوان مرد داشته‌اند، نمونه‌های فراوانی دارند که به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود.

۱. هاشم و عبدالشمس

هاشم مردی شایسته، توانا، درست‌کار، دارای جلالت و بزرگی و شرافت بود که بر اثر همین کمالات و فضایل، سیادت عرب با او شد. عبدالشمس برادر هاشم از این شایستگی، بهره‌ای نداشت و به جای آن که افتخار کند چنین برادری دارد و از سایه آن درخت برومند و برگ و بارهایش بهره گیرد، بر برادر حسد ورزید. سپس حسد عبدالشمس به فرزندش «امیه» به ارث رسید. ظلم‌های پدر و پسر در تاریخ بر هاشم و بنی هاشم شاهد بر این ادعاست.

۲. عبدالمطلب و حرب

امیه هر چه می خواست با عبدالمطلب کینه توزی کرد و رشک ورزید تا مُرد. حسد امیه، به فرزندش حرب به ارت رسید. حرب نیز با عبدالمطلب به دشمنی برخاست، ولی نتوانست کاری از پیش ببرد، زیرا تقواو درستی، ناپاکی و نادرستی را شکست داد.

۳. محمد ﷺ و ابوسفیان

از حرب فرزندی به نام ابوسفیان و نمونه‌ای از نادرستی، خیانت، جاه طلبی و پیمان‌شکنی پدید آمد و تربیت خانوادگی، این صفات را در وی پا بر جا و استوار ساخت. ابوسفیان بر رسول خدا ﷺ حسد می ورزید و با حضرتش چندان دشمنی و ستیز کرد که یکی از بزرگ‌ترین خارهای راه اسلام شمرده شد، وی سرانجام در فتح مکه در چنگال نیروی اسلام، گرفتار آمد.

۴. علی ؓ و معاویه

تربیت ابوسفیانی نیز نهال پلیدی را در نهادِ معاویه برومند کرده و او را اسوه مبارزه با حق و حقیقت قرار داده بود.

۵. حسین ؓ و یزید

سید الشهداء نمونه کاملی از رسول خدا ﷺ، امیر المؤمنین ؑ و بقیه نیاکان پاکش بود و سرچشمۀ فضیلت، پاک‌دامنی و نیکوکاری، دلیری، جوانمردی و فداکاری به شمار می‌رفت.

یزید نیز مصدقی کامل از معاویه، ابوسفیان و نیاکان ناپاکش بود و منشاً پلیدی، بی‌رحمی محسوب می‌شد.

بهداشت از حسد

بهداشت چیست؟ مبارزه با بیماری‌ها و امراض جسمی دو مرحله دارد: نخست بهداشت و سپس درمان.

بهداشت آن است که قبل از آمدن مرض، اقدام‌هایی کنند تا از پیدایی آن جلوگیری شود و وسایلی به کار ببرند که افراد را از گرفتار شدن به بیماری نگاه دارند.

دستورهای عالمان بهداشت و پزشکان برای حفظ سلامت، مانند ورزش طبی، مقدار خوردن و آشامیدن، پاکیزگی و آلوده نبودن خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و مانند این‌ها، همگی برای حفظ سلامت است.

بهداشت، ویژه آن است که بهداشت مردم را از هر لحاظ تأمین کند و افراد ملتش را از خطر ابتلا به بیماری‌ها مصون دارد. این کار را بهداشت همگانی می‌نامیم و در برابر آن، بهداشت ویژه است.

մبارزه با بیماری‌های روحی نیز دو مرحله دارد: نخست بهداشت و سپس درمان. در بیماری‌های جسمانی تذکر داده شده که وقتی محیط آلوده بوده و بهداشت همگانی تأمین نگردیده باشد، افراد باید بیشتر در بهداشت شخصی دقت کنند و در حفظ سلامت خود بکوشند.

در بیماری روحی نیز این نکته به طور دقیق باید مراعات شود. هر گاه محیط اجتماعی و مادی تاریک باشد و پلیدی و صفات رذیله بر آن مستولی شود، به گونه‌ای که همه افراد در خطر گرفتار شدن قرار گیرند، کسی که می‌خواهد روحش پاکیزه باشد و به صفات رذیله آلوده نگردد باید به طور دقیق بهداشت روحی را رعایت کرده و با اشعه فکری، خود را مطالعه کند که مبادا گرفتار آن گردد.

انسانی که نخواهد به حسد گرفتار شود و بخواهد قلبش نورانی و شفاف بماند،
بایستی مرااعات بهداشت روحی را بنماید و صدرصد متوجه باشد که در دام حسد
نیفتند، زیرا رهایی از آن بسوی دشوار خواهد بود.

دستورهای بهداشتی

کسی که بخواهد خود را از از حسد محفوظ بدارد، باید دستورهایی را انجام دهد
که آن را دستورهای بهداشت از حسد می‌نامیم.

دستورهای بهداشت از حسد یا دستورهای مثبت هستند یا منفی که به سه نمونه
اشارة می‌شود:

۱. عمل خیر

کارهای نیک در روح، نقاط سفیدی می‌گذارد و بهترین راه برای حفظ خویش از
آلوده شدن به بیماری‌های روحی است.

کسی که بخواهد پاکیزه بماند، باید خود را به کردارهای نیک بیاراید و از انجام هر
خواسته دل بپرهیزد و تنها آنچه خدا پسند است انجام دهد.

۲. کنترل توقعات از دیگران

بسیاری هستند که عزیز بی‌جهت هستند و از هر کس انتظار محبت و نیکی دارند،
آشنا باشد یا بیگانه، دوست باشد، یا دشمن.

باید اندیشید: چرا باید هر کسی مرا احترام بگذارد و یا کمک کند؟ مگر
من چه هستم؟ مگر من با سایر مردم چه تفاوتی دارم؟ آدمی پس از این پرسش‌ها
درمی‌یابد که چه اندازه تأثیر فوق العاده‌ای در جلوگیری از حسد موفق بوده
است.

۲. عفو و گذشت

عفو خصیصه‌ای است که جز در دل‌های پاک یافت نمی‌شود و از ملکات فاضله‌ای است که فقط پاکان بدان آراسته‌اند. گذشت، از صفات و لوازم انسانیت است، هرچه انسانیت کامل‌تر شود، گذشت بیشتر می‌شود.

در برابر عفو و گذشت، حسن انتقام قرار دارد که از صفات حیوان و درندگی است؛ هر چه درندگی بیشتر باشد، حسن انتقام شدیدتر خواهد بود. درندگان از انتقام دست برنمی‌دارند، مگر آن که بترسند یا کوییده شوند.

یکی از امتیازهای انسان بر حیوان، حسن ترحم و عاطفه است. منطق انسان کامل، بخشنیدن، گذشتن، محبت کردن، چشم پوشیدن، مهر ورزیدن و لبخند بر لب داشتن است. کسی که عفو دارد، حسد نمی‌ورزد. عفو، سوزاننده شجره خبیث حسد است. عفو پیامبر ﷺ از قریش پس از فتح مکه و گذشت آن حضرت از خون و حشی (غلام هنده، همسر ابوسفیان) که به نامردی حمزه را در غزوه أُحد به شهادت رساند، نمونه‌هایی از فضایل پیامبر ﷺ است.

درمان حسد

درمان این بیماری اخلاقی مانند درمان دیگر صفات رذیله بر دو طریق استوار است.

۱. طرق علمی؛
۲. طرق عملی.

در قسمت «علمی» حسود باید روی دو چیز مطالعه و دقت کند: یکی پی‌آمدها و آثار ویران‌گر حسد از نظر روح و جسم، و دیگر: ریشه‌ها و انگیزه‌های پیدایی حسد. همان‌گونه که شخص معتاد به یک اعتیاد خطرناک، مانند اعتیاد به هروئین، باید

سرانجام کار معتادان را بررسی کند و ببیند آن‌ها چگونه سلامت خود را از دست داده و زن و فرزند و حیثیت اجتماعی شان بر باد می‌رود و با دردناک‌ترین وضعی در جوانی جان می‌سپارند و نه تنها کسی از مرگ‌شان ناراحت نمی‌شود بلکه مرگ او را سعادتی برای خانواده و فامیل و دوستانش می‌شمرند! همین‌گونه «حسود» باید بیندیشد که این بیماری اخلاقی به زودی جسم او را بیمار می‌کند، مانند خوره روح او را می‌پوساند و می‌خورد و از بین می‌برد، خواب و آرامش را از او سلب می‌کند و هاله‌ای از غم و اندوه همواره اطراف قلب او را گرفته است و از آن بدتر این‌که مطروح درگاه خدا می‌شود و به سرنوشتی همچون ابلیس و قابیل گرفتار می‌آید و با همه این‌ها نیز نمی‌تواند به مقصود خود یعنی زوال نعمت محسود برسد!

بی‌شک مرور بر این آثار و پی‌آمدها و بررسی مکرر احادیث نابی که در این زمینه آمده و در بخش‌های پیشین به آن‌ها اشاره شد، تأثیر بسیار مثبتی در درمان این بیماری اخلاقی دارد.

«حسود» باید بیندیشد اگر مواد مخدوش سلامت روح و جسم را برهمنمی‌زنند و مرگ زودرس و ورقت‌بار را به استقبال او می‌فرستد، وی نیز علاوه بر بیماری‌های جسمی و روانی، آخرت خود را هم از دست می‌دهد، چرا که عملاً به حکمت خدا اعتراض و در پرتگاه شرک و کفر سقوط می‌نماید، این‌ها از یک سو از سوی دیگر درباره انگیزه‌های حسد باید بیندیشد و ریشه‌های آن را یکی پس از دیگری قطع سازد، اگر دوستان ناباب و وسوسه‌های آن‌ها او را به این وادی کشانده است، با آنان قطع رابطه کند و هرگاه تنگ‌نظری و بخل را سرچشمه این رذیله اخلاقی شده، به مداوای آن‌ها برخیزد. اگر ضعف ایمان و ناآشنایی به توحید افعالی خداوند او را در این گرداب پرتاب کرده به تقویت مبانی ایمان و توحید پردازد و هرگاه ناآگاهی از استعدادهای خویش و ظرفیت‌هایی که برای ترقی و پیشرفت در وجودش است، وی را گرفتار عقدة حقارت و به دنبال آن حسد نموده به درمان آن روآورد و در پرتو توکل به خدا و

اعتماد به نفس، عقدة حقارت را بگشاید و رذیله حسد را از خود دور سازد.
به تعبیر دیگر، باید انگیزه‌های حسد را به انگیزه‌های غبطة تبدیل و نیروهای
ویران‌گر را به نیروهای سازنده مبدل سازد.

این معنا در حدیثی از امیر المؤمنان علی ع نقل شده که فرمود:

احْتَرِسُوا مِنْ سُورَةِ الْجَمِدِ وَالْحَقْدِ وَالْغَضْبِ وَالْحَسْدِ، وَأَعِدُّوا لِكُلِّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ
عَدَّةً تَجَاهِدُونَ بِهَا مِنَ الْفَكْرِ فِي الْعَاقِبَةِ، وَمَنْعِ الرِّذْلِيَّةِ، وَطَلْبِ الْفَضْلِيَّةِ؛^۱
خود را از شدت بخل و کینه و غضب و حسد در امان دارید و برای مبارزه با هر یک
از این امور وسیله‌ای آماده سازید، از جمله تفکر در عواقب سوء این صفات رذیله و
راه درمان و طلب فضیلت از این طریق!

اما از نظر «عملی»، می‌دانیم: تکرار یک عمل تدریجاً تبدیل به عادت می‌شود و
ادامه عادت تبدیل به ملکه و صفت درونی. اگر حسود به جای این‌که برای دارم
شکستن اعتبار و شخصیت فرد مورد حسدش به تقویت موقعیت خود بپردازد، به
جای غیبت و مذمتش او را برای صفات خوبش مدح و ستایش کند و به جای تلاش
در تخریب زندگی مادی او خود را آماده اعانت (کمک کردن) و همکاری با او نماید،
تا می‌تواند از وی سخن بگوید، تا ممکن است به او محبت کند و تا آنجاکه در
اختیارش است خیر و سعادت وی را بطلبد و به دیگران نیز همین امور را توصیه کند،
به یقین تکرار این کارها تدریجاً آثار رذیله حسد را از روح او می‌شوید و نقطه مقابل
آن که «نصح» و «خیرخواهی» است، با یک دنیا نور و صفا و روحانیت جانشین آن
می‌گردد.

علمای اخلاق به افراد ترسو برای از میان بردن این رذیله اخلاقی توصیه می‌کنند
در میدان‌هایی که ورود در آن شجاعت فراوان می‌خواهد گام بگذارند و این کار را بر

۱. غد الحکم و درد الكلم، ص ۳۰۰.

خود تحمیل کنند تا تدریجاً ترس آن‌ها بریزد و شجاعت به صورت عادت و حالت درآید و سپس ملکه گردد.

همین‌گونه، حسود باید با استفاده از ضد آن به درمان پردازد که درمان هر بیماری دارویی است که از ضد آن تشکیل یافته است!

در حدیثی نبوی می‌خوانیم:

إِذَا حَسَدَتْ فَلَا تُغَيِّرْ^۱

هنگامی که به کسی حسد پیدا کردی، بر طبق آن عمل نکن و بر او ستمی روایدار.

در روایتی دیگر از امیر المؤمنان علیه السلام آمده است:

أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَسْتَعْمِلُ حَسْدَه^۲

مؤمن حسد خود را به کار نمی‌گیرد.

در اینجا به برخی اموری که در درمان عملی حسد مؤثر واقع می‌شود، اشاره می‌گردد.

۱. پیراستن و آراستن

قدم نخست، پاکیزه کردن روح از آلودگی‌ها و پیراستن آن است که در مراحل تزکیه، عالمان اخلاق از آن به مرحلة تخلیه و تخلیه یاد می‌کنند. کثافات را باید زدود و میکروب‌های خبیث را نابود کرد تا به صورت نخست، یعنی تمیز و پاکیزه درآید. اگر کسی تشخیص داد اندک حسدی دارد و نقطه سیاهی در قلبش نشسته است، نباید بگذارد که این نقطه رو به افزایش گذارد و همه جا را گندیده و سیاه کند، بلکه باید در آغاز بکوشد که بیشتر نشود.

۱. تحف المعقول، ص ۵۰

۲. بحدالاتواد، ج ۵۵ ص ۳۲۳ و کاف، ج ۸ ص ۱۰۸.

گام دوم آراستن است؛ یعنی روح را آرایش کردن و زینت دادن. آرایش روح، صفات پسندیده و کمالات عالی می‌باشد که بر اثر آن‌ها روح نورانیت و درخشندگی می‌یابد. چنین کسی باید همت به درمان بیماران روحی بگمارد و از نورانیت خویش به دیگران بدهد.

۲. زمینه جلب رضای خدا

از جمله اموری که در درمان حسد بسیار مؤثر است، راضی به رضای حق بودن و تسلیم در برابر اراده او شدن و قانع به زندگی خویش کشتن است. در حدیثی از امیر مؤمنان علیهم السلام می‌خوانیم:

منْ رضي بحاله لم يَعْتُورِهُ الحسْدُ^۱

کسی که به آنچه دارد راضی باشد، حسد دامان او را نمی‌گیرد.

همواره بکوشیم رضای خدا را مدنظر داشته باشیم و دست به کارهایی بزنیم که خشنودی او را دربر داشته و به قضا و قدرش تسلیم باشیم. باید تلاش کنیم رضای او را جلب کرده و از خشمش دور باشیم. طبیعی است که این هدف برای خودمان است، نه به این سبب که خدا نیازی به ما دارد.

اطاعت و عبادت و نماز و رفتار ما هیچ تأثیری بر خدا نداشته و گناهانمان نیز چیزی از ملک و عظمت خدا نمی‌کاهد. هنگامی که خداوند راضی باشد، در واقع مصلحت ما در دنیا و آخرت تأمین شده است.

بسیاری از کارها رضای خدا و مردم را با هم دربی دارد، مانند کمک به فقرا و فراهم کردن کار برای بیکاران یا آشتی دادن مردم و طوایف و احزاب که در همه آن‌ها مردم و خداوند راضی هستند. امتحان هنگامی است که مجبور می‌شویم موضع‌گیری

۱. غرر العکم و درد الکله، ص ۳۰۰.

کنیم که رضای خدا را داشته باشد در حالی که مردم ما را سرزنش می‌کنند یا رضای مردم را جلب کرده و خدا را در نظر نگیریم.

باید توجه داشت رضای مردم دائم نیست و هیچ فایده‌ای در زمانی که لازم باشد، ندارد. رضای مردم در سختی‌های دنیا و آخرت به کمک آدمی نمی‌آید.

بنابراین، آنچه در دنیا و آخرت برای بشر مفید است، جلب رضای خداست که همیشگی بوده و لایزال است. انسان باید رضای خدا را جلب کرده و اهمیتی برای عدم رضای مردم قائل نباشد. این موضوع محور است و در حرکت امام حسین علی‌الله‌ی نیز حاکم بود.

در اینجا متوجه مسئولیت نخبه‌ها و روحانیان می‌شویم که می‌توانند نقشی اصلی در هدایت مردم و رفتار آن‌ها در جلب رضای خدا ایفا کنند. این مسئولیت مردم نیز هست که به دنبال رهبران و متفکران و نخبگانی باشند که مخلص و صادق بوده و برای منافع آن‌ها در دنیا و آخرت و دین مردم اهمیت قابل باشند. خصوصاً هنگامی که موضوع به جان و خون و اموال مردم بازمی‌گردد، موضوع مهم‌تر می‌شود. انسان می‌تواند مال خود را باخته یا در امتحان‌ها و بسیاری از امور سهل‌انگاری کرده و شکست بخورد ولی نمی‌تواند در جان خود و دیگری سهل‌انگاری کند. مسئولیت ما در قبال روحانیان بسیار بالاست.

۳. اصلاح‌الصّحّه

حمل کردن فعل برادر مسلمان بر صحّت، یکی از اساسی‌ترین اصول تهدیی و اجتماعی اسلام و بزرگ‌ترین راه برای ایجاد سعادت و خوش‌بختی برای هر جامعه بشری است.

پلیدی حسد، ایجاب می‌کند که انسان بر هر کس، سوء‌ظن بَرَد؛ در باره هیچ کس فضیلتی نشناسد و اصلاح‌الفساد را در باره هر کس به کار بَرَد.

اصالة الصَّحَّه و خوشبینی عملی، دوستی و صمیمیت را میان مسلمانان تضمین می‌کند و هم‌آهنگی را در میان شان برقرار می‌دارد.

۴. حرارت ایمان

به وسیلهٔ حرارت، همهٔ میکروب‌ها را می‌کشند. آنچه را می‌خواهند از آلودگی پاک کنند، در حرارت صد درجه قرار می‌دهند.

عرب می‌گوید:

آخرُ الدَّوَاءِ الْكَيْمُ؛^۱

آخرین دارو، داغ کردن است.

اگر داغی ایمان در قلبی راه یافت، به زودی چرک‌ها و زنگ‌هایش را می‌زداید و آن را پاکیزه می‌سازد.

ضعف ایمان از عوامل رشد حسد است و در برابر آن، شدت ایمان ریشهٔ حسد را می‌سوزاند و آن را خشک کرده، نابود می‌سازد.

۵. نصح و خیرخواهی

نقطهٔ مقابل حسد، «نصر» و خیرخواهی است، به این معنا که نه تنها انسان خواهان زوال نعمت از دیگران نباشد بلکه طالب بقای نعمت و افزون شدن آن برای همهٔ نیکان و پاکان گردد. به تعبیری دیگر، آنچه از خیر و خوبی و سعادت معنوی و مادی برای خویش می‌خواهد برای دیگران نیز بطلبد. این یکی از فضایل معروف است که در آیات قرآن و روایات اسلامی به آن اشاره شده است.

۱. این مثل برگرفته از روایت است که در *وسائل النبیعه*، ج ۲۵، ص ۲۲۶ زواره از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «طیبُ الْعَربِ فِي ثَلَاثَةِ شُرُطَةِ الْحَجَّامِ وَالْحَقْنَةِ وَآخِرِ الدَّوَاءِ الْكَيْمُ».

واژه «اصح» و «نصیحت» گرچه در زبان روزمره فارسی ما معمولاً به مفهوم اندرز به کار می‌رود در لغت عرب چنین نیست، بلکه مفهوم گسترده‌ای دارد.

«raghib» در کتاب مفردات می‌گوید: «اصح و نصیحت» هر کار و هر سخنی است که در آن مصلحت دیگری باشد و این واژه در اصل به معنای خلوص و اخلاص است. به همین دلیل عسل خالص را «نااصح» می‌گویند، کار خیاط را هم نصح می‌نامند بهدلیل اصلاح کردن پارچه‌ای که به او داده شده است و از آنجا که شخص خیرخواه از روی خلوص و اخلاص در اصلاح کار دیگران می‌کوشد، واژه نصح و نصیحت درباره او به کار می‌رود و اصولاً هر چیزی که خالص و صاف باشد، خواه در سخن یا عمل و در امور مادی یا معنوی، واژه نصح بر آن اطلاق می‌شود.

بنابراین، هنگامی که در بحث‌های اخلاقی سخن از نصیحت به میان می‌آید، مقصود ترک هر گونه حسد، کینه، بخل و خیانت است.

پیامبران الهی خیرخواهان امت‌ها بودند و یکی از صفات بارز آن‌ها همین موضوع بود.

قرآن مجید از زبان «نوح» شیخ الانبیا چنین نقل می‌کند که به قوم خود فرمود:

﴿أَبْلَغُكُمْ رِسَالاتِ رَبِّيْ وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱

رسالت‌های پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم و خیرخواهان هستم و از خداوند چیزهایی [از لطف و مرحمت و عنایت] می‌دانم که شما نمی‌دانید.

در اینجا بعد از مسئله ابلاغ رسالت سخن از نصح و خیرخواهی امت به میان آمده که نقطه مقابل حسد و بخل و خیانت است.

همین معنا با تفاوتی مختصر درباره پیامبر بزرگ خدا هود^{پیغمبر} آمده است آن‌جا که می‌گوید:

﴿أَبْلَغُكُمْ رِسَالاتِ رَبِّيْ وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ﴾^۱

رسالت‌های پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم و من خیرخواه امینی برای تان هستم.
و نیز همین معنا درباره حضرت صالح علیه السلام^۲ و حضرت شعیب علیه السلام^۳ وارد شده است.
بدیهی است خیرخواهی منحصر به این چهار بزرگوار نبوده بلکه همه انبیای الهی
و اولیای معصومین این ویژگی را داشتند و پیروان راستین آنان نیز باید خیرخواه
دیگران باشند، نه حسود و نه بخیل.

در حدیث پر معنایی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم^۴ نقل شده است: درباره مردی از طایفه انصار
شهادت داد که او از اهل بهشت است. هنگامی که در زندگی وی تحقیق کردند، عبادت
زیادی نیافتند. او شب هنگام به بستر استراحت می‌رفت، یاد خدا می‌کرد و سپس تا
هنگام نماز صبح می‌خوابید، مشاهده این وضع موجب سؤال از خودش شد. او در
جواب گفت:

ما هو إِلَّا مَاتَرُونَ غَيْرَ أَنِي لَا جُدُّ عَلَى أَحَدٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ فِي تَفْسِيْرِ غَشَاً وَ لَا حَسْداً
عَلَى خَيْرٍ أَعْطَاهُ اللَّهُ إِيمَانٌ^۵

وضع من همان است که دیدید، ولی به هیچ کس از مسلمانان که خدا نعمتی به او
بخشیده، در دل خود نه خیانتی می‌بینم و نه حسدی (بلکه خیرخواه همه هستم و از
نعمت‌های آن‌ها خوشحالم)!

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم^۶ فرمود:

إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ مَنْزَلَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْشَاهِمْ فِي أَرْضِهِ بِالنَّصِيبَةِ لِخَلْقِهِ^۷

۱. اعراف، آیه ۶۲

۲. همان، آیه ۷۹

۳. همان، آیه ۹۳

۴. محدثة الیمنی، ج ۵ ص ۲۲۵

۵. کافی، ج ۲، ص ۲۸، ح ۴ و ۵

والامقام ترین مردم در پیشگاه خداوند در قیامت کسی است که از همه بیشتر تلاش در خیرخواهی مردمان کرده است.

در روایت دیگری از همان حضرت ﷺ معيار خیرخواهی بیان شده و آن این است که از منافع دیگران به اندازه منافع خویش دفاع کند:

لینصح الرّجُلِ منکم أخاه كنصيحته لِنقِسِهٖ^۱

باید هر کدام از شما برای برادر مؤمن خود خیرخواه باشد، به همان اندازه که برای خویش خیرخواه است!

فصل دوم:

رابطه چشم ذخیره و قضا و قدر

مسئله قضا و قدر الهی، یکی از مسائل بسیار مهم و از اعتقادات اساسی تمام ادیان آسمانی به خصوص دین مقدس اسلام است^۱ که در افعال الهی مطرح می‌شود و گرفتار بدفهمی‌ها و کج‌نظری‌های فراوانی شده است. این بحث در صدر اسلام نیز در معرض شباهه‌های فراوان قرار گرفت؛ برخی آن را خوراکِ مسلکِ جبری خود قرار دادند و فرقه منحرفِ کلامی جبرگرایی را ابداع کردند و پاره‌ای از سیاست‌مداران، برای رسیدن به اهداف پلید خود با تفسیر غلطِ قضا و قدر، سیاست‌مداری و حکومت‌مداری نمودند و دسته دیگری که معتقد به وجود اختیار و اراده انسان بودند، دست از اعتقاد به قضا و قدر شستند، یا به تأویل‌های نادرست پرداختند.

مفهوم‌شناسی قضا و قدر

قضا در لغت به معنای: محکم کردن، تمام کردن، خاتمه دادن است^۲، و قدر و تقدیر به مفهوم بیان مقدار چیزی.^۳

۱. آموزش فلسفه، ج ۲، ص ۴۴۱.

۲. التهابه في غرب الحديث والآثر، ج ۴، ص ۷۸.

۳. المفردات في غرب القرآن، ص ۴۰۹.

«قضا» به معنای حکم و قطع و فیصله دادن است. قاضی را از این جهت قاضی می‌گویند که میان متخاصمین حکم می‌کند و به کار آن‌ها فیصله می‌دهد. «قدَر» به مفهوم اندازه و تعیین است. قضا و قَدَر در کاربرد شرعی آن؛ قضا یعنی حتمیت اشیا و حوادث^۱، آن‌جا که یک شئ حتماً موجود می‌شود و حادثه‌ای حتماً اتفاق می‌افتد. و هنگامی که خداوند فرمان چیزی را صادر کند، تنها می‌گوید: موجود باش، و آن، فوری موجود می‌شود: «وَإِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۲.

قدَر: یعنی خصوصیات و صفات یک شئ، یعنی این که شئ در چه زمان و مکان معینی و با چه کیفیات و خصوصیاتی رخ می‌دهد.^۳ قضا و قَدَر را می‌توان بر نظام علی و معلولی جهان منطبق کرد. قضا منطبق می‌شود بر وجویی که یک شئ (معلول) از ناحیه علت تامه‌اش به دست می‌آورد.^۴

پاسخ و دفع شبهه

اگر چشم‌زخم تأثیری داشته باشد پس باید معتقد باشیم که بر قضا و قَدَر سبقت دارد؟

پاسخ این شبهه را می‌توان چنین داد که اولاً: محال و ممتنع نیست که خداوند متعال برای یک نوع از مصلحت عادت را جاری بر صحت چشم‌زخم کرده باشد و بر همین مبنای نیز تمام مفسران اتفاق و عقلاً نیز تجویز نموده‌اند و مانعی هم ندارد و مانعی هم از آن نیست.

۱. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱ و انسان و سروش، ص ۳۸۱.

۲. بقره، آیه ۱۱۷.

۳. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱ و انسان و سروش، ص ۳۸۱.

۴. نهاية الحکم، ص ۳۷۵.

ثانیاً: وقتی خداوند می‌خواهد یک شیء موجود شود آن شیء حتماً موجود خواهد شد، لذا علت تامة آن را فراهم می‌کند تا آن شیء به عنوان معلول به مرحلة وجوب برسد. قدر منطبق می‌شود بر تک‌تک شرایط و عللی که باید در کنار هم جمع شوند تا علت تامة شنی شکل گیرد.

به بیان فلسفی، شیء ممکن‌الوجود نسبتش به وجود و عدم، مساوی است و برای اتصاف به وجود و عدم نیاز به علت دارد. علت خودش دو قسم است: علت تامة و علت ناقصه. علت تامة یعنی فراهم شدن مجموع شرایط برای تحقق معلول، با حصول علت تامة حتماً و ضرورتاً باید معلول تتحقق یابد. علت ناقصه یعنی فراهم شدن بخشی از شرایط لازم برای تتحقق معلول^۱. بنابراین، اگر علت ناقصه محقق شود، معلول محقق نمی‌شود. باید سایر شرایط هم فراهم شود.

از طرفی می‌توان گفت: هر شیء ممکن‌الوجودی که موجود است، از آن رو موجود است که علت تامه‌اش فراهم است و گفتهٔ وقتی علت تامة فراهم است، معلول باید موجود شود. یعنی چون به مرحلةٍ وجوب رسیده است، واجب است موجود شود^۲.

بچه‌ای که می‌خواهد به دنیا بیاید، اگر قضای الهی بر آن تعلق گرفته، آن بچه حتماً به دنیا می‌آید، اما این بچه چون موجودی است که در عالم ماده پا به عرصهٔ وجود می‌گذارد، باید شرایط زیادی دست به دست هم دهنده؛ پدر خاص، مادر خاص، زمان معین، مکان مشخص و... به این شرایط قدر الهی و به این که خداوند خواسته بچه از پدر و مادر معینی در زمان و مکان مخصوصی با شکل و شعایل خاصی متولد شود، تقدیر الهی گویند.

۱. نهاية المحكمة ص ۳۷۵.
۲. هدایة ص ۳۷۷.

پس قضا و قدر الهی چیزی بیرون از نظام علی و معلولی عالم نیست که این نظام خودش نیز به تدبیر الهی ایجاد شده است، خداوند قضا و قدر خود را از طریق علل و معالیلی که آفریده، جاری می‌کند.

انسان مثل سایر موجودات در عین حال که خودش معلول علل قبل از خود است، علت (ناقصه) برای سایر موجودات و حوادث عالم محسوب می‌گردد.

انسان موجودی است عاقل و صاحب اراده و اختیار. قضا و قدر خداوند به این تعلق گرفته که انسان با این خصوصیات موجود شود. بنابراین، خداوند خواسته است بعضی چیزها از طریق انسان و اختیار و اراده‌ای که به او داده تحقق پیدا کند، مثلاً از این که بشر توانسته رایانه بسازد می‌فهمیم قضا و قدر الهی به این مستنه تعلق گرفته است. خداوند خواسته که بشر با توجه به عقل و اراده و سایر تواناهايی که به او داده، رایانه بسازد. خدادست که همه اسباب و شرایط لازم از جمله انسان و تواناهايی او را برای به وجود آمدن رایانه فراهم کرد.

و می‌دانیم که در ازای توانایی‌هایی که به بشر داده از عقل و اراده و اختیار و ارسال و إِنْزَال كُتُب، وى را به تکالیف شرعی مکلف کرده است که در صورت تخلف از آن‌ها او را کیفر خواهد کرد. البته این تکالیف در حد توان بشر است و هرگز خارج از قدرت او نیست.

﴿لَا يَكْلُفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا أَكْسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا أَكْسَبَتْ رَبُّنَا لَا تُؤَاخِذُنَا
إِنَّ نَسِينَا أَوْ أَخْطَلُنَا رَبُّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِضْرَأً كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا
رَبُّنَا وَلَا تُحَمِّلُنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَأَعْفُ عَنَّا وَأَغْفِرْ لَنَا وَأَزْحَفْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا
فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾؛^۱

خداوند هیچ کس را، جز به اندازه توانایی‌اش، تکلیف نمی‌کند. [انسان،] هر کار

[نیکی] را انجام دهد، برای خود انجام داده و هر کار [بندی] کند، به زیان خود کرده است. [مؤمنان می‌گویند:] پروردگار! اگر ما فراموش یا خطأ کردیم، ما را مجازه مکن! پروردگار! تکلیف سنگینی بر ما قرار مده، آن چنان‌که [بر اثر گناه و طغیان،] بر کسانی که پیش از ما بودند، قرار دادی! پروردگار! آنچه طاقت تحمل آن را نداریم، بر ما مقرر مدار! و آثار گناه را از ما بشوی! ما را ببخش و در رحمت خود قرار ده! تو مولا و سرپرست مایی، پس ما را بر جمعیت کافران پیروز گردان.

یکی از تکالیف بشر حفظ تن و جان خودش است، لذا در آن‌جا که سایر تکالیف شرعی به جسم و جان او ضرر بزند، آن تکالیف برداشته می‌شود، مثل روزه. قرآن می‌گوید:

﴿وَلَا تُلْقُوا يَأْنِيْكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَخْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱

خود را به دست خود، به هلاکت نیفکنیدا و نیکی کنیدا که خداوند، نیکوکاران را دوست می‌دارد.

تأثیر چشم زخم نیز تابع علت و معلول است که خداوند در چشم بعضی انسان‌ها قرار داده که در شرایط خاص از آن اشعه‌ای خارج می‌شود و بر چشم خورده تأثیر می‌گذارد.

فصل سوم:

رابطه چشم ذخم با سحر

سحر: در لغت به معانی متعددی آمده که مهم‌ترین آن‌ها عبارت است از: خُدّعه، حیله، نیرنگ، خیالات بدون حقیقت؛ همانند شعبدہ و تردستی.^۱ از نظر اصطلاحی: سحر، سخن و نوشته یا رقیه و تعویذی است که به وسیله آن به مسحور اضرار^۲ وارد می‌شود. یا ملکه نفسانی است که ساحر را قادر می‌سازد تا با ابزارهای مخفی، کار خارق‌العاده‌ای انجام دهد.^۳ سحر نوعی اعمال خارق‌العاده است که آثاری از خود در وجود انسان‌ها به جا می‌گذارد و گاهی یک نوع چشم‌بندی و تردستی است، و گاه تنها جنبه روانی و خیالی دارد.^۴ الوسی در تفسیر خود می‌نویسد: مراد از سحر چیزی است که انسان با کمک شیاطین عملی خارق‌العاده انجام دهد و فقط کسی می‌تواند این کار را بکند که مثل شیاطین خبیث باشد.^۵

۱. المفردات فی غرب القرآن، ص ۲۳۱ و قاموس فزان، ج ۳، ص ۲۷۳.

۲. اضرار: زیان رساندن.

۳. مصطلحات الفقه، ص ۲۲۹.

۴. تفسیر نبوه، ج ۱، ص ۲۷۸.

۵. دوچ معانی فی تفسیر القرآن العظيم، ج ۱، ص ۳۳۸.

علامه مجلسی رهنما می‌گوید: سحر عملی پنهانی است، چون عامل مؤثر در آن معلوم نیست و عمل کردهش به این صورت است که اشیا و افراد را در جلوی چشم دیگران تغییر می‌دهد، ولی حقیقت آن را نمی‌تواند تغییر دهد و موجب حب و بغض و مرض و امثال آن می‌شود.^۱

توانایی‌های انسان

انسان‌ها به طور طبیعی توانایی اعمالی را دارند که از آن به سحر و جادو یاد می‌شود. برخی این توانمندی را به شکل اعتدالی زیست محیطی و وراثتی به ارث می‌برند و در کودکی و خردسالی می‌توانند از آن بهره گیرند. بعضی دیگر نیز با آموزش و پرورش نفس خویش می‌توانند آن را فعلیت بخشیده و در فراماده و فراتطیعت یا ماده و طبیعت با این توانایی فرامادی خویش تصرف نمایند. در حقیقت این توانایی با توجه به اسباب مختلف، مانند آموزش و پرورش و قدرت و توانایی ذاتی روحی شخص متفاوت است و درجاتی متنوع دارد. از این رو برخی می‌توانند در رفتار و کردار دیگری تاثیرگذار باشند و دل و قلب کسی را به سوی خویش یا دیگری متایل سازند و یا زمینه انزجار و بیزاری را فراهم آورند.

قرآن نیز در آیاتی متعدد به موضوع جادوگری پرداخته است^۲. جادوگری به مفهوم واقعی آن به معنای تصرف خارق العاده و بیرون از دایرة امور طبیعی است. انسان به جهت خلیفة الله بودن و تعلیم اسمایی، توانمندی‌ها و ظرفیت‌های بسیاری دارد که فراتر از هر موجودی است. قرآن درباره تعلیم و آموزش همه نام‌های الهی به انسان می‌فرماید:

۱. بحد الاتود، ج ۰، عص ۳.

۲. بقره، آیه ۲۰؛ اعراف، آیه ۱۱۲؛ یونس، آیه ۷۹ - ۸۱؛ طه، آیه ۳؛ انبیاء، آیه ۳؛ شعراء، آیه ۴۹؛ ص، آیه ۴؛ و....

**﴿وَعَلِمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ قَالَ أَنْبِئُنِي بِاسْمَهُ
هُنُّ لَاءٌ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾؛^۱**

سپس علم اسماء [علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات] را همگی به آدم آموخت. سپس آن‌ها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر راست می‌گویید، اسمای این‌ها را به من خبر دهید.

آیه مذکور دلالت می‌کند که انسان از نظر ماهیت و ذات، آفریده‌ای است که همه صفات و اسمایی را که خداوند به او تعلیم داده، دارد. این ظرفیت و توانمندی شامل امور عادی و غیرعادی می‌شود.

از آن دسته توانمندی‌ها می‌توان به خلاقیت و آفریدگاری و ریویت طولی اشاره کرد. یکی از این توانمندی‌ها و ظرفیت‌ها که به تعلیم و جعل اسمایی در ذات و ماهیت انسان سرهشته و به ودیعت نهاده شده، تصرفات فرامادی و فرافیزیکی و قوانین طبیعی است. این دسته از ظرفیت‌ها و توانمندی‌ها به یقین فراتر از توانمندی‌های هر آفریده دیگر از جنیان و فرشتگان است تا بتواند به عنوان خلافت الهی آنان را مدیریت و تدبیر و ریویت نماید و هر یک را به کمال لایق و شایسته‌شان برساند. از این رو همه فرشتگان و جنیان در برابر انسان، سجده کرده و فرمانبرداری وی را پذیرفته‌اند تا تحت مدیریت او به کمال خویش دست یابند.

**﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ
يُقْسِدُ فِيهَا وَيَسْقِكُ أَلْدَمَاءَ وَنَخْنُ نُسَبِّحُ بِهَمْدِكَ وَنَتَدْسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا
لَا تَعْلَمُونَ﴾؛^۲**

و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه‌ای می‌آفرینم، گفتند: آیا کسی را می‌آفرینی که در آنجا فساد کند و خون‌ها بریزد، و حال آن‌که ما به ستایش

۱. بقره، آیه ۳۱.

۲. همان، آیه ۳۰.

تسوییح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم؟ گفت: من آن دانم که شما نمی‌دانید.

مقام خلافت همان‌گونه که از نام آن پیداست، تمام نمی‌شود مگر به این‌که خلیفه نمایش‌گر مستخلف باشد، و تمام شئون وجودی و آثار و احکام و تدابیر او را حکایت کند، البته آن شئون و آثار و احکام و تدابیری که برای تأمین آن‌ها جانشین برای خود معین کرده است.^۱

خدای سبحان که مستخلف این خلیفه است، در وجودش مسمای به اسماء حستا، و متصف به صفات علیایی از صفات جمال و جلال است، و در ذاتش منه از هر نقصی، و در فعلش مقدس از هر شر و فسادی است.

به هر حال طبیعت و ذات انسان دارای ظرفیت و توانمندی‌های بسیاری می‌باشد که یکی از آن‌ها تصرف در فراماده و ایجاد امور خارق‌العاده و فراتطبیعی و فیزیکی است. البته چنان‌که بیان شد، برخی به جهت شرایط اعتدالی زیست‌محیطی و وراثتی در کودکی نیز ممکن است به این ظرفیت و توانمندی به شکل فعلیت ضعیف دست‌یابند یا با آموزش خود را به این فعلیت برسانند. این توانمندی انسان مانند بسیاری دیگر از توانمندی‌ها به صورت قوه و توانایی در ذات وی وجود دارد و می‌توان در یک فرآیند تعلیمی و تربیتی و آموزشی و پرورشی به فعلیت رساند و از آن بهره برد.

ابزارهای سحر و جادو و روش‌های آن نیز به نسبت توانایی شخصی متفاوت و متعدد است. از این‌رو بعضی فقط در روح و روان و برخی در جسم تصرف می‌کنند یا این‌که گروهی تنها از راه چشم و برخی دیگر از راه دست و یا ابزارهای دیگر می‌توانند تصرف نمایند.

یکی از معروف‌ترین نوع جادوگری و تصرف‌ها، تصرف از راه چشم است که در

اصطلاح فارسی از آن به چشم زخم یاد می‌شود و دارندگان چنین توانایی را برخی
بدیمن و شوم چشم می‌شمارند.

اقسام سِحر

از آن جا که علامه مجلسی چشم‌زخم را از اقسام سِحر می‌داند، ضرورت دارد
برای تبیین موضوع، ابتدا اقسام سِحر از منظر شیخ انصاری بررسی گردد. ایشان انواع
سِحر را چنین برمی‌شمارد:

۱. سِحر منجمان که از طریق نجوم در صدد پیش‌گویی حوادث عالم برمی‌آیند یا
توسط علم نجوم طلسم می‌کنند. (البته اطلاق نام «سِحر» به پیش‌گویی مسامحه به نظر
می‌رسد).
۲. افرادی دارای نفوس قوی که می‌توانند دیگران را سِحر کنند. بعضی با
ریاضت‌های غیر شرعی چنان قدرت روحی می‌یابند که به صرف اراده خود می‌توانند
کارهای خارق العاده انجام دهند؛ مثل بازداشت قطار از حرکت.
۳. «کهانت» سِحر به کمک اجنه و با تسخیر جن است.^۱ احضار اجنه برای کسی
مقدور است که اوراد خاصی را که شامل قسم دادن و صدا زدن آنها با اسم است،
بداند و آنها را مکرر بخوانند تا مجبور شوند در محلی که شخص احضارکننده
می‌خواهد حاضر شوند.
۴. شعبده که عبارت است از حرکات سریعی که بیننده خیال می‌کند شعبده باز
افعال عجیبی را انجام می‌دهد، در حالی که با سرعت دست، از خطای چشم بیننده
استفاده می‌کند.

۱. اجنه موجودات لطیفی هستند که روی گره زمین زندگی می‌کنند. آنان روح مجرد نیستند، بلکه چون لطافت
خاصی دارند، می‌توانند خود را به هر شکلی درآورند.

۵. جلب قلوب مردم با عوام فریبی.
۶. سخن چینی.
۷. اعمال عجیب که از ساختن آلات مکانیکی بر اساس حساب هندسی درست می‌شود؛ مثل مجسمه رقصان.
۸. خواص عجیب بعضی مواد شیمیایی و ادویه یا تدخین بعضی گیاهان، مثل حشیش که موجب زوال عقل می‌شود یا خوردن بعضی غذاها که موجب فرح یا حزن بی‌دلیل می‌گردد.

شیخ انصاری پس از ذکر این اقسام به نقل از بحدالاًتُواد می‌گوید: روشن است که قسم چهارم تا هشتم سِحر اصطلاحی نیست، بلکه اگر به آن‌ها «سِحر» گفته شود، از باب مسامحه و مجاز است.^۱

چشم‌زخم از مصادیق سحر

علامه مجلسی، چشم‌زخم را نیز جزو جادو می‌شمارد و در استدلال بر این مطلب می‌گوید: هنگامی که چیزی در نظر انسان خوب جلوه کند حواس او در آن چیز متمرکز می‌شود و این از قدرت روحی شخص است که در اشیا یا اشخاص تأثیر می‌کند.^۲

ایشان در بخش دیگری می‌نویسد: انسان‌ها در این قدرت روحی متفاوت هستند؛ آن‌ها که قدرت روحی بالاتری دارند با دیدن چیزی که توجه آن‌ها را به خود جلب می‌کند، به خصوص بیشتر دیدنی‌ها، روحش در آن چیز اثر می‌گذارد و بر اثر خباثت باطنی که برخی دارند ضرری بر آن وارد می‌کنند. پس تأثیر متعلق به روح فرد است؛

۱. الصکابه ص ۳۳ و بحدالاًتُواد، ج ۰ عص ۴.

۲. بحدالاًتُواد، ج ۰ عص ۱۰.

«همان‌گونه که مرتاض با صرف اراده می‌تواند وسیله‌ای را از حرکت باز بدارد». این‌گونه اشخاص نیز با دیدن چیزی و جلب شدن توجهشان به آن می‌توانند در آن تأثیر بگذارند.^۱

بر این اساس، می‌توان چشم زخم را جزو قسم دوم (تأثیر نفس ساحر در مسحور) دانست. چنان که گفته شد یکی از اقسام سحر و جادو، تصرفات چشم است که اگر به‌گونه آسیب‌زا و زیان‌بار باشد، از آن به چشم زخم یاد می‌شود.

حقیقت فال‌گیری (طالع‌بینی)، شعبده (چشم‌بندی)

فال‌گیری نوعی تخیله روانی و عاطفی است برای کسانی که نیازمند به هم‌زبان و همدلی برای بیان برخی مسائل خود دارند، اما نمی‌توانند آن‌ها را به زیان بیاورند. در واقع نوعی تبیین کارکرد ارتباطی فال‌گیری است یا نوعی سرگرمی و پر کردن اوقات فراغت است، زیرا فال‌گیر از طریق پیش‌گویی‌های هیجان‌انگیز تولید نوعی احساس هیجان در فرد می‌کند.

فال را به دو نوع، نیک و بد تقسیم کرده‌اند که در اسلام از فال بد یا همان «تطییر» یا «طیره» بسیار مذمت شده است. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند:

لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَطَيَّرَ أَوْ تُطَيَّرَ لَهُ^۲

از مانیست کسی که فال بد بزند یا برایش فال بد زده شود (به فال بد دیگران نسبت به خود، اعتقاد داشته باشد).

ولی از فال نیک یا «تفائل» مذمت نشده است. آورده‌اند که رسول خدا ﷺ فرمود:

۱. همان، ص ۳۴.

۲. حکت نامه پامبر اعظم، ج ۱۴، ص ۳۱۳.

يَعْمَ الشَّيْءُ الْقَالُ، الْكَلِمَةُ الْحَسَنَةُ يَسْمَعُهَا أَحَدُكُمْ؛^۱

چه خوب چیزی است فال خوب زدن؛ سخن نیکی که فردی از شما آن را می‌شنود. برای آن‌ها که به فال رومی‌آورند، فال‌گیری نوع تفنن و لذت‌بردن است. بخشی از این لذت در نتیجه ارضا و پاسخ‌گویی حسن کنجکاوی و به خصوص کنجکاوی درباره آینده افراد پر می‌شود. همه انسان‌ها در طول تاریخ این حسن را داشته‌اند که می‌خواستند از آینده مطلع بشوند. البته برای کسانی که نسبت به آینده احساس عدم امنیت می‌کنند، دانستن این‌که چه اتفاقی برای آن‌ها ممکن است رخداد، لذت بخش یا آرام‌بخش‌تر است، اما برای کسانی که احساس بدی به آینده ندارند نیز وقوف به آینده لذت‌بخش و هیجان‌آفرین است.

به طور کلی فال‌گیری را می‌توان به مثابه افیون برای جامعه امروز دانست که افراد از طریق آن فرصت می‌یابند تا به نحوی پاره‌ای از مشکلات، رنج‌ها یا دردهای خود را فراموش کنند. درست همان‌گونه که عده‌ای الكل یا مواد مخدّر مصرف می‌کنند یا به کارهای دارای خطر و مخاطره جسمی یا اجتماعی دست می‌زنند تا به‌گونه‌ای از برخی مسائلی که ممکن است آن‌ها را رنج دهد به نحو کاذب خود را رها سازند، مراجعته به فال‌بینی را نیز می‌توان نوعی «افیون فرهنگی» دانست که عملاً جوامع آن را پذیرفته‌اند.

فال بینی، از نظر روان‌شناسی و دو نکته آن

۱. احساس نیاز به اطلاع از پشت پرده؛ پشت پرده زمان یا مکان! به ویژه برای کسانی که «حال» مطمئن ندارند، و گذشته‌هاشان بالاید و آراملش لازم سپری نشده است، می‌خواهند بدانند فردا چه می‌شود؟ شغل همسر، فرزند، یا موقعیت

اجتماعی شان چگونه خواهد بود؟ نیاز به آرامش که فقط در سایه ابهام و اجمالی از آینده میسور است.

۲. انسانی که فال می‌بیند، یعنی به فال بین مراجعه می‌کند، تلویحاً پذیرفته که اطلاع از پس پرده زمان و مکان برای برخی ممکن است، و نه تنها ممکن، بلکه واقعیتی است که اتفاق نیز می‌افتد. هر یک از انواع فال‌بین‌ها، از ابزاری استفاده می‌کند، اما گاه ابزار ملموس و محسوس است، مانند قهوه یا کتاب حافظ یا کف دست و قیافه، و گاه نامحسوس، ولی قابل شناخت اعتباری، مانند ایام و شهور، متولد کدام روز از کدام ماه هستید؟ و در کدام سال متولد شده‌اید؟ سال مار؟ نهنگ؟ سگ، یا موش؟ شما در این زمینه به من اطلاعاتی بدھید تا من بگویم: شما که هستید، چه هستید، و رشد و ترقی تان در چه کاری است، خطرها برای تان در کدام سال عمر و در چه کارهایی است؟

انسان، موجودی فقیر و نیازمند

انسان موجودی نیازمند و وابسته است. قرآن از این نیاز شدید و وابستگی انسان به «فقر» تعبیر می‌کند. در نگرش قرآنی این فقر و نیاز به طور طبیعی به خدایی است که آفریدگار و پروردگارش است. از این رو می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَتَتُمُ الْفُقَرَاءِ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾^۱

ای مردم! شما [همگی] نیازمند به خدایید. تنها خداوند است که بی‌نیاز و شایسته هرگونه حمد و ستایش است.

برخی بزرگان چون صدرالمتألهین^۲ از این فقر و نیاز بشر به سوی خدا، به فقر ذاتی و فقر امکانی تعبیر کرده‌اند. به این معنا که انسان در ذات خویش نیازمند به خدایی است که وی را پدید می‌آورد و نگاه می‌دارد.

۱. فاطر، آیه ۱۵.

۲. اسود الحکم، ص ۸۰

بنابراین، هم در ایجاد و هم در بقا نیازمند خداست. قرآن برای بیان مفهوم نیاز به خداوند در بقا به پرندگانی اشاره می‌کند که در آسمان پرواز می‌کنند و می‌فرماید: خداست که آنان را در حالت پرواز حفظ می‌کند. این بدان معناست که انسان موجودی به طور کامل وابسته و نیازمند است به گونه‌ای که نادیده شدن وی از سوی خدا به معنای نابودی اوست. از این رو آدمی بلکه همه هستی هر دم از هست او هستی می‌برند و قطع هرگونه ارتباط با خداوند به عنوان مبدأ وجود و بقا، به معنای فنا و نیستی است.

این نیاز و فقر ذاتی بشر به خدا موجب می‌شود وی هرگز احساس امنیت نکند و همواره دلواپس اموری باشد. هر دم خود را در معرض خطر نیستی می‌بیند و ناتوانی اش را به چشم می‌نگرد، لذا بر آینده خویش ترسان است.

سوءاستفاده ابليس از ضعف انسان

این وابستگی و فقر و نیاز است که انسان را به سوی هرکس و هرچیزی که گمان می‌برد او را نگاه می‌دارد یا به استقلال نسبی می‌رساند، چنگ می‌زند. شیطان با بهره‌گیری از این ضعف و سستی و نیاز شدید بشر به استقلال نسبی و نوعی امنیت و آرامش به بقای خویش، توانست حضرت آدم را بفریبد و او را مثل دست‌یابی به کمالی که بتواند در زمین به آسودگی خلافت نماید ناچار به هبوط (فروض آمدن) پیش از موعد کرد.

ابليس با استفاده از نیاز طبیعی انسان به آرامش و امنیت بقایی و استقلالی، نزد حضرت آدم عليه السلام رفت و بنابر گزارش قرآن گاهی به وی گفت:

﴿ مَا نَهَاكُمَا رَيْكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكِينِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ ﴾^۱

خداوند شما را از این درخت پرهیز نداد مگر برای این که شما پادشاه یا جاودانه شوید.

و زمانی دیگر به او خطاب کرد:

﴿ هَلْ أَدْكُنَ عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَا يَتَلَقَّ ﴾^۱

آیا تو را به درختی راهنمایی نکنم که درخت جاویدانگی است یا پادشاه و ملکی که پایانی ندارد و رنگ کهنه‌گی به خود نگیرد؟

این گزارش‌ها نشان می‌دهد علت فریب و نیرنگ خوردن حضرت آدم علیه السلام شناخت ابلیس از نیاز انسان بوده است.

قرآن در آیات بسیاری به این مسئله توجه می‌دهد که دشمن همواره از نقاط ضعف انسان به وی نزدیک می‌شود و می‌کوشد تا او را بفریبد. از این رو انسان می‌باشد هوشیار و بیدار باشد و نگذارد دشمن از ضعف او آگاه شود یا پس از آگاهی، از آن نقاط سست و ضعف بهره گیرد و بروی چیره گردد.

بر این اساس راه کار قرآن برای رهایی از این مشکل یا مشکلاتی از این قبیل آن است که به جای هر کس دیگری، بهتر آن است که به خدا پناه ببرد و او را مرجع امور و منبع نیاز خود بداند و از تمسک و توسل به غیر پرهیز کند؛ زیرا او خدایی است که انسان را آفریده و تنها اوست که به حکم پروردگاری اش می‌تواند وی را در کنف حمایت خویش گیرد و نیازهایش را به طور واقعی و درست برآورده سازد. بازگشت به خدا و توکل و توسل به او به معنای بازگشت به همان ذاتی است که انسان به طور ذاتی به وی نیاز دارد.

با این همه انسان‌ها به جهاتی از بازگشت به خدا پرهیز می‌کنند و به عوامل و امور دیگر تمسک می‌جوینند تا نیازهای روحی و روانی خود را برآورده سازند. یکی از

بی راهه‌هایی که آدمی به عنوان راه کاری برای بروز رفت از مشکل فقر ذاتی و نیاز

خویش بدان سوگراش می‌یابد، بی راهه شوم دانستن چیزی یا تطییر است.

بارها پیش آمد که برخی انسان‌ها برای رهایی از مشکل یا بلایی به تفأل و تطییر

تمسک جسته‌اند و کوشیده‌اند نیاز روحی و روانی خویش را این‌گونه برآورده

سازند.

گزارش‌های قرآنی روشن می‌سازد که این روش از گذشته‌های بسیار دور مورد

توجه بشر بوده و همواره انسان هرگاه با مشکل و بلایی روبرو می‌شده به این شیوه

تمسک می‌جسته است.

برای تبیین مسئله فال بد زدن و تطییر، مراجعه به آموزه‌های وحیانی قرآن امری

ضرورت دارد تا به روشنی دانسته شود که نگرش قرآن به آن چگونه است و قرآن

چه ارزیابی یا واکنشی به آن داشته و یا چه جای‌گزینی را برای آن معرفی

می‌کند.

تطییر و بدیمن انگاری در قرآن

در قرآن واژه فال به کار نرفته، ولی واژه تطییر که همین معنا را به شکلی دیگر

بازمی‌گوید، استعمال شده است.

تطییر در اصل به مفهوم فال‌زنی به پرنده است، زیرا این اصطلاح از واژه طیر

(پرنده) گرفته شده است. افزایش کاربرد این اصطلاح در روش‌های دیگر به غیر از

تفائل‌زنی به پرندهان موجب شده تا این واژه در هرگونه فال‌زنی به کار رود. به عبارت

دیگر، هر نوع نسبت بد دادن به کسی یا چیزی و یا شوم و بدیمن دانستن آن را تطییر

می‌گویند. به نظر می‌رسد در کاربردهای قرآنی، این اصطلاح، اختصاصی به فال‌زنی

به پرندهان نداشته بلکه در هرگونه تفائل و فال‌زنی به کار رفته است. البته بیشترین

کاربرد تطییر به معنای فال‌زنی به امور ناخوش‌آیند و شوم می‌باشد و در کاربردهای قرآن به این

معنا توجه شده است. در حقیقت تطییر به معنای فال بد زدن است.^۱ البته در کاربردهای کنونی، تطییر را به فال بد زدن و تفال را برای اموری اعم از آن به کار می‌گیرند و جنبه مثبت و سازنده آن در تفال و فال زدن بیشتر مورد توجه و تأکید است.

پیشینه تطییر و شوم انگاری

قرآن گزارشی از تطییر زدن در اقوام پیشین را به دست می‌دهد. از امت‌های گذشته که خداوند از آنان یاد می‌کند و به روش‌های آن‌ها برای برخورد با بلایا و مشکلات شدید اشاره می‌کند، قوم ثمود است. آن‌ها پس از برخورد با مسئله دعوت صالح ﷺ مبنی بر ایمان به پروردگار، از آن سرباز زدند و او را عامل تششت (پراکندگی) در جامعه دانستند و از این که آن‌ها را به عذاب و بلا تهدید می‌کند به ستوه آمدند و در واکنش به اعمال و گفتار صالح، مسئله تطییر را به کار گرفتند. از نظر قوم ثمود، صالح ﷺ و پیروانش، انسان‌هایی بدین من بودند، از این‌رو به وجود آنان تطییر زدند و وجودشان را بدین من شمردند.^۲

از دیگر اقوامی که به تطییر معتقد بوده و فال بد می‌زدند و قرآن از آنان یاد می‌کند، فرعون و قوم وی بودند. آن‌ها بر این باور بودند که همه بلایا و سختی‌هایی که مردم مصر دچار آن می‌شوند از وجود نامبارک موسی ﷺ و پیروان وی است.^۳ از نظر آنان افرادی چون موسی ﷺ که جامعه مصری را دچار قحطی، ناراحتی‌های فراوان و

۱. المفردات فی غرب القرآن، ص ۵۲۸، ذیل واژه طبیر.

۲. نمل، آیه ۴۷-۴۵: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَيْنَا إِنْ شَاءُوا أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ إِذَا هُمْ قَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ * قَالَ يَا قَوْمَ لَمْ تَسْتَفِلُونَ بِالشَّيْءِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا شَشَّافُرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ شُرَحُونَ * قَالُوا أَطْئِرُنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ شُكْشُونَ».

۳. اعراف، آیه ۱۳۱.

بلایای مختلف کرده، موجودی بدیمن و شوم است.^۱

قرآن گزارش می‌کند که قوم انطاکیه نیز نسبت به پیامبران چنین واکنشی نشان دادند و وجود آنان را بدیمن دانسته و تطییر زدند.^۲

در عصر پیامبر نیز از سوی برخی مسلمانان سست ایمان این شیوه اتخاذ شد و آنان وجود رسول خدا^{علیهم السلام} را بدیمن دانسته و تطییر زدند.^۳

نادرستی بدیمن‌انگاری

قرآن این شیوه را تحلیل و نقد کرده و آن را امری دور از واقعیت و حقیقت ارزیابی می‌کند. از نظر قرآن، انسان به جای آن که دیگران را شوم و بدیمن دانسته یا تطییر به وجود کسی بزند و بلایا و مشکلات را به دوش او اندازد بهتر است به شناخت درست از هستی و عوامل مؤثر در آن بپردازد. قرآن خداوند را منشأ اصلی تأثیرگذار در همه هستی می‌داند به گونه‌ای که هیچ امری بیرون از اراده و مشیت او صورت نمی‌گیرد. بر پایه تصویر «الأمر بين الأمرين» همه چیز در حوزه‌ای قرار می‌گیرد که خداوند به عنوان منشأ در یک سوی آن و انسان یا عوامل دیگر در سوی دیگر قرار می‌گیرد، اعمال و رفتار انسانی به عنوان عامل مؤثر مهم در تغییر جامعه و حتی طبیعت و محیط‌زیست انسان شمرده می‌شود.

۱. (فَإِذَا جَاءَهُمُ الْعَسْتَهُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَطْبِئُرُوا بِهُوَسِنَ وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ).

۲. پس، آیه ۱۳ - ۱۸: (وَأَخْرَبْتُ لَهُمْ مُّثْلًا أَضْحَابَ التَّزِيَّةِ إِذْ جَاءَهَا التَّزِيلُونَ * ... قَالُوا إِنَّا شَطَّيْرَنَا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَتَزْجَمَشُكُمْ وَلَيَمْسَكُنُكُمْ مِّنَ عَذَابِ أَلِيمٍ * قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَتَنْدِنُ ذُكْرَنَا بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّشْرِقُونَ).

۳. نساء، آیه ۷۸ - ۷۹: (أَيُّنَا تَكُونُوا يَذْرِكُمُ الْعَذَثُ وَلَوْ كَنْتُمْ فِي بَرْوَجِ شَيْءَةٍ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ حَسَنَةٌ يَتُولَّوْهُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَتُولَّوْهُ مِنْ عِنْدِكَ فَلْكُلُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَا لَهُؤُلَاءِ أَقْزَمٌ لَا يَكَادُونَ يُلْقَاهُنَّ حَدِيدًا).

بر اساس این تصویر خداوند نزول عذاب و بدبختی را بر قوم ثمود یا فرعونیان و یا انطاکیان به سبب رفتار و اعمال خودشان برمی‌شمارد و به شکل سرزنش‌آمیزی نزول عذاب الهی را تطییر واقعی می‌داند.^{۲۰ و ۲۱}

در حقیقت قرآن با نادرست دانستن تطییر و بدیمن انگاری به این مسئله اشاره می‌کند که اگر می‌باشد تطییر زده شود، به وجود خود و اعمال و رفتار نادرست خویش تطییر می‌زندند که عامل بدبختی و عذاب‌های الهی شده است.

قرآن با رد مسئله تطییر به شخص و پرواز پرنده یا مانند آن می‌کوشد تصویری درست از عوامل تأثیرگذار به دست دهد و امور خرافی را از جامعه انسانی بزداید. از این‌رو سرنوشت انسان‌ها را بسته به اعمال و رفتار خودشان می‌داند و تطییر زدن به سایر انسان‌ها و پرندگان یا امور دیگر را الغو و بیهوده برمی‌شمارد و از آنان می‌خواهد به جای این که دیگری را متهم سازند، به بازسازی رفتار و کردار خویش اقدام کنند.^{۲۲ و ۲۳}

۱. اعراف، آیه ۱۳۷: «وَأَوْزَّنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَحْشِفُونَ تِشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارَهَا الَّتِي يَارَكُنَا فِيهَا وَتَمَثُّلُ كَلْمَةً رَبِّكَ الْحَسْنَى عَلَى تَبَّى إِسْرَائِيلَ يَمَا صَبَرُوا وَذَمَّنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِيْزِعُونَ وَقَوْمَهُ وَمَا كَانُوا يَفْرُشُونَ».

۲. نمل، آیه ۴۵-۴۷: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ إِنْ شَمْوَةٍ أَخَافِمَ صَالِحَاتِهِ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ إِنَّا هُمْ فِيْقَانٍ يَخْتَصِّمُونَ • قَالَ يَا قَوْمَ لَمْ تَشْغِلُونَ بِالشَّبَّيْةِ قَبْلَ الْعَسْتَةِ لَوْلَا تَشْغِلُونَ اللَّهَ لَعْلَكُمْ تُرْخَمُونَ • قَالُوا أَطْئِزُنَا بِكَ وَبَيْنَ مَعْنَكَ قَالَ طَبِّرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ شَتَّرُونَ».

۳. پس، آیه ۱۸-۱۹: «قَالُوا إِنَا شَطَّيْزُنَا بِكُمْ لَيْنَ لَمْ تَتَنَاهُ لِتَزْجِيْشُكُمْ وَلَيْمَشُكُمْ مِنَا عَذَابٌ أَلِيمٌ • قَالُوا طَبِّرُكُمْ مَعْكُمْ أَئِنَّ ذَكْرَنَمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُشْرِفُونَ».

۴. نساء، آیه ۷۸-۷۹: «أَبْيَسَا تَكُونُوا يَدْرِكُمُ التَّوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ شَيْدَةٍ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكُمْ قُلْ كُلُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَسَالَ مُؤْلَأُ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَقْهَمُونَ حَدِيبَاً • مَا أَصَابَكُمْ مِنْ حَسَنَةٍ فَمَنِ اللَّهُ وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمَنِ تَسْلِكُ وَأَزْسَلَنَا لِلنَّاسِ رَسُولاً وَكَفَنِ بِاللَّهِ شَهِيداً».

۵. نک: نمل، آیه ۴۵-۴۷ و پس، آیه ۱۸-۱۹: «قَالُوا إِنَا شَطَّيْزُنَا بِكُمْ لَيْنَ لَمْ تَتَنَاهُ لِتَزْجِيْشُكُمْ وَلَيْمَشُكُمْ مِنَا عَذَابٌ أَلِيمٌ • قَالُوا طَبِّرُكُمْ مَعْكُمْ أَئِنَّ ذَكْرَنَمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُشْرِفُونَ».

عوامل تطییر

قرآن با اشاره به اسبابی که موجب شده یا می‌شود جامعه بالفرازی اقدام به تطییر کنندگی کوشد تا نشان دهد این عوامل بیشتر، برخاسته از امور و باورهای غلط و رفتارهای نادرست است. از جمله عللی که سبب می‌گردد انسان تطییر یا فال بد و بدیمن انگاری کند، رفتار اسراف‌آمیز و زیاده‌روی‌های خود مردم و جامعه است، چنان که اسراف مردم انطاکیه موجب شد تا کمبودها و نقص‌ها را به وجود پیامبران نسبت بدهند. از این رو به جای شناسایی علل بحران‌ها و مشکلات، در پی راه حلی دم‌دستی برآمده و تطییر را ابزاری برای گریز از تحقیق و تبیین مسئله جستند.^۱

وجود بلایا و آزمایش‌های الهی و اموری از این قبیل نیز مردمان را به سوی جست‌وجوی عامل یا عوامل سوق می‌دهد. فقط ساده‌دلان و انسان‌هایی که شناخت درستی از علل و عوامل اصلی ندارند، به تطییر به عنوان راه حل مسئله تکیه می‌کنند.

نگاه ساده‌دلان به تطییر

به سخن دیگر، انسان‌ها هرگاه علل و عوامل اصلی را درک نکنند یا نخواهند درک کنند، به تطییر به عنوان عامل مشکلات و بلایا توسل می‌جویند و با این کار به جای حل مسئله، روی آن را با تطییر و خرافاتی از این دست می‌پوشانند.

در حقیقت جهل از حقیقت و واقعیت‌های تأثیرگذار بر هستی عاملی می‌شود که تطییر به عنوان راه کار و تبیین‌گر مطرح شود.^{۲ و ۳}

۱. پس، آیه ۱۸ - ۱۹. این آیات را همراه با ترجمه در مباحث پیشین خواندیم.

۲. اعراف، آیه ۱۳۱: «فَإِذَا جَاءَهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَطْبَئِرُوا بِسُوءِنَّ وَمَنْ سَعَ أَلا إِنْسَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلِكِنْ أَكْتَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ».

۳. نساء، آیه ۷۸ - ۷۹: «أَيُّنَا تَكُونُوا يَذْرِكُمُ الْعُزُولُ وَلَوْ كَتَمْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ حَسَنَةٌ يَثُولُوا هَذِهِ مِنْ

غفلت از توحید و تأثیرگذاری خداوند بر هستی^۱ و فریب‌خوردن مردم از گروهی^۲ از دیگر عواملی است که انسان را به سوی تطییر سوق می‌دهد تا تطییر را به عنوان تبیین‌کننده مسائل درنظر گیرد.

در این راه شیطان به عنوان دشمن اصلی می‌کوشد تا نقش خداوند و عواملی چون رفتار انسان را کم‌رنگ کند، از این رو مردمان را به تطییر سوق می‌دهد و با گمراه کردن آنان نمی‌گذارد تا تبیین درستی از هستی و مسائل و مشکلات خود داشته باشند.^۳ به هر حال تطییر و فال بد زدن و شوم دانستن چیزی یا کسی، از نظر قرآن امری نادرست و ناپسند است و نمی‌توان امور هستی را با تطییر تبیین کرد.^۴

ابزار فال‌بینی

فال‌بینی اغلب با اشیا و چیزهایی مانند چای، قهوه، صدف، دود سیگار، دود عود، شمع، تسبیح، انگشت، ورق، ورق تاروت (ورق‌های نقاشی شده) و چیزهایی که همیشه و همه جا در دسترس هستند، انجام می‌شود.

اگرچه محتوای گفته‌های فال‌بینان فاقد قابلیت تبیین علمی و عقلانی است، اما شاید بتوان مهم‌ترین تمهید فال‌بینان برای تولید لذت و هیجان در مشتریان خود، القای نوعی حسّ امیدواری و تولید «نیروی مثبت» از طریق بیان مطالب شادی‌آور در آن‌هاست. برای این منظور، اگرچه ممکن است درباره وجود دشمن یا چشم بد برای

﴿عِنْدَ اللَّهِ وَإِنْ تُصِنُّهُمْ سَيِّئَةً يَتُوَلُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكُمْ قُلْ كُلُّ مِنْ عِنْدَ اللَّهِ قَالِ هُوَ أَكْمَلُ الْقَزْمِ لَا يَكَادُونَ يَتَقَهَّرُونَ حَدِيقَةً﴾
﴿مَا أَصَابَكُمْ مِنْ حَسَنَةٍ فَإِنَّ اللَّهَ وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ سَيِّئَةٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَفِيلٌ وَأَزْسَلَنَا لِلنَّاسِ رَسُولاً وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً﴾.

۱. پس، آیه ۱۳ - ۱۹.

۲. نمل، آیه ۴۵ - ۴۷.

۳. همان، آیه ۴۷.

۴. نساء، آیه ۷۸؛ اعراف، آیه ۱۳۱ و پس، آیه ۱۸ - ۱۹.

مشتری سخن بگویند، یا هشدار دهنده که خطری زندگی وی را تهدید می‌کند، در نهایت به گونه‌ای مسائل را بیان می‌کنند که مشتری با احساس امیدواری و شور و نشاط از نزدِ فالبین خارج می‌شود. فالبینان با «ستایش کردن» مشتری از طریق بیان و انتساب^۱ صفات خوب اخلاقی، مانند این‌که شما قلب پاکی دارید و فرد درستکار و صادقی هستید، بدِ کسی را نمی‌خواهید، اهل گذشت و فداکاری هستید، محبت می‌کنید و تشنه محبت‌اید، خداوند شمارا خیلی دوست دارد و... ضمن جلب توجه و تحکیم حس اعتماد مشتری نسبت به خود، در او نوعی حس خودستایی ایجاد می‌کنند و از این راه دل مشتری را به دست می‌آورند. به علاوه، فالبینان با راه حل‌ها و هشدارهایی که به مشتری می‌دهند، در او نوعی خوش‌بینی و امید نسبت به حل مسائل زندگی اش را پدید می‌آورند. تمام این هیجان‌ها و لذت‌ها، باعث سرگرم شدن و تفریح او می‌شود.

شعبده یا چشم‌بندي

گاهی تأثیر در قوای متختله (خيال شده) و دارنده اين تأثير، اراده و توجه خود را به قوای متختله معطوف می‌دارد و به نوع خاصی در آن‌ها به تصرف می‌پردازد و انواع خیال‌ها و تصورهای صوری را که قصد می‌کند و در آن‌ها تلقین می‌نماید، سپس آن خیالات را به قوهٔ نفس خویش که در بدن تأثیرگذار است، به دستگاه حس بینندگان پایین می‌آورد، چنان‌که آنان می‌پندازند در عالم واقع اشیایی می‌بینند، در صورتی که هیچ چیز در آنجا یافت نمی‌شود. این‌گونه رفتارها را شعوذه یا شعبده (چشم‌بندي) می‌نامند. ابوعلی‌جاحظ می‌گوید: مسیلمة کذاب قبل از ادعای پیامبری، میان بازارهای عرب و عجم نظیر بازار ابله و بقه و انبار و حیره آمد و شد می‌کرد و انواع نیرنگ‌ها، حیله‌سازی‌ها، کارهای افسون‌گران و ستاره‌شناسان را فرامی‌گرفت. پیش از آن هم

۱. انتساب: نسبت دادن.

کارهای فالگیران و پیشگویان را که با استفاده از حرکات پرندگان مطالبی می‌گفتند، به خوبی آموخته بود. او نخست روی تخم مرغ، سرکه بسیار تنده و تیزی می‌ریخت و آنرا نرم و ملایم می‌ساخت، به طوری که به شکل صمغ^۱ کشیده می‌گردید؛ سپس آن را وارد شیشه‌ای که سرش از تخم مرغ بسیار کوچک‌تر بود می‌کرد و به حال خود می‌گذاشت و صمغ به صورت بیضی و شکل نخستین خود بر می‌گشت و آنرا به آعراب بادیه‌نشین نشان می‌داد و آنان را گمراه می‌ساخت. او پرچم‌هایی از کاغذ و به شکل بادبادک کودکان می‌ساخت و به آن زنگوله‌هایی کوچک می‌بست و شب‌ها هنگامی که وزش باد شدت می‌یافتد آن‌ها را در آسمان رها می‌کرد و می‌گفت: این‌ها فرشتگان و آوای شان است که بر من نازل می‌شوند. بال‌های بزرگ پرندگان را به خود می‌بست و اندکی پرواز می‌کرد و اعراب را گمراه می‌ساخت.^۲

بسیاری از علمای دین، شعبدہ را جزو سحر می‌دانند. این در حالی است که شعبدہ سبب خارق‌العاده‌ای ندارد، اما آنان معتقد‌ند که نوعی چشم‌بندی است.

شیخ انصاری پس از ذکر این اقسام به نقل از بحدال‌آنوار می‌گوید: روشن است که شعبدہ، سحر اصطلاحی نیست، بلکه اگر به آن «سحر» گفته شود، از باب مسامحه^۳ و مجاز است.^۴

تأثیر سحر

مرحوم مجلسی^۵ می‌نویسد: بر حسب اقسام گوناگون سحر، چگونگی تأثیر آن نیز فرق می‌کند. پس آن قسم که از قبیل شعبدہ است کیفیتش نیز روشن است؛ با

۱. صمغ: شیرهای که از تنہ درخت تراوش کند؛ به پارسی «زد» و به هندی «گوند» گویند.

۲. جلوه تاریخ در شرح نهج‌البلاغة ابن ابی‌الحدید، ج ۸، ص ۱۵۳.

۳. مسامحه، آسان گرفتن، سهل‌انگاری.

۴. الحکایه، ص ۳۳ و بحدال‌آنوار، ج ۰، ع ۰، ص ۴.

حرکات سریع دست از خطای دید دیگران استفاده می‌کنند و طرف مقابل، مثلاً آتشی را که دور می‌چرخد، به دایره‌ای آتشین می‌بینند.^۱ اما این‌که به وسیله جادو حب و بعض یا غم و ناراحتی در قلب کسی پدید باید، ظاهر این است که خداوند همان‌گونه که در ادویه خواص دارویی قرار داده، در اعمال ساحر یا اورادش نیز این خاصیت را نهاده است؛ همانند مستی در شراب یا تدخین^۲ در حشیش که زایل‌کننده عقل است یا این‌که اجنه و شیاطینی که توسط ساحر استخدام^۳ می‌شوند موجب حب و بعض می‌گردند. اما این‌که بعضی ادعای می‌کنند ساحر توسط سحر باران نازل می‌کند یا ابرها را جمع می‌نماید. مجلسی می‌گوید: ما این را قبول نداریم که چنین چیزی ممکن باشد تا بتوان به واسطه جادو در عالم بالا تصرف نمود و خبر موافق در این باره به ما نرسیده است.^۴ حُسن ختم بحث سحر، حدیث معتبری از امام صادق^{علیه السلام} در کتاب احتجاج طبری است که می‌فرماید: زندیق^۵ مصری در آثنای بحثی طولانی با امام صادق^{علیه السلام}، از ایشان پرسید: اصل جادو چیست و چگونه جادوگر می‌تواند کارهایی عجیب و غریب انجام دهد؟ امام فرمود: سحر بر چند وجه است: یک نوع آن به منزله پژشکی است؛ یعنی همان‌گونه که پزشکان برای هر بیماری راه علاجی می‌یابند، جادوگران نیز برای از بین بردن هر صحبتی، راهی و برای رفع هر عافیتی، روشی می‌جوینند.

نوع دوم شعبدۀ سرعت دست و اعمال فوق عادت است و نوع سوم آن‌که شیاطین را به خدمت می‌گیرند.

۱. بحد الالوان، ج ۰، عص ۴.

۲. تَدْخِين: دود کردن.

۳. استخدام: به خدمت گرفتن.

۴. بحد الالوان، ج ۰، عص ۴.

۵. زندیق: کافر، بی‌دین، آن‌که تظاهر به ایمان کند، ولی در باطن کافر باشد.

فصل چهارم:

رابطه چشم ذخم با خرافات

مفهوم خرافه

ارائه تعریفی واحد از خرافات غیرممکن است. در اینجا فقط برای تقریب ذهن به مفهوم کلی خرافات اکتفا می‌شود.

خرافه: واژه‌ای عربی و در اصل به معنای «میوه چیزه شده» است. می‌گویند: خرافه نام مردی از قبیله عذرہ بود که کلام باطل، بیهوده، پریشان و افسانه بسیار می‌گفت و اصطلاحاً به اعتقاد بی‌اساسی گویند که با عقل و منطق و علم و واقعیت سازگاری نداشته باشد.^۱

علامه طباطبائی می‌گوید: اعتقاد به آنچه به حقیقت آن علم نداریم و نمی‌دانیم خیر است یا شر، جزء خرافات است.^۲

برخی نیز گویند: خرافه عبارت است از: قصه‌ها و حکایات بیهوده و مجموعه باورها و رفتارهایی که فاقد مستندات قابل قبول دینی باشند که در تمام ادیان آسمانی آفت محسوب می‌شود.^۳ قرآن کریم، از خرافات به «اساطیر» تعبیر کرده است. «اساطیر» به

۱. دائرة المعارف نجع، ج ۷، ص ۱۰۷.

۲. العیزان في تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۲۲.

۳. قاموس الكتاب المقدس، ص ۳۴۱.

معنای «اباطیل» و سخنان بیهوده‌ای است که هیچ پایه و اساسی ندارند و مراد از «اساطیر»^۱ نوشت‌های باطل، حکایت‌های دروغ و افسانه‌های بی‌اساس می‌باشد.^۲ برای نمونه: زدن به چوب، نحس دانستن عدد سیزده، صبر پس از عطسه، دل‌بستن به کارگشایی جادو و جنبل (شامل فال‌گیری و طالع‌بینی، احضار روح و سحر و جادو)، اعتماد به دعاوی خاص، فال‌گرفتن (اعم از کف‌خوانی، طالع‌بینی، فال قهوه و...)، مهره مار.

خرافات در بخشی از باورهای عامیانه مردم هر کشور جای داشته و دارای کارکردایی است و بر پژوهش‌گران است که جنبه‌های منفی و مثبت و کارآمد آن‌ها در یک فرهنگ خاص را بررسی کنند.

مثالاً چینی‌ها درباره جارو به انواع و اقسام خرافات معتقدند، استفاده از جارو تا سه روز بعد از سال نو شگون^۳ دارد! در انگلیس نعل اسب را خوش‌بیمن می‌دانند ولی نباید وارونه آویز شود، چون از بخت نیک خالی می‌شود! در روسیه شکستن بشقاب را به فال نیک می‌گیرند و در پایان هر دست‌آورده مهم گروهی، به اتفاق به بشقاب‌شکنی می‌پردازنند! و اعتقاد کشورهای مختلف به انواع حیوانات، پرندگان و... که در آرم و نشان‌های ملی هم ظهر و بروز دارد.

علل پیدایی و روآوری به خرافه

بررسی‌ها نشان می‌دهد عوامل پیدایی و روی‌آوردن انسان به خرافه متعدد^۴ و مختلف است که برای اختصار تنها به چهار نمونه آن اشاره می‌شود.

۱. اساطیر از ریشه «سطر» و جمع الجموع است و «اساطیر» به جمع اسطوره است. المفردات فی غرب القرآن، ص ۲۳۷.

۲. قاموس فرآند، ج ۳، ص ۲۶۶.

۳. شگون، فال نیک.

۴. متعدد: بسیار، متضاد «معدود».

۱. افراط و تغیریط معرفتی

انسان ابتدایی به حکم زندگی ناگزیر از آن است که نمونه‌های هستی را بشناسد و حوادث عالم را برای خود تبیین یا معنا کند. از این‌رو عملاً و نظرآ به تلاش می‌پردازد، اما چون تجربه کافی ندارد و نمی‌تواند با مشاهده و آزمایش بسیاری از اشیای امور پیرامون خویش را بشناسد، به ناچار برای فرونشاندن بی‌تكلیفی خویش به خیال پناه می‌برد و با تخیل ابتدایی اش هستی را تعیین می‌کند و به این طریق پاسخ‌هایی برای برخی مسائل بی‌شمار زندگی می‌یابد و موافق آن‌ها برای تسلط بر حوادث پیرامونش دست به فعالیت‌هایی می‌زند.

صدها سال قبل از میلاد حضرت عیسیٰ^{عَلَيْهِ السَّلَامُ} از یکسو سوفسطائیان^۱ منکر واقعیت عالم هستی شدند، در مقابل اندیش‌مندانی مانند سقراط و افلاطون و ارسطو کوشیدند تا جامعه را از بی‌راهه‌ها و کج‌راهه‌های هولناک سفسطه‌گران و سوفیسم برهانند. اینان نه تنها به اثبات واقعیت هستی پرداختند، که در صدد توجه مردم به مراتب بالاتر معرفتی بودند. آنان عالم ماوراء‌الطبیعه و حاکمت نظام علت و معلول را در گستره‌ای فراتر از نظام حاکم بر عالم ماده و طبیعت معرفی نمودند، همان کاری که پیامبران الهی نیز در پی انجام آن بودند. اما برخی افراد راه افراط پیش گرفتند و خرافات بسیاری را در نتیجه گرایش‌ها و باورهای ناصحیح از عالم ماوراء‌الطبیعه به وجود آوردند. در مجموع باید گفت غیرقابل دسترس بودن و حسن نشدن واقعیت ماوراء‌الطبیعه یا به تعبیری دانش محدود و ناقص انسانی مبدأ و اساس خرافات و موهمات فراوانی شده است.

۱. سوفسطائی: آن که بدیهیات و محسوسات را انکار کند و قابل اعتماد نداند.

۲. ضعف رویکرد علمی

انسان برای شناخت جهان از راه‌هایی گوناگون بهره برده است؛ مذهب، هنر، ادبیات، تاریخ و فلسفه هریک نمایان‌گر بخشی از تلاش انسان برای درک خود و جهان پرامون خویش است. در این میان سهم علوم تجربی در افزایش درک انسان از جهان و بالا بردن توان او در بهره‌برداری از امکانات بالقوه آن بسیار چشم‌گیر است. بشر دیروز که فکر و استدلال او به اندازه کافی رشد نکرده بود برای یافتن پاسخ پرسش‌های خود به خرافات روی می‌آورد و با گرایش به خرافات پاسخی برای وحشت خویش یافته و خود را خشنود می‌ساخت، به این منظور او به «خدای سرسبزی» روی می‌آورد یا درد و بیماری را نتیجه و کارکرد ارواح شیطانی می‌دانست و سلامت را نتیجه مبارزه پیروزمندانه نیروهای خیر با نیروهای خبیث و شیطانی تلقی می‌کرد.

عصر ظهور اسلام و نزول قرآن نیز هنگامی بود که جامعه آن روز سخت اسیر موهومات^۱ و خرافات بود؛ یعنی مردم معتقد به عقاید و کارهایی بودند که هیچ اصل و اساس صحیحی نداشت.^۲

قرآن انسان را به پیروی از عقل و دانش و برهان فرامی‌خواند، و از اوهام و خرافات و عقاید بی‌اصل و اساس بر حذر می‌دارد.

﴿... وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَتَبْغُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَنْهَى اللَّهُ عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَتَّقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾؛^۳

و هنگامی که به آن‌ها گفته شود: «از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید!» می‌گویند:

۱. موهوم: به وهم و خیال درک شده.

۲. «کور کردن شتران»، نمونه‌ای از معتقدات خرافی عرب جاهلی بود، که در فصل چهارم بیان شد.

۳. بقره، آیه ۱۷۰.

«نه، ما از آنچه پدران خود را برابر آن یافتیم، پیروی می‌نماییم.» آیا اگر پدران آنان، چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافتند باز از آن‌ها پیروی خواهند کرد؟ خداوند سبحان درباره کسانی که از عادات و خرافات باطل نیاکانشان تبعیت می‌کردند و به سخنان پیامبر توجه نمی‌کردند، می‌فرماید:

﴿صُمُّ بُكْمٌ عَمَّ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۱

کرو لال و نایینا هستند؛ از این‌رو چیزی نمی‌فهمند.

آنچه در آیات مذکور قابل توجه است این‌که قرآن این باورها را تنها به این دلیل که از پدران آن‌ها برای شان به میراث مانده نقد و نفی نمی‌کند، بلکه آن دسته از باورهایی را که پدرانشان بدون خردورزی داشته و به ارث نهاده‌اند نقد می‌کند.

۳. تأمین پشتیبان‌هایی در خارج از وجود خویش

انسان برای فایق‌آمدن بر مشکلات، اضطراب‌ها و نگرانی‌های خویش همواره در جست‌وجوی پشتیبان و حمایت‌گر بوده است. مسئله‌ای که هر یک از ادبیان بزرگ آسمانی نیز به نحو اساسی به آن پرداخته اما گاهی و شاید در بسیاری موارد قدرت نهفته در موارد مورد اتكای بشر یا واهی بوده، و یا به طور مشخص شیاطین در پس آن قرار داشته‌اند. ولی به هر حال برای بشری که پناه می‌خواسته، شادی‌بخش و امید‌آفرین بوده و نیاز او را در تجربه‌های روزانه و تاریخی خویش تا حدودی برطرف ساخته است.

۴. خواست اربابان فرهنگ و سیاست

از آنجا که اغلب سیاست‌مداران و بعض‌ا رهبران فرهنگی جوامع، به پدیده

خرافات نگاه ابزاری دارند، آنرا در جهت مقاصد خویش به کار می‌گیرند. آنان در بسیاری موارد نسبت به درستی و نادرستی یا حق و باطل بودن باورها، اعتقادات و رفتارها، بی‌طرف هستند و فقط مقتضای مصالح و منافع خویش را پی‌می‌جویند.

ممکن است خرافه‌ای را ترویج و متقابلاً خرافه‌ای دیگر را تهدید نمایند. بدینختانه اخلاق و تعهدات انسانی کمترین نقش را نزد آنان دارد، لذا وقتی توسل به خرافه‌ای می‌تواند به روایی تصمیم یا تأیید اقدامی بینجامد، از به کارگیری آن خودداری نمی‌کنند، البته متناسب با نوع بهره‌مندی حکومت‌ها و قدرت‌ها از خصوصیت‌های استبدادی، دموکراتیک یا مذهبی آشکال متفاوتی از خرافات تجربه می‌شود. برای نمونه در هند سرمشق توسعه طبقاتی بر پایه تقدیر فقر برای توده مردم کاملاً با پذیرش عمومی همراه می‌گردد یا در عصر خلیفه‌گری اسلامی مکتب جبر^۱ رواج می‌یابد و.... میزان آغشتگی یا تنزه^۲ سیاست و فرهنگ از خرافه، به شکل مستقیم به فرهنگ حکومت شوندگان، وضعیت اقتصادی جامعه، میزان توسعه یافتنگی اجتماعی و ملاحظات و متغيرهای بنیادین حکومت‌گران مربوط می‌شود.

نتیجه آنکه، انسان برای پاسخ به نیازهای خویش، قدرت و استعداد خرافه‌سازی دارد و به نسبت و متناسب با شرایط اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی خویش نوعی از خرافات را تجربه می‌نماید. میزان تجربه فوق بستگی مستقیم به قدرت یا ضعف فکری و دینی دارد، لذا هم در جوامع سنتی و هم در جوامع مدرن، با پدیده خرافه‌گرایی روبه رو هستیم، اما با ماهیت و انواع متفاوت آن.

ریشه‌های اجتماعی و روان‌شناختی خرافه

انسان ابتدایی به حکم زندگی ناگزیر است نمونه‌های هستی را بشناسد و حوادث

۱. مذهب جبریان، که گویند: بندگان در تمام کارها مجبورند و اختیاری ندارند.

۲. تنزه: دور شدن.

عالَم را برای خود تبیین یا معنا کند، از این رو عملاً و نظرآ به تلاش می‌برد ازد، اما چون تجربه کافی ندارد و نمی‌تواند با مشاهده و آزمایش بسیاری از اشیا امور اطراف خود را بشناسد، به ناچار برای فرونشاندن بی‌تكلیفی خود به خیال پناه می‌برد و با تخیل ابتدایی خود هستی را تعیین می‌کند و به این طریق پاسخ‌هایی برای برخی مسائل بی‌شمار زندگی می‌یابد و موافق آن‌ها برای تسلط بر حوادث پیرامون خود دست به فعالیت‌هایی می‌زند.

خرافه‌پرستی در واقع هم‌زمان با شروع شناخت بشر از خویش آغاز شد و انسان در صدد برآمد به مدد و سایلی به حوادث آینده وقوف^۱ یابد و از اتفاق‌های ناخوش آیند جلوگیری به عمل آورد تا بدین‌گونه بر ترس‌هاییش فایق شده، به نوعی احساس امنیت کند.

مطالعات اجتماعی بر روی انسان نشان می‌دهد رفتار اجتماعی از دیدِ تحلیلی، رفتاری خلق‌الساعه و انفرادی نیست که بتوان آن را به صورت پدیده‌ای مجزا و مُنفک از گذشته مطالعه کرد، بلکه باید آن را به شکل پدیده‌های به هم پیوسته اجتماعی وارسید. برخورد تحلیلی با رفتار اجتماعی بیان‌گر این معناست که عمل اجتماعی عملی است ساخت یافته که در طی زمان در یک نظام روابط متقابل شکل گرفته است. تولد، رشد و مرگ هر یک پدیده اجتماعی هم پیوند با پدیده‌های دیگر اجتماعی است و عمل کرد یک نظام اجتماعی از دست به دست دادن هزاران پدیده کسب می‌شود.

بررسی زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی بروز خرافات نشان می‌دهد برخلاف تصور رایج، خرافات به هیچ وجه چیزی غیرطبیعی و عجیب نبوده است، بلکه با شیوه‌های بنیادین اندیشیدن و احساس کردن و به طور کلی با نحوه پاسخ‌دهی انسان‌ها در برابر محیط پیوندی تنگاتنگ داشته است.

۱. وقوف: آگاهی.

برخی خرافه‌ها احتمالاً در گذشته، بخشی از نظام گستردۀ تری از اندیشه‌ها و باورها را تشکیل می‌داده‌اند، اما در حال حاضر عناصری مجزا و منفرد هستند که از راه سنت به ما رسیده و هنوز هم توان خود را حفظ کرده‌اند؛ مانند خوش‌شانسی، بدشانسی، آینه شکستن، نعل اسب، آب پشت سرِ مسافر ریختن، طلس‌ها^۱ و... در واقع می‌توان گفت: قسمت اعظم خرافات جنبهٔ فردی نداشته، بلکه از طریق اجتماعی و به عنوان میراث اجتماعی به افراد رسیده است. این خرافات به همان صورت حاضر و آماده معمولاً مورد قبول واقع شده و می‌شوند، بی‌آن‌که مشاهداتی در کار بوده باشد. بشر قبیله‌ای چون نمی‌توانست بین قوانین طبیعی و قوانین اجتماعی که ناشی از عمل کرد زندگی اجتماعی انسان‌هاست تفاوتی قائل شود، قوانین اجتماعی را نیز لایتغیر فرض می‌کرد. در نتیجه از ابزارهای دعا، نفرین، جادو و... برای مهار امور اجتماعی جاری سود می‌برد.

در واقع می‌توان چنین استنباط کرد که وقتی امکان کنترل محیط کمتر می‌شود، گرایش به خرافات افزایش می‌یابد. بنابراین، بشر قبیله‌ای برای راهنمایی خود در موضوع اعتقادات به عقل اتکا نمی‌کند، ولی به واسطهٔ میل و احتیاجی که به دانستن علیّت وجود اشیا دارد، به قلب، احساسات و قوّة تصور خویش پناهنه می‌شود.

به طور کلی از دیدگاه اجتماعی خرافه یک پدیدهٔ روحی و اجتماعی است که از هزاران سال پیش تاکنون در ذهن بشر چنان نفوذ کرده که طرز تفکر او را تحت تأثیر سلطه خود درآورده است، به طوری که با غریزهٔ او عجین شده و عقل و استدلال نیز قادر نیست در همه موارد بر غریزه تحت تسلط خرافات پیروز شود. از این رو فرهنگ خرافات با جهل و توجیه غیر عقلانی از عمل کردهای بشر همراه می‌گردد.

سحر و جادو نیز در این زمینه شکل می‌گیرد؛ در واقع اعتقاد به این مسئله است که

۱. طلس: نوشته، یا نقشی که جادوگران و رملان درست کنند و اثرها از آن جویند.

از راهی غیرعقلانی به کمک نیروهای مرموز بر روابط ضرور پدیده‌ها تأثیر گذاشته شود و آن‌ها را به سود یا زیان جریانی به کار اندازد.

منظور از غیرعقلانی بودن در واقع نوعی برداشت انسان‌ها از تدبیر مسائل اجتماعی نسبت به پدیده‌های طبیعی است که براساس منطق و محاسبات و دریافتِ واقعی روابط پدیده‌های قابل پیش‌بینی بنا نشده و در نتیجه قانون‌مند، تجربه‌پذیر و قابل اصلاح نیست.

در چنین جامعه‌ای مناسبات اجتماعی معمولاً براساس مشیت نیرویی غیرقابل محاسبه شکل می‌یابد. به دلیل همین نگرش نجوم و خرافات بسیار گسترده می‌شود و شکل ساختاری به خود می‌گیرد. پر واضح است که کاربرد اجتماعی آن نیز این است که رنج فکر کردن و شکل تحلیل عقلانی در امور روزمره را از دوش انسان بردارد. هنگامی که عقل و خرد نیز به خواب خرگوشی رفت و شومی جهل دامان انسان را گرفت، دیو و غول و موجودات عجیب و غریب زاده می‌شوند و در خانه وجود بشر جای می‌گیرند. این چنین اندیشیدنی بی‌گمان یک عمل نادانسته روانی است که چون آدمی از درمان دردها عاجز می‌ماند به تسلای خود می‌پردازد و گذران بودن همه چیز را دست‌آویز تسکین خویش می‌سازد که «این نیز بگذرد» در چنین شرایطی انسان‌ها در هر امری فقط به وضع آنی آن توجه می‌کنند و آینده را به دست حادثه می‌سپارند. با «هرچه پیش آید» می‌سازند و به آنچه می‌گذرد، نمی‌اندیشند. به همین جهت خرافه‌پرستی که البته در دوره‌های مختلف تاریخی در ایران کم و بیش رواج داشته در آدوار^۱ سیاه اجتماعی و سیاسی از جمله دورهٔ غلبهٔ اقوام [بیگانه] وقتی جامعه دست‌خوش اضطراب، درماندگی و نومیدی بوده و راهی برای گریز یا بهروزی نمی‌یافته، شدت می‌گرفته است.

۱. آدوار: زمان‌ها.

خطر خرافه‌گرایی این است که موجب بی‌اختیاری انسان می‌شود، چراکه یک انسان سنتی همواره خود را به تقدیر^۱ وابسته می‌داند و گمان می‌کند سرنوشت بشر از پیش طراحی شده است. در این خصوص «ریچارد هوگارت» می‌گوید: دنیای تجربه بسیاری از انسان‌ها با مقام جزئیات آن تابع نقشه مشخصی است. برخی افراد با وجود آن که به خرافات می‌خندند و خود را از داشتن چنین عقایدی مبزا^۲ می‌دانند. به طور کلی به راهی می‌روند که در همان نقشه مشخص شده است. آنان همان ترجیع‌بندی‌های سابق را تکرار می‌کنند و همان ممنوعیت‌ها و رخصت‌ها را هم چنان پاک می‌دارند. بررسی زمینه‌های روان‌شناختی خرافات، رفتار انسان همیشه انسان‌ها را در تعجب فروبرده است. گاه خود ما نیز از داشتن برخی تمایلات یا بعضی افکار و اعتقادت یا حتی استفاده از یک کلمه نابه جا به جای یک کلمه مناسب در تعجب فرمی‌رویم.

بخشن عظیمی از قلمرو فرهنگ عامه اختصاص به اعتقادات و باورها دارد که برخی از آن‌ها جنبه منطقه‌ای و برخی دیگر جنبه ملی یا بین‌المللی دارد. به عنوان مثال سرعت تغییرناپذیر، سرنوشت، ذات، بدشانسی، چشم‌زمزم، نحوست^۳ عدد سیزده و... عقایدی هستند که در سطح گسترده‌ای در اغلب جوامع بشری حضور دارند. در واقع آرای شکل گرفته‌ای هستند که نسل به نسل منتقل شده و در مَعْبَر زمان و مکان تغییر یافته، دچار حذف و اضافاتی شده‌اند. افراد معمولاً به یک نسبت به همه آن‌ها معتقد نیستند، این اعتقادات از وابستگی کامل تا بی‌اعتقادی کامل به اندیشه‌ها متغیر است. برخی آنان را خرافه می‌دانند و گروهی دیگر سخت بدان پای‌بندند.

مطالعات روان‌شناختی خرافات نشان می‌دهد معمولاً در موقع حساس و لحظه‌هایی که عدم اعتماد و اطمینان به آینده وجود دارد، خرافات زاده می‌شود و

۱. تقدیر: آنچه در ازل گذشته و مقدر شده است.

۲. مبزا: پاک و مenze.

۳. نحوست: شرمی و نامبارکی.

رویارویی با مسانلی همچون: تولد، مرگ، مرض، قحطی و فقر و حوادث طبیعی شاید هایی از این قبیل که همیشه برای بشر منبع اضطراب بودند و احساس شکست و ترس و خشم به دنبال داشته‌اند و چون هیچ کدام از این‌ها را آدمی زاد نمی‌توانست از راه علم و منطق توجیه کند، به خرافات و اعتقادات رو آورده تا از اضطراب و تشویش درونی رها شده، تسکین خاطر یابد.

همان‌گونه که «دیوید هیوم» مدت‌ها پیش بیان کرده: تمایل به خرافات را هرگز نمی‌توان از بین برد، چون نکته متناقض این جاست که خرافات بخش جدایی‌ناپذیر آن دسته از سازِکارهای سازگاری انسان است که بدون آن‌ها آدمی قادر به ادامه حیات نیست. خرافات ممکن است این نقش مثبت را نیز داشته باشد که لاقل نوعی احساس تسلط در شخص بیافریند. این احساس تسلط هر چند خیالی باشد، باز هم ممکن است واقعاً کمک کند که یک پارچگی شخصیت فرد حفظ شود.^۱ از طرفی هرگاه خرافات یکی از هنجارهای اجتماعی را که برای گروهی از آدمیان سودمند است تأکید کند ارزشی مثبتی از لحاظ ادامه حیات خواهد یافت و به عبارتی تقویت می‌شود و سرعت اشاعه آن دو چندان می‌گردد.

در این خصوص پاره‌ای از صاحب‌نظران و دانشمندان علوم اجتماعی نظریات مختلفی ارائه کرده‌اند که هر کدام از منظری خاصی به پدیده خرافات نگریسته و سعی در تبیین علی آن نموده‌اند. به عنوان مثال مطابق نظریه یادگیری اجتماعی، علت رفتارها و اندیشه‌های خرافی، فرهنگ حاکم بر جامعه است که بانفوذ اثر بر فرد نسل‌ها را متأثر می‌سازد. بدین ترتیب برخی خصایص فرهنگی و عادات اجتماعی به عنوان متغیرهای محیطی که رنگ و بوی خرافی دارند، افکار و اندیشه‌ها و تصورات خرافی را در فرد ایجاد می‌کنند و فرد بعداً به عنوان یک عامل مثبت خرافه در محیط

۱. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه منهد.

بر افراد اثر می‌گذارد.

نظریه همزنگی اجتماعی ریشه خرافات را در اعمال فشارهایی می‌داند که از جانب گروه یا اجتماع به فرد یا اشخاص وارد می‌آید و افراد خود را ملزم می‌دانند تا در رفتار و عقاید خود تغییراتی ایجاد کنند و خود را با جمع همزنگ سازند.

در روایات آمده است که: پیامبر اکرم ﷺ اشیا و ایام را به فال نیک می‌گرفت، اما هیچ‌گاه فال بد نمی‌زد. به بیان دیگر، می‌توان گفت: باورها چیزهایی نیستند که فقط درون کاسه سر آدمی قرار دارند بلکه نیروهایی هستند که رفتارهای ما را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهند؛ مثلاً اگر تعداد درخور توجهی از مردم ایمان داشته باشند که چهارشنبه آخر هر ماه روز نحسی است، همین اعتقاد ممکن است در آن روز به خصوص در رفتار آنان اثر گذارد و آن‌ها را مردتر، حساس‌تر و مضطرب‌تر سازد. در نتیجه ممکن است این روحیات باعث بروز تصادم‌های بیشتر رانندگی در آن روز گردد، در حالی که بالا رفتن میزان تصادم‌های رانندگی در این روز در واقع پی‌آمدی‌ای چنین عقیده‌ای است. چنین فرایند علت و معلولی را در روان‌شناسی اصطلاحاً پیش‌گویی خودکام بخش گویند.

گذری بر نگرش ادیان الهی به خرافه

الف - فکاه تورات به خرافات

خرافات از نظر کتاب‌های عهد قدیم (تودات و کتاب‌های ملحق به آن) نیز ناروا و ناپسند بوده و به شدت محکوم است، و به تمام کسانی که خود را درگیر چنین کارهایی می‌کنند هشدار می‌دهد که داوری هولناکی در انتظار آن‌هاست، زیرا در تودات می‌خوانیم:

و در میان تو کسی یافت نشود که پسر با دختر خود را از آتش بگذراند، و نه فال‌گیر و نه غیب‌گو و نه افسون‌گر و نه جادوگر، و نه ساحر و نه سؤال‌کننده از اجنه و نه رمال

و نه کسی که با مردگان مشورت می‌کند، زیرا هر که این کارها را کند، نزد خداوند مکروه است.^۱ «جادوگری را از دست تو تلف خواهم نمود که فال‌گیران دیگر در تو یافت نشوند».^۲

در بخشی دیگر از تواتر آمده است: «من برای داوری نزد شما خواهم آمد و به ضد جادوگران و... شهادت خواهم داد».^۳

ب - نگاه مسیحیت به خرافات

در کتاب مقدس و در طول تاریخ، شواهد و مدارک فراوانی نشان می‌دهد چنین آیین‌های شیطانی به راستی دارای قدرت هستند. به عنوان مثال در کتاب اعمال رسولان می‌خوانیم^۴: همیشه مواطن بود واقعیات را به درستی ثبت کند، هیچ‌گاه منکر آن نیست که شمعون جادوگر به راستی جادوگری می‌کرد. لوقا هم چنین با شوخ طبعی خاص خود تعریف می‌کند که چطور جادوگران یهودی از دیوها کنک مفصلی خوردند و «خونین و عربان» رها شدند. امروز نیز داستان‌های واقعی بسیاری درباره کسانی که سر و کارشان به جادو و جنبل و آیین‌های شیطانی افتاده و دریافته‌اند که در این‌گونه آیین‌ها قدرت عجیبی نهفته است، وجود دارد. چنین اعمالی باعث می‌شود دیوها و شیاطین به درون زندگی‌های ما راه یابند. «شامگاهان پس از غروب آفتاب، همه بیماران و دیوزدگان را نزد عیسی آوردند... و نیز دیوهای بسیاری را بیرون راند...»^۵.

۱. توجه کتاب مقدس، تثنیه، باب ۱۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ص ۳۰۳.

۲. همان، میکاه، باب ۵، ۱۲، ص ۱۳۴۹.

۳. همان، ملاخی، باب ۳، ۵، ص ۱۳۸۷.

۴. همان، رساله یولس رسول به تیموتاوس، رساله اول، باب ۱، ص ۲۲۵.

۵. همان، مرقس، باب ۱، ۳۲-۳۳، ص ۵۴.

به همین دلیل نیز باید از آن‌ها اجتناب کرد، زیرا این کار می‌تواند بسیار خطرناک باشد.

در نتیجه موعظه مسیح در افسس است که: «بسیاری نیز که پیش از آن جادوگری می‌کردند، کتاب‌های خود را آوردند و در برابر همگان سوزانندند... بدین گونه کلام خداوند به طور گسترده منتشر می‌شد و قوت می‌گرفت»^۱. در مکافته (آخرین کتاب کتاب مقدس) درباره رؤیایی از شهر سماوی می‌خوانیم که مقدسین ابدیت را در آن جا به سر خواهند برد، اما در بیرون از دروازه‌های این شهر، «سگان و جادوگران و زانیان و قاتلان و بتپرستان و هر که دروغ را دوست دارد و به عمل می‌آورد» قرار دارند.^۲

با توجه به این‌که آداب و مراسم جادویی و شیطانی در واقع طریق مشارکت با شیاطین است که دشمن خدا هستند، عجیب نیست که کتاب مقدس پیوسته چنین اعمالی را محکوم می‌سازد.

به طور کلی هدف از تمام این‌گونه اعمال، فراخواندن نفوذ شیاطین است. باید اذعان داشت چنین قدرت و نفوذی کاملاً واقعی و بسیار مخرب است. خلاصه آن‌که، جادو و جنبل و مراسم مربوط به آیین‌های شیطانی تماماً از طرف شیطان هستند و کسانی که خود را درگیر آن می‌کنند در واقع به قشون شیطان ملحق شده‌اند. این‌گونه افراد دیگر صرفاً بی‌ایمان‌هایی عادی نیستند، بلکه آشکارا و فعالانه دشمن خدا گردیده‌اند.

خرافات نه تنها پایه ایمان به خدا را متزلزل می‌سازد، بلکه راهی است که به آیین‌های شیطانی و دشمنی هویدا با عیسی مسیح ختم می‌گردد.^۳

۱. همد، اعمال رسولان، باب ۱۹، ۱۹، ص ۲۲۳.

۲. همد، مکافته، باب ۲۲، ۱۵، ص ۴۲۱.

۳. همد، رساله اول پولس به تیموناؤس، باب ۱، ۴، ص ۳۳۵.

ج - نگاه اسلام به خرافات

قرآن انسان را به پیروی از عقل و دانش و برهان دعوت می‌کند، و از اوهام و خرافات و عقاید بی‌اصل و اساس بر حذر می‌دارد و نیز رسالت اساسی و بنیادین پیامبران را نفی شرک و استقرار توحید دانسته است. یکی از کارهای مهم پیامبر اکرم ﷺ مبارزه با خرافات و اوهام و افسانه‌های آن زمان بود، که قرآن مجید از آن‌ها تعبیر به «غل و زنجیر» می‌کند و می‌فرماید: پیامبر اسلام ﷺ آمد و این غل و زنجیرها را از گردن آن‌ها برداشت:

﴿الَّذِينَ يَتَبَعُونَ الرَّسُولَ الْئَبِيِّ الْأَمِيِّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الظَّيَّابَاتِ وَيُخَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضْعَفُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالُ الَّتِي كَانَتْ عَنْهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَأَتَبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۱

همان‌ها که از فرستاده [خدا]، پیامبر «آمی» پیروی می‌کنند، پیامبری که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است، می‌یابند آن‌ها را به معروف دستور می‌دهد و از منکر باز می‌دارد اشیای پاکیزه را برای آن‌ها حلال می‌شمرد، و ناپاکی‌ها را تحريم می‌کند و بارهای سنگین، و زنجیرهایی را که بر آن‌ها بود، [از دوش و گردنشان] بر می‌دارد. پس کسانی که به او ایمان آورده‌ند و حمایت و یاری اش کردند، و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، رستگارانند.

بعد از بیان نظریات و ادله مختلف که فقط بخشی از آن ذکر شد، به نمونه‌هایی از خرافات که در قرآن، روایات و عرف جامعه معروف است می‌پردازیم.

نفی ساعات نحس

ساعات نحس از خرافات است. عفیف بن قیس هنگام حرکت حضرت علی علیه السلام برای جنگ با خوارج عازم نهروان گفت: يا امیر المؤمنین! از طریق اوضاع فلکی دریافت‌های این زمان برای جنگ مناسب نیست و ستاره مسلمانان در حال هبوط است. امام فرمود: هر کس تو را در این سخن (بدی حرکت در ساعتی) تصدیق کند، قرآن را تکذیب نموده.^۱

داستان سه نفر از رسولان انطاکیه نیز در این باره بیان شده است.

﴿قَالُوا إِنَا طَيَّرْنَا بِكُمْ لَيْنَ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَزَجْمَنَّكُمْ وَلَيَمْسَنَّكُمْ مِنَا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۲

آنان گفتند: ما شما را به فال بد گرفته‌ایم [و وجود شما را شوم می‌دانیم]، و اگر [از این سخنان] دست برندارید شما را سنگ سار خواهیم کرد و شکنجه در دنا کی از ما به شما خواهد رسید! در پاسخ [رسولان] گفتند:

﴿قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَإِنْ ذُكْرُنَّمْ بَلْ أَتُنْهُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ﴾^۳

شومی شما از خودتان است اگر درست بیندیشید، بلکه شما گروهی اسراف کارید!

مبارزة حضرت سلیمان با خرافات

در ادامه به دلیل اهمیت موضوع به داستان حضرت سلیمان می‌پردازیم؛ قرآن می‌فرماید:

﴿وَأَتَبَعُوا مَا تَنْلُوا أَشَيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ شُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ شُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ

۱. بیح البلاغه فی نفع البلاغه، ج ۷، ص ۱۶۱.

۲. پس، آیه ۱۸.

۳. همان، آیه ۱۹.

الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يَعْلَمُونَ النَّاسَ السُّخْرَ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمُلَكَيْنِ بِبَأْبَلٍ هَارُوتَ
وَمَارُوتَ وَمَا يَعْلَمُانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَخْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكُنُ فَيَعْلَمُونَ
مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمُرْءَ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا يُبَذِّنَ اللَّهُ
وَيَعْلَمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْعَفُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ أَشْرَاهُ مَالَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ
خَلَاقٍ وَلَيْسَ مَا شَرَوَا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ^۱

و (يهود) از آنچه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می خواندند پیروی کردند.
سلیمان هرگز (دست به سحر نیالود و) کافر نشد ولی شیاطین کفر ورزیدند و به مردم
سحر آموختند. و (بیز یهود) از آنچه بر دو فرشته بابل «هاروت» و «ماروت»، نازل
شد پیروی کردند. (آن دو، راه سحر کردن را، برای آشنایی با طرز ایطال آن، به مردم
یاد می دادند. و) به هیچ کس چیزی یاد نمی دادند، مگر این که از پیش به او می گفتند:
«ما وسیله آزمایشیم، کافر نشو! (واز این تعلیمات، سوء استفاده نکن!)» ولی آنها از
آن دو فرشته، مطالبی را می آموختند که بتوانند به وسیله آن، میان مرد و همسرش
جدایی بیفکنند ولی هیچ گاه نمی توانند بدون اجازه خداوند، به انسانی ضرر برسانند.
آنها قسمت هایی را فرامی گرفتند که به آنان زیان می رسانند و نفعی نمی داد. و مسلماً
می دانستند هر کسی خریدار این گونه متعاب باشد، در آخرت بهره ای نخواهد داشت. و
چه زشت و ناپسند بود آنچه خود را به آن فروختند، اگر می دانستند!

تأثیر باور به شورچشمی در عقاید خرافی

قبول تأثیر چشم زخم به طور اجمالی به این معنا نیست که برای دفع آن به کارهای
خرافی و اعمال عوامانه در چنین مواردی پناه برده شود که هم بر خلاف دستور شرع
است و هم سبب شک و تردید افراد ناآگاه در اصل موضوع است، همان گونه که

آمیختگی حقایق با خرافات اثر نامطلوبی در اذهان می‌گذارد.
برای نمونه به باورهای افراطی برخی انسان‌ها در رابطه با تخم شکستن و اسفند دودکردن اشاره می‌شود.

تخم مرغ شکستن

قدیمی‌ها به چشم و چشم زخم و شورچشمی بسیار معتقدند و برای دفع چشم زخم رسم‌هایی دارند که یکی «تخم مرغ شکستن» است. آنچه معروف است به این ترتیب است:

۱. به تخم مرغ نمک می‌زنند. روی آن با مدادِ سیاه یا زغال، به نیت هر کسی که ممکن است نظرخورده را چشم زده باشد، یک خط می‌کشند.
 ۲. تخم مرغ را همراه یک سکه بین دو انگشت شست و اشاره دست راست می‌گیرند، چون قرار است تخم مرغ بشکند، آن را داخل کيسه‌ای می‌گذارند که زرده و سفیده‌اش روی سر قربانی نپاشد.
 ۳. بعد از خواندن چند ورد^۱، تخم مرغ را دور سر نظرخورده می‌چرخانند. در این وردها از شرّ همسایه سمت چپ و سمت راست و متولدهای روزهای شنبه تا پنج‌شنبه به خدا پناه می‌برند. همزمان با چرخاندن تخم مرغ، یکایک نام کسانی را که ممکن است نظرخورده را چشم زده باشند، می‌خوانند.
 ۴. اگر بعد از خوانده شدن نام کسی تخم مرغ شکست، معلوم می‌شود ناراحتی نظرخورده، ناشی از شورچشمی نامبرده است و با شکسته شدن تخم مرغ، اثر شورچشمی دفع می‌شود.
- ایدهٔ این مراسم آن است که تخم مرغ به طور عادی با فشار دو انگشت نمی‌شکند و

۱. ورد: دعا و ذکر، که مرتب خوانند.

چیزی که باعث شکسته شدن تخم مرغ می‌شود، نیروی چشم سورچشم است که از نظر خورده به تخم مرغ منتقل می‌شود.
باور به تأثیر تخم مرغ شکستن برای چشم‌زخم، مُستند روایی ندارد، لذا بیشتر به یک خرافه شبیه است تا یک واقعیت.

اسفند دود کردن

یکی از اعمالی که برخی افراد برای دفع چشم‌زخم انجام می‌دهند، دود کردن اسفند است. اسفند، یا اسپند، سپند، نام گیاهی است خودرو، پایدار و همیشه سبز که در دامنه کوه و بیابان و زمین‌های کویری می‌روید.^۱ اسفند دانه سیاه خوشبویی است که آن را برای دفع چشم‌زخم در آتش می‌ریزند.^۲
گیاه اسفند به سبب داشتن خاصیت‌های طبی در درمان برخی بیماری‌ها به کار می‌رود.

در فرهنگ عامه مردم سرزمین‌های اسلامی بر این باورند از آن‌جا که اسفند را کسی نکاشته، و کسی تخمش را نیفشارنده، و به خودی خود و با قدرت خدایی روییده، یک گیاه مقدس است و نیرو و خاصیت جادویی -درمانی دارد و آن را برای رماندن بلاها و آفت‌ها و دفع چشم‌زخم به کار می‌برند.^۳ ولی در روایات و معارف دین، دلیلی مبنی بر این که اسفند دود کردن برای دفع چشم‌زخم مفید باشد، نیامده است.

برخی منابع «خبز المشایخ» را همان اسفند دانسته، و آن را با حضرت مریم مربوط کرده، گفته‌اند: حضرت مریم هنگام درد در زادن عیسیٰ علیه السلام، بر گیاه خبزالمشايخ چنگ افکند. این گیاه در اثر پنجه‌های مریم به صورت پنج انگشت درآمد. از این‌رو، در

۱. لغتنامه دهخده، ج ۷، ص ۷۷۹.

۲. فرهنگ بزرگ سخن، ج ۱، ص ۴۰۱.

۳. دلatre المعرف بزرگ اسلامی، ج ۷، ص ۳۳۳.

فارسی آن را پنجه مریم، چنگ مریم، شجره مریم و بخور مریم نامیده‌اند.^۱ این ادعا نیز در متون اسلامی تأیید نشده است.

در فرهنگ ایران نیز رنگ سبز و سبزی، نمادی از حیات و فراوانی و برکت‌بوده، و به این سبب جنبه قدسی داشته است. همیشه سبز و بارور بودن گیاه اسفند نیز مانند درخت سرو، انگیزه‌ای دیگر بر مقدس و مبارک شمردن اسفند در میان مردم ایران به شمار می‌رفت. در برخی جامعه‌های سنتی ایران شاخه‌های اسفند را می‌کنند و برای برکت و فزونی بخشیدن به محصولات به کار می‌برند؛ مثلًاً جندقی‌ها پس از این‌که گندم را در خرمن‌گاه‌ها خرمن می‌کرندن، یک دسته شاخه سبز اسفند بر سر خرمن می‌گذارند و برای برکت گندم دعایی می‌خوانند.^۲

اسفندگردانی

شیوه‌های کاربرد اسفند: در سرزمین‌ها و فرهنگ‌های مختلف، اسفند را به شیوه‌هایی گوناگون و آداب و رفتارهایی خاص، به قصد چشم‌زخم‌زدایی و درمان بیماری‌ها و دردها به کار می‌برند.

رایج‌ترین شیوه‌ها «اسفندگردانی» و «حال‌گذاری» است.

اسفندگردانی: مشتبی دانه اسفند را بر می‌دارند و دور سر شخص یا حیوان می‌گردانند. سپس دانه‌های اسفند را یکی یکی می‌شکافند، یا همه را درسته در آتش منقل یا آتش‌گردان می‌ریزند و دود آن را در فضای خانه و پیرامون شخص و حیوان می‌پراکنند.

گاهی با دانه‌های اسفند موادی دیگر همراه می‌کنند و می‌سوزانند. معمول‌ترین چیزهایی که با اسفند می‌آمیزند وشا، گندُر و زاج یا زاگ است. وشا و گندُر از

۱. بوهان قاطع، ذیل همین نام‌ها؛ کتیرایی، ص ۲۶۷ و شلیمر، ص ۱۷۵.

۲. حکمت بغلی؛ ص ۱۲۰.

صمغ‌های خوشبو و معطر است و زاج ماده‌ای است که رنگی کبود دارد و با چشم کبود یا چشم زاغ هم رنگ است.

گاهی نیز دانه‌های اسفند را با چیزهایی وابسته به انسان یا حیوان، یا چیزهایی که با انسان و حیوان تماس دارد، همراه می‌کنند و می‌سوزانند. مثلاً یک تکه پارچه یا یک تار نخ از لباس یا بند تنبان شخص دارنده چشم بد، یا کسی که احتمال چشم زخم از او می‌رود، به دست می‌آورند و با دانه‌های اسفند دور سر نظرخورده می‌گردانند و بعد در آتش می‌ریزند و می‌سوزانند. در صورتی که نتوانند این چیزها را به دست آورند، مقداری از خاک ته کفش دارنده چشم بد را، یا خاک جایی را که او از آنجا عبور کرده، می‌گیرند و با دانه‌های اسفند می‌سوزانند.^۱

خواص طبی اسفند

اسفند از خانواده گیاهان دارویی است که به سبب داشتن روغنی فَرار^۲، بویی تند و مزه‌ای گس و تلخ دارد. در دانه‌های اسفند دو نوع آلکالوئید به نام هرملین یا هرمین هست که ماده‌ای بلوری و زرد رنگ است.

گیاه اسفند به سبب خواص طبی شناخته شده‌اش از داروهایی است که در جهان اسلام نیز کاربرد فراوانی داشت. عیسی بن ماسه (پزشک سده دوم ق) که در بیمارستان مرو کار می‌کرد، حرمل (اسفند) را در درمان برخی بیماری‌ها همچون ضرع^۳ به کار می‌برد. اطبای قدیم، طبیعت گیاه اسفند را گرم و خشک می‌دانستند و خوردن آن را برای «تقویت قوّه باه، دفع رطوبت و نفخ و باد معده و آمعا» تجویز می‌کردند.

۱. دلثة المعاوف بزدگ اسلامی، ج ۷، ص ۳۳۶.

۲. فرار: بسیار گریزنده و فراری.

۳. بیماری که صاحب خود را به زمین افکند، غش و حمله.

عامة مردم این گیاه را مظہر یکی از نیروهای فوق طبیعی بر روی زمین می‌پنداشتند. در رده‌بندی گیاهان مقدس، اسفند را می‌توان در رده «رماننده‌ها» یا «نفرات» جای داد. این گیاه به سبب خاصیت و نیز نیروی رمانندگی بوی تند و زنده دود ناشی از سوختن دانه‌های آن، در گندздایی محیط‌زیست و در باور عامه، پالودن فضا از ارواح خبیث و اجنه و شیاطین به کار برده می‌شود.

در فرهنگ‌های کهن و سنتی، عامة مردم بر این باور بوده‌اند که هم‌زمان با خواندن هر یک از کلمه‌های اوراد مخصوص اسفند و سوختن و ترکیدن هر یک از دانه‌های اسفند در آتش، یکی از نیروهای شریر^۱ و زیان‌کار چشمانبد و حسود و بخیل نیز می‌سوزند و نابود می‌شوند.^۲

خال گذاری

خال گذاشتن با خاکستر اسفند روی تن و صورت نظرخورده به این ترتیب است که با خاکستر دانه‌های سوخته اسفند، خط و خال‌هایی روی پیشانی، میان ابروan، روی گونه‌ها و چانه و بناگوش و گاهی تن کودکان یا بزرگ‌سالان می‌گذاشته‌اند. خط و خال‌هایی را که به شکل چشم می‌کشیدند چشمارو یا چشم‌مارخ^۳، و خط و خال‌هایی را که به شکل «ل» می‌گذاشتند «لام» یا «لامچه» می‌نامیدند.^۴

این خال‌ها چون از سوخته اسفند و به رنگ کبود یا سیاه لاجوردی بود، آن‌ها را

۱. شریر: بد (مفرد آثار).

۲. همان، ج ۷، ص ۳۳۵.

۳. چشمارو یا چشم‌مارخ، به خال‌های کبودی گفته می‌شود که با سوخته اسفند بر تن و روی می‌گذاشتند. به تعویذ و حرزی هم که دانه‌های اسفند یا چیزهای دیگر درست می‌کردند و برای دفع چشم زخم همراه کودک و حیوان می‌کردند و در خانه و باغ و کشتزار می‌آویختند گفته می‌شد.

۴. داترة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، ص ۳۳۶.

«نیل» یا «کبودی» هم می‌نامیدند. هم‌چنین انگشت شهادت را با آب دهان خیس می‌کردند و با آن مقداری خاکستر از اسپند دور سر گردانده و سوخته، بر می‌داشتند. خاکستر را در گودی کف دست خمیر می‌کردند و خال‌هایی از آن، میان ابروان کودک یا بیمار می‌گذاشتند؛ یا این‌که از خاکستر اسفند و زاج سوخته، هفت جای تُن بیمار را خال می‌گذاشتند.

اوراد اسفند

در مراسم اسفندگردانی و ریختن دانه اسفند در آتش و سوزاندن آن، وردها یا دعا‌هایی که در هر جامعه یا فرهنگی متفاوت است، خوانده می‌شود. این وردها موزون و شعرگونه‌اند. واژگان وردها در فرهنگ‌های مختلف با هم فرق‌هایی دارند، اما ساخت معنایی آن‌ها، یکسان است و تماماً یک عقیده و پنداشت عمومی را با رمز و نشانه می‌رسانند. وردها عموماً با نام گیاه اسفند و شمار «سی و سه» یا «صد و سی» دانه اسفند، این‌چنین آغاز می‌گردد: «اسفند، اسفند دونه / اسفند سی و سه دونه» یا «اسفند اسفند دونه / اسفند صد و سی دونه». این شماره احتمالاً به کثرت دانه‌های اسفندی که می‌خواهند دود کنند، اشاره دارد. وردها معمولاً با عبارت «بترکه چشم حسود و بخیل و بیگونه!» یا عباراتی شبیه آن، پایان می‌یابد.

در اوراد مخصوص اسفند به همه افراد و گروه‌ها، از نزدیک‌ترین و آشنایان تا دورترین کسان و بیگانگان و دوست و دشمن و پاک و ناپاک اشاره می‌شود. آدم‌های کبودچشم، ازرق^۱ چشم، شورچشم و سیاه‌چشم، زنان بزا و نزا؛ آدم‌های سر سیاه، سق سیاه^۲ و دندان سفید؛ همسایگان دست راست و دست چپ، اهل کوچه، محله و

۱. ازرق: کبودرنگ - چشم آبی.

۲. کسی که نفرینی درباره دیگران کند، همان شود، به او گویند: چه سق سیاهی داری؟

حمام، زاده شدگان روزهای هفته، مثل شنبهزا، یکشنبهزا... و جمعهزا و زاده شدگان اوقات مختلف شبانه روز، مانند صبحزا، ظهرزا... و شبزا، بیرون روندگان از شهر و دروازه و وارد شدگان از دروازه به شهر، چرندگان و پرندگان، انس و جن و پری و پریزاد و... یکایک در اوراد مخصوص اسفند می‌آیند.

اسفند در بیان روایات

خداآوند قادر تمام آفریده‌هایش را با حکمت خلق کرده است. همان‌گونه که به تجربه ثابت شده و علوم جدید نیز تأیید کرده‌اند، گیاهان علاوه بر خاصیت غذایی نقش بسیار مهمی در درمان دردهای مختلف نیز دارند و بسیاری از داروهایی که امروز تهیه می‌شود منشأ گیاهی دارد. اسفند «حرمل» نیز از گیاهانی است که به تجربه، خواصی برای آن شناخته شده است.

در برخی روایات نیز از گیاه «اسپند» نام برد شده، و برای آن فوایدی ذکر گردیده که ما به سه روایت در این زمینه اشاره می‌کیمن.

۱. پیامبر ﷺ می‌فرمایند:

ما أَبْتَأَتِ الْحَرَمَلُ مِنْ شَجَرَةٍ وَ لَا وَرَقَةٌ وَ لَا نَمَرَةٌ إِلَّا وَ مَلَكٌ مُؤَكَّلٌ بِهَا حَتَّى تَصِلَ إِلَى مَنْ وَصَلَتْ إِلَيْهِ أَوْ تَصِيرَ حُطَاماً، وَ إِنَّ فِي أَصْلِهَا وَ فَرْعِعَهَا نُشَرَةً، وَ إِنَّ فِي حَبَّهَا الشَّفَاءَ مِنْ اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ دَاءً فَنَدَأَوْا بِهَا وَ يَالْكُنْدُرُ؛^۱

اسپند، هیچ بوته و برگ و میوه‌ای نمی‌رویاند، مگر این که فرشته‌ای بر آن (بوته و برگ و میوه) گماشته شده است، تا زمانی که بدان کس که می‌رسد، بر سد یا خرد شود. در تنه و ریشه‌های آن، رازی نهفته و در دانه آن، درمان ۷۲ درد است. با آن و با گندر، درمان کنید.

۱. حکمت‌نامه پیامبر اعظم، ج ۱۳، ص ۴۴۴ و بحد الاتواد، ج ۵۹ ص ۲۳۴.

۲. علی بِنَيَّا فرمودند:

ما مِنْ شَجَرَةٍ حَزَمْلٌ إِلَّا وَ مَعَهَا مَلَائِكَةٌ يَخْرُسُونَهَا حَتَّى تَصِلَ إِلَى مَنْ وَصَلَتْ وَ فِي
أَصْلِ الْحَزَمْلِ نُسْرَةٌ وَ فِي قَزْعِهَا شِفَاءٌ مِنْ اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ دَاءً؛^۱

در هر درختی از اسپند، ملانکه‌ای [از جانب خداوند مأمور] است که آن را نگه دارد
تابه دست کسی برسد، وریشه آن پناه‌گاه است برای علاج مجنون و مریض، و شاخه
آن درمان ۷۲ نوع مرض است.

۳. از امام صادق ع درباره اسپند و... سؤال شد، حضرت در جواب فرمود:
..وَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَيَتَنَكَّبُ سَبْعِينَ دَارَأً دُونَ الدَّارِ الَّتِي هُوَ فِيهَا وَ هُوَ شِفَاءٌ مِنْ سَبْعِينَ
دَاءً أَهْوَنَهُ الْجُذَامُ فَلَا تَغْفِلُوا عَنْهُ؛^۲

... در هر خانه‌ای که اسپند باشد، از هفتاد خانه اطراف آن شیطان دور می‌گردد، و آن
درمان برای هفتاد نوع مرض است، که آسان‌ترین آن جذام [خوره] می‌باشد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

اگر واقع‌گرایی و روی‌کرد علمی آحاد مردم و نظام اجتماعی عرصه حیات جمعی
را پوشش دهد و گرایش، بینش و رفتار توحیدی عرصه حیات دینی را
روشنی بخشد، در آن صورت زندگی با جهل و خرافات و عقب‌ماندگی همراه
نخواهد بود و بشر می‌تواند حیات طبیه و آرمانی خویش را تجربه نماید. حیاتی که
به وسیله آن «فرد» و «جامعه» هر دو از پندارهای ناصحیح و قیود ذهنی ناروا نجات
داده و رها می‌شوند. از «پندار برتری نژادی نسبت به نژادهای دیگر بشری»، از
«انحصار راه خدا در روش و منش دینی خویش»، از «تقدیم منویات و منافع سرزمنی»

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۴۶۱.

۲. بحد الأئمّة، ج ۵۹ ص ۲۳۴.

و سرانجام از تاریکی‌های شرک و «موهومات و قیودی که اندیشه‌های پلید برای فرد و جمع می‌سازند» رها می‌شود.
چنان‌که گذشت قبول تأثیر چشم‌زخم نباید ما را برای دفع آن آلوده به باورهای خرافی نماید.

بخش سوم

**آثار و راه کارهای
مقابله و درمان چشم زخم**

فصل اول:

آثار چشم‌زخم

چگونه انسان چشم می‌خورد؟

امروزه بسیاری دانشمندان معتقدند: در بعضی چشم‌ها قدرت مغناطیسی خاصی نهفته که کارایی فراوانی دارد^۱ و حتی این نیرو می‌تواند با ممارست و تمرین به دست آید. مرتاضان^۲ با نیروی چشم کارهای عجیبی انجام می‌دهند و کسی هم عمل آن‌ها را انکار نکرده است.

عمرو بن بحر جاحظ گفته است: این مطلب قابل انکار نیست که بعضی اجزای غیر مرئی و لطیف از چشم‌های بد (و به اصطلاح چشم‌های شور) جدا می‌شود و در طرف اثر می‌کند، و این خاصیتی است که در بعضی چشم‌هاست، مانند خاصیت‌هایی که در چیزهای دیگر وجود دارد. به سخن جاحظ اشکال شده است که: اگر چنین است چرا در همه چیز اثر نمی‌کند و تنها در بعضی موارد این اثر را دارد؟ و دیگر آن که همه اجزای این جهان از جواهر است و جوهر در مثل خود، یعنی جواهر دیگری اثر نمی‌کنند.^۳

۱. الاملل فی تفسیر کتاب الله المترله ج ۱۸، ص ۵۶۱ - ۵۶۳.

۲. مرتاض: ریاضت‌کش.

۳. مجمع الیان فی تفسیر القرآن، ج ۵ ص ۳۸۱.

ابوهاشم در پاسخ به جاحظ می‌گوید: تأثیر چشم کار خداست که روی برخی مصالح آن را مؤثر قرار داده است. و قول قاضی نیز همین است.^۱

البته باید توجه داشت روح انسان قدرت و آثار فراوانی دارد که هنوز هم برای بشر ناشناخته است و نمونه‌های بسیار کوچک آن در دنیای فعلی، مسئله انتقال فکر از راه دور، سحر، ایجاد دوستی و دشمنی در افراد و کارهای عجیب مرتاضان هندی و...، مثل نگه داشتن قطار و... چیزی‌هایی است که قابل انکار نیست^۲، زیرا روح، نفخه و امری است الهی که بشر از آن علم کمی دارد. چنان‌که قرآن می‌فرماید:

﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۳

هنگامی‌که کار آن را به پایان رساندم، و در او از روح خود [یک روح شایسته و بزرگ] دمیدم، همگی برای او سجده کنند.

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَنْفُرِ رَبِّيِّ وَمَا أُوتِيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۴
و از تو درباره «روح» سوال می‌کنند، بگو: روح از فرمان پروردگار من است و جز اندکی از دانش، به شما داده نشده است.

از طرفی نیز باید دانست که علوم تجربی به بسیاری از حکمت‌ها و فلسفه احکام و مسائل دینی و واقعیت‌های عالم پی نبرده است. ممکن است چیزهایی واقعیت داشته باشند، مانند وجود ملانکه، و روح و... ولی هنوز به تجربه بشر در نیامده باشند.

ماهیت تأثیرات چشم زخم

منظور از چشم‌زنی یا چشم‌زخم، اثر نامطلوبی است که در بی‌نگاه ویژه یک یا

۱. حمان.

۲. الیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۴۴ و تفسیر شوشه، ج ۱، ص ۳۸۲، ج ۱۰، ص ۷۲ و...

۳. حجر، آیه ۲۹.

۴. اسراء، آیه ۸۵

چند نفر به انسان، حیوان و نبات یا حتی اشیا پدید می‌آید و این خود نشان‌گر نیرویی است که در افرادی خاص وجود دارد. از دیرباز بسیاری از مردم از این واقعیت و بازتاب‌های آن سخن گفته‌اند. برخی آن را پدیده‌ای مادی دانسته‌اند، مثل حافظ بن حجر و گفته‌اند: هنگام چشم‌زن اجزایی نامرئی از چشم خارج شده و در بدن شخص چشم‌خورده وارد می‌شود^۱. اما اکثر دانشمندان و فیلسوفان چون: ابن‌سینا، محمد بن خلدون، ابن قیم، علامه طباطبائی و... این تأثیر را نفسانی دانسته‌اند^۲. برخی دانشمندان چون: ابوهاشم، قاضی و ابوالقاسم بلخی با صرف نظر از مادی یا نفسانی بودن چشم‌زنم آن را از دیدگاه کلامی توجیه کرده‌اند، مانند این‌که مصلحت چشم‌خورده باعث شده خداوند متعال برای بعضی چشم‌ها چنین تأثیری قرار دهد، مثلاً خدا می‌داند اگر نعمت را از او سلب نکند از آخرت غافل می‌شود و یکی از عوامل سلب نعمت چشم‌زنم است، هر چند پروردگار عوض آن را در زمانی دیگر یا در آخرت به او خواهد داد.^۳

آثار نفسانی و روانی چشم‌زنم

شورچشمی یک پدیده‌ای روحی و نفسانی است که در شورچشم‌ها وجود دارد و هر گاه امری در نظرشان جالب یا عجیب جلوه کند، آن نیروی نفسانی^۴، اثری تخریب‌کننده از خود می‌گذارد. به گفته خود این افراد، هرگاه چیزی در نظرشان زیبا و

۱. التفسير الكبير، ج ۱۸، ص ۱۷۳ - ۱۷۴؛ الجواهر في تفسير القرآن الكريم، ج ۴، ص ۵۰؛ ذاد العداد، ص ۷۱۹؛ الاشارات والتبیهات، ج ۳، ص ۴۱۷ و مقدمة ابن خلدون، ج ۳، ص ۱۱۵۸.

۲. الامراض النفسية، ص ۱۸۰، الاشارات والتبیهات، ج ۳، ص ۴۱۷؛ مقدمة ابن خلدون، ج ۳، ص ۱۱۵۸ و السفرات في غرب القرآن، ج ۱۹، ص ۳۸۸.

۳. التفسير الكبير، ج ۱۸، ص ۱۷۳ و مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۵، ص ۲۸۱.

۴. الامراض النفسية، ص ۱۸۰؛ الاشارات والتبیهات، ج ۳، ص ۴۱۷؛ مقدمة ابن خلدون، ج ۳، ص ۱۱۵۸ و السفرات في غرب القرآن، ج ۱۹، ص ۳۸۸.

حیرت‌انگیز جلوه کند، گویا موجی از چشم‌شان ساطع می‌شود و برای آن چیز یا صاحب‌ش بلایی فراهم می‌آورد.

بر همین مبنای علامه طباطبائی می‌فرماید: چشم‌زخم از تأثیرات نفسانی است که در خارج بارها اتفاق افتاده است و دلیلی بر نفی آن وجود ندارد.^۱

آثار مادی چشم‌زخم

برخی آثار چشم‌زخم را پدیده‌ای مادی دانسته و گفته‌اند: هنگام چشم‌زدن اجزایی نامرئی از چشم خارج شده و در بدن شخص چشم خورده وارد می‌شود.^۲ نظیر سمعی که افعی با نگاه، از خود خارج می‌کند و هدف خود را از پای در می‌آورد^۳، در تأیید این دیدگاه استناد به نقل اصمی از چشم‌زخم زن معروفه شده که آن زن شورچشم می‌گوید: هرگاه چیز خوش‌آیندی نظرم را جلب نماید و آن حالت در من بیدا شود، احساس می‌کنم حرارتی از چشم خارج می‌شود^۴، چنان‌که بسیاری از دانشمندان معاصر نیز معتقدند در بعضی چشم‌ها نیرویی مغناطیسی خاصی نهفته است که کارآیی زیادی دارد.^۵

در جمع‌بندی دو دیدگاه مذبور می‌توان ادعا کرد، با وجود قدرت فوق العاده روح و ارتباط تنگاتنگ آن با چشم، اصل تأثیر چشم‌زخم چنان‌که مشهور به آن قائلند، نفسانی است و اگر اثر نامرئی هم در خارج وجود داشته باشد (که برخی بر آن اعتقاد دارند) متأثر از همان تأثیرات نفسانی است.

۱. البيان في تفسير القرآن، ج ۱۹، ص ۳۸۸.

۲. التفسير الكبير، ج ۱۸، ص ۱۷۳ - ۱۷۴.

۳. الأمراض النفيسة، ص ۱۸۱ و زاد المعاد، ص ۷۱۹.

۴. زاد المعاد، ص ۷۱۹.

۵. الاشارات والتبیهات، ج ۳، ص ۴۱۷؛ مقدمه ابن خلدون، ج ۳، ص ۱۱۵۸ و الجواهر في تفسير القرآن الكبير، ج ۴، ص ۵۰.

هیپنوتیزم

هیپنوتیزم (خواب مصنوعی): شاخه‌ای از علم روان‌شناسی است که در آن به وسیله تلقین، شخص از حالت هوشیاری خارج می‌شود و تحت تسلط هیپنوتیزور درمی‌آید. به طور دقیق‌تر هیپنوز موجب تسلط دیگری بر فرد نمی‌شود بلکه دیگری با ضمیر ناخودآگاه آدمی به مکالمه و القای تلقین‌ها^۱ می‌بردارد.

ضمیر ناخودآگاه تنها یک تئوریست است که توضیح حقایق روی آن سوار می‌شود. هیپنوتیزور نمی‌تواند هرآنچه دوست داشت به سوژه تلقین کند. هیپنوتیزم یک امر خارق‌العاده نیست و کارایی عجیب و غریب ندارد. اگر هم آثار غریبی داشته باشد، در عده‌کمی دارد و خیلی قابل تکرار و تأیید نیست، لذا از منظر علم رسمی پاره‌ای غرایب مشاهده شده در هیپنوز قابل اعتبار و برداشت کلی نیستند. (مبحث شست و شوی مغزی البته در این وادی مطرح است ولی میزان پایداری این کارها باید بیشتر ارزیابی شود). هیپنوز خواب نیست. امواج مغزی در این حالت با امواج مغزی حالت خواب در بسیاری موارد تفاوت می‌کند. از یک منظر هیپنوز با تلقین معمولی نیز تفاوت دارد، زیرا مناطقی که بر اثر تلقین تحریک می‌شود با مناطق تحریک شده هنگام هیپنوز متفاوت است. در طنی این فرآیند، هیپنوتیزور قادر است هر آنچه در نظر دارد به شخص هیپنوتیزم شده القا کند، زیرا در این حالت تلقین‌های او به جای حواس بدن عمل می‌کند و ضمیر ناخودآگاه انسان را تحت کنترل خوبیش قرار می‌دهد. هیپنوتیزم و تأثیری که از طریق آن در شخص پیدا می‌شود نشان می‌دهد که نفس دارای آثاری است که هنوز شناخته شده نیست.^۲

۱. القا: تلقین کردن، آموختن.

۲. الجواهری فضیل القرآن الکریم، ج ۷، ص ۵۰

روان، فکر و روح انسان نه تنها در خود او مؤثر می‌افتد، بلکه در یک انسان دیگر نیز تأثیر می‌گذارد، یعنی آنچه این انسان فکر می‌کند، در بدن دیگری (انسانی که وجود او غیر از وجود خودش است) مؤثر واقع می‌شود، این هم وجود دارد. تنویم‌های^۱ مغناطیسی و هیپنوتیزم نیز چنین چیزی است. یک انسان می‌تواند انسانی دیگر را تحت تأثیر قرار بدهد و آن انسان دیگر هر مقدار که فکرش ساده‌تر باشد، یعنی قدرت مقاومتش کمتر باشد و این طرف هر مقدار قوی‌تر باشد، بیشتر می‌تواند او را تحت تأثیر قرار بدهد. در تنویم‌های مغناطیسی، شخص به طرف، فرمان می‌دهد؛ بخواب. او می‌خوابد، با این‌که می‌دانیم خواب مکانیزم دیگری دارد و به حالت طبیعی، احتیاجی است که بعد از خستگی برای بدن پیدا می‌شود و تا این خستگی نباشد، انسان خوابش نمی‌برد. ولی این شخص به دیگری فرمان می‌دهد و او می‌خوابد و در حالی که خوابیده است به وی دستور می‌دهد و او دستور او را در حال خواب اطاعت می‌کند.

تاریخچه هیپنوتیزم

نظريات زيادي درباره اين‌که: چه کسی هیپنوتیزم را شروع کرد؟ وجود دارد. هندوهای^۲ هند ادعا می‌کنند آن‌ها اين شيوه را بنيان نهادند و از آن به عنوان يك دارو برای سلامت استفاده کردند. امروزه اين يكی از کاريدهای اصلی هیپنوتیزم است و به روان‌شناسی مربوط می‌شود. تاریخ هیپنوتیزم جدید که همانا آغاز و مبدأ روان‌شناسی است، از فرانک آنتوان مسمر (Mesmer) اهل اتریش به سال ۱۷۷۵ میلادی (۲۲۰ سال پيش) شکل گرفت. وی اين پدیده را مغناطیسم حیوانی یا مانیتیسم

۱. تنویم: خواب کردن.

۲. هندو: پير و آين برهماين.

(سیاله مغناطیسی) می‌نامید و از آن در درمان برخی بیماری‌ها بھرہ می‌جست. «مسیر» ادعا می‌کرد نیرویی مغناطیسی و انرژی شفابخش دارد (او معتقد بود این نیرو در موجودات دیگر از جمله انسان‌ها نیز در اندازه‌های مختلف وجود دارد) و به کمک این نیروی مرموز می‌تواند روی اشخاص بیمار اثر گذاشته و ضمن ایجاد حالتی مخصوص خلسه در آنان، زمینه‌های درمانی را در وجودشان شکل دهد.

در سال ۱۸۵۶ جیمز برید (james braid) برای نخستین بار از واژه هیپنو^z (Hypnos) (واژه‌ای یونانی و به معنای «خدای خواب»)، برای چنین حالتی استفاده کرد.

لیالت و برنهايم برای اولین بار این پدیده را معلول «تلقین‌بذری» آدمی دانستند و اظهار کردند: عامل اصلی هیپنوتیزم، تلقین است. این نظریه بعدها نخستین برنامه تحقیقی درباره هیپنوتیزم توسط روان‌شناسی معروف به نام کلارک هال (Clarkhall) را فراهم آورد.

شارکو (jean charcot) و بروئر (Breuer) نیز بعداً هیپنوتیزم را تظاهری از حالت هیستری دانستند. سال‌ها بعد در حوالی قرن ۱۹ زیگموند فروید (Sigmund freud) پدر روان‌شناسی و بنیان‌گذار روان‌کاوی در فرانسه به شارکو پیوست.

هم‌زمان در روسیه زیست‌شناس و عصب‌شناس معروف «ایوان پانوف» که سرگرم آزمایش روی سگ معروف‌شد، بازنتاب‌های شرطی را در ارگانیزم موجب می‌کرد و از این نظر، هیپنوتیزم را عبارت دانست از: یک پاسخ شرطی پیچیده و بُغرنج.

«فرنژی» نیز نظریه‌ای مشابه دارد. او می‌گوید: هیپنوتیزم کننده نمادی از پدر یا مادر (والدین) است و هیپنوتیزم شونده آن را به صورت والد (که معمولاً دستور می‌دهد و بکن و نکن‌ها را گوش‌زد می‌کند) درونی یا ظاهر می‌سازد و خود در مقابل به شیوه کودک (پذیرنده یا لجوح) پاسخ می‌دهد. مطمئناً در این نظریه شخصیت‌های

مختلف پاسخ‌دهی متفاوتی نسبت به هیپنوتیزم خواهند داشت. از دیگر نظریات می‌توان به نظریه «اشتیاق فرد به ایفای نقش فردی که هیپنوتیزم شده است» اشاره کرد. امروزه هیپنوتیزم را مجموعه‌ای از این عوامل قلمداد می‌کنند و در سخنی کوتاه می‌توانیم بگوییم: هیپنوتیزم عبارت است از: «حالت چهارم هوشیاری» که به نوعی «خلسه» (trance) نیز گفته می‌شود و در اثر ایجاد تمرکز، آرامش، تلقین، رفتن به ناخودآگاهی و... پدید می‌آید، و میزان هیپنوتیزم پذیری نیز در افراد متفاوت است که عامل ارثی، فاکتور مهمی در تعیین میزان آن می‌باشد.^۱

هیگارد گوید:^۲

دانشمندان از دیرزمان دریافته بودند که سیاله مغناطیسی خاصی در انسان وجود دارد که با استفاده از تکنیک‌هایی خاص می‌تواند به وسیله آن در افراد دیگر اثر بگذارد.

در آغاز وجود چنین نیرویی در مشرق زمین کشف شده بود. کلدانی‌ها، مصری‌ها و هندی‌ها به آن پی برده بودند و برای درمان اعصاب و بی‌اشتهایی، از آن بهره می‌بردند، اما چندان شکل عمومی نداشت تا این که پزشکی اتریشی به نام «مسمر» در اواخر قرن ۱۸ میلادی (سال ۱۷۷۵) آن را به عنوان یک کشف علمی مطرح ساخت و گفت: در وجود انسان نیروی سیال مخصوصی وجود دارد که می‌توان برای درمان بعضی بیماران، از آن استفاده کرد. سپس «پویسکور» یکی از شاگردان مسمر به روش استاد آشنا شد و برای درمان بیماران از این نیروی مرموز بدن خود بهره می‌برد و به اصطلاح امواج مغناطیسی مخصوص را به بدن بیمار روانه می‌ساخت.

یک روز هنگامی که مشغول درمان یک رستایی بود، ناگهان با نهایت تعجب دید

۱. به نقل از: فرزان کمالی‌نیا، عضو انجمن علمی هیپنوتیزم.

۲. ذینه‌های دوادشتامی هیگارد، ص ۴۰۵.

او به خواب فرو رفت. پویسکور، از این جریان سخت متوجه شد و خواست وی را بیدار کند. او را صدا زد: برخیز، برخیز! در این هنگام با صحنه عجیب‌تری رویه‌رو شد. بیمار در حالی که هنوز در خواب بود، از جا برخاست و شروع به راه رفتن کرد. او با تعجب و وحشت گفت: یا است. بیمار ایستاد. کم کم فهمید بیمار درحالی شبیه به خواب فرورفته که با خواب‌های معمولی بسیار فرق دارد. او در این حال صدای خواب‌کننده را می‌شنود و هر چه به او دستور داده شود انجام می‌دهد. سرانجام هر طور بود، او را بیدار و به حال عادی برگرداند. به این ترتیب، موضوع خواب مغناطیسی لااقل در آن محیط کشف و معلوم گردید از طریق مانیتیسم می‌توان به هیپنوتیزم دست یافت.

با ادامه تحقیقات در این زمینه، آشکار شد که نگاه‌های طولانی به یک نقطه نیمه‌روشن، توأم با تلقین‌های پیاپی، به ضمیمه استفاده از سیاله مزبور، برای خواب کردن افرادی که آمادگی دارند کافی است و با این سه عامل می‌توان اشخاص را به خواب مغناطیسی فرو برد.

مسئله مهم این‌جا بود که عامل (خواب واره‌گر) می‌توانست جانشین اراده و تصمیم معمول، (سوژه خواب‌روانده) گردد، و معمول به تمام معنا تسلیم اراده او شود و هر دستوری به وی بدهد، بدون چون و چرا انجام دهد.

به عبارت دیگر، هیپنوتیزم نوعی تحت کنترل قرار گرفتن فردی ضعیف (سوژه) توسط «قدرت ذهنی» فردی قوی به لحاظ تمرکز ذهنی (نه حرکات و تلقین‌های ظاهری هیپنوتیزور) قلمداد شده است.^۱

آنچه مورد نظر می‌باشد، این است که تأثیرات خواب واره‌گر (هیپنوتیزور) بر سوژه اعم از آن که ناشی از حرکات، تلقینات، تکنیک‌های ایدئوموتودیک،

۱. حسابت به هیپنوتیزم، هیگلارد.

ریلاکسیک و... باشد یا ناشی از قوت روح و ذهن که از طریق ریاضت و تمرین حاصل شده است، در هر صورت چگونه تأثیری است؟ آیا صرفاً ایجاد یک سری تصورات و خیالات و تلقین‌های غیرواقعی است یا آنچه را سوژه ادراک می‌کند یا بدون ادراک بر زبان می‌آورد و ظاهر می‌سازد، واقعیتی تردیدناپذیر است؟

این مسئله هنوز جای بحث بسیار دارد، ولی در حال حاضر می‌توان گفت که: اولاً: حرکاتی که از معمول سرمی زند و سخنانی که بر زبان می‌راند، چیزی جز تلقین‌های عامل نیست، مثلاً اگر به یک زبان خارجی که قبل‌آشنایی نداشته تکلم می‌کند، یا اعلام می‌دارد در فلان منطقه هستم، یا راه می‌رود و... همه القانات خواب واره‌گر است و از حقیقت بهره‌ای ندارد. البته این القانات فقط با حرکات و اشارات نمایشی نیست بلکه از طریق ذهن عامل، صورت می‌گیرد. بنابراین، اگر هیپنوتیزور آن دسته از لغات خارجی را که سوژه تکلم می‌کند، نداشته باشد، چنین حرکتی صورت نخواهد پذیرفت.

ثانیاً: در برخی از موارد - نه به آن داغی که برخی طرح می‌کند - از این شیوه برای درمان برخی بیماران می‌توان استفاده کرد، و حتی در بعضی موارد از آن به جای داروی بی‌هوشی نیز بهره برد، که این تأثیر چیزی جز آثار تلقین نیست.

برخی بین مسئله هیپنوتیزم و تجرید روح خلط نموده و آن دو را نیز مشابه یکدیگر فرض کرده‌اند، در حالی که بین آن دو تفاوت بسیار است و تفصیل آن در این مختصر نمی‌گنجد؛ ولی امروزه برخی با استفاده از تکنیک‌های پیش‌رفته‌تر هیپنوتیزم، ادعای تجرید روح کرده و کالای خود را به این نام قالب می‌کند.

ریاضت چیست؟

یکی از مراحل سیر و سلوک الی الله مقام «ریاضت» یعنی تمرین است. حضرت علی علیهم السلام می‌فرماید:

لَأَرْوَضُنَّ نَفْسِي رِيَاضَةً تَهِشُّ مَعَهَا إِلَى الْقُرْصِينَ إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهِ مَطْعُومًا، وَتَقْنَعُ
بِالْمِلْحِ مَأْدُومًا، وَلَادَعَنَّ مُقْلَبِي كَعْنَيْنِ مَاءَ نَصَبَ مَعِينُهَا مُسْتَفِرغَةً دُمُوعَهَا،^۱
چنان نفس خود را ریاضت و تمرین می دهم که به فرسنی نان، هرگاه به آن دست
یابم، کاملاً متمایل شود و به نمک، به جای نان خورش قناعت کند و چنان از
چشم‌هایم اشک بریزم که همچون چشمهای خشکیده، دیگر اشکم جاری نگردد.
کسی که با تمرین بخواهد حیوان سرکشی را رام کند، می‌گویند: آن را ریاضت
می‌دهد و «رائض» کسی است که با تمرین حیوان سرکش را رام می‌سازد.
ریاضت برای سالکان الهی این است که نفس سرکش خود را رام کنند تا به طرف
«بهیمت»، «سبعیت» یا «شیطنت» حرکت نکند و فقط راه چهارم را که راه
«فرشتہ میشی» است طی کند و مطیع عقل عملی باشد.
به هر تقدیر، ریاضت یعنی تمرین دادن. انسان وقتی نفس امّاره را تمرین بدهد، آن
را از امّاره بالسوء بودن می‌رهاند و از سرکشی بیرون می‌آورد و مطیع عقل عملی
می‌سازد و در این اطاعت نیز آن را ثابت قدم و راسخ می‌گرداند که در نتیجه، اطاعت از
عقل عملی برای آن ملکه می‌شود.

پیروزی در دو جبهه

امیرالمؤمنین علیه السلام که در نبرد درونی و بیرونی، پیروز شده، درباره نفس امّاره
می‌فرماید:

وَإِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرْوَضُهَا بِالْتَّقْوِيٰ؛^۲
من نفس خودم را به تقوا ریاضت می‌دهم.
ما موظفیم نفس را تمرین بدھیم. اگر نفس از ما کار حرامی را بخواهد، مانند این که

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۵، بند ۲۶

۲. همان

اسب زیر پای انسان بخواهد به بی راهه برود که باید لجامش را گرفت و آن را به راه آورد. اگر ما به خواسته‌های نفس پاسخ ندهیم، کم‌کم عادت می‌کند تا در سختی‌ها صبر کند. این کار مبارزه با نفس است. از نظر جنگ با زرق و برق بیرون نیز آن حضرت می‌فرماید:

يا دنيا... اعْزُبِي عَنِي؛^۱

ای دنیا! از من دور و غایب شو و خودت را به من نشان مده که خریدار تو نیستم. آن حضرت علیه السلام این سخن را در بحبوحة قدرت و حکومت می‌فرمود، نه در دوران انزوا. ممکن است کسی منزوی باشد و زاهدانه به سر بردو به دنیا چنین خطاب کند؛ اما کسی که منزوی نیست، بلکه شهرت جهانی دارد، اگر زاهدانه به سر برد کاری هنرمندانه کرده است. خود آن حضرت در نامه‌ای به عثمان بن حنیف انصاری (کارگزار آن حضرت در بصره) می‌فرماید: اگر بخواهم، می‌توانم بهترین غذاها را فراهم کنم، ولی این کار را نمی‌کنم. شاید در دورترین مناطق این کشور، گرسنه‌ای به سر برد:

وَلَوْ شِئْتُ لَا هَنَدِيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصْفَى هَذَا الْعَسْلِ، وَلَبَابِ هَذَا الْقَمَحِ، وَنَسَائِجِ هَذَا الْقَزِّ وَلِكِنْ هَيَّاهَتْ أَنْ يَغْلِبِنِي هَوَى، وَيَقُوَّدَنِي جَشَعِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعَمَةِ، وَلَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوِ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ، وَلَا عَهْدَ لَهُ بِالشَّيْعِ، أَوْ أَبَيْتَ مِبْطَانًا وَ حَوْلَى بُطُونَ غَرَثَى وَ أَكْبَادَ حَرَّى.^۲

آن حضرت در همین نامه می‌فرماید: «شما نمی‌توانید مثل من زندگی کنید، ولی از حلال خدا نگذرید و وارد مرز حرام نشوید»:
 آلا و إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَلِكِنْ أَعْيُّنُونِي بِوَرَاعٍ وَإِجْتِهادٍ وَعِقْدَةٍ وَسَدَادٍ.^۳

۱. حداد، بند ۲۶.

۲. حداد، بند ۲۱.

۳. حداد، بند ۵.

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره بهره‌وری از حلال نیز می‌فرماید:
آشِرُوا عَيْوَنَكُمْ وَ أَضْمِرُوا بُطُونَكُمْ... وَ خُذُوا مِنْ أَجْسَادِكُمْ فَجُودُوا بِهَا عَلَى أَنفُسِكُمْ
وَ لَا تَبْخَلُوا بِهَا عَنْهَا.^۱

چشم‌های خود را به کم خوابی و بی‌خوابی عادت دهید تا بتوانند در آخر شب بیدار باشید، شکم‌های خود را هم لاگر کنید.

عقل، نقل و علم، پرخوری را بد می‌داند، زیرا مقدار زیادی از غذاهایی که می‌خوریم، مورد نیاز بدن نیست و بدن وادر می‌شود برای تبدیل آن کوشش و سپس آن را دفع کند. در نتیجه روح که باید به فرزانگی نایل شود، سرگرم زباله‌رویی می‌گردد. مانند این که مهندسی را که می‌تواند نقشه‌ای جامع برای شهری تهیه و اجرا کند به زباله‌رویی وادریم. روح می‌تواند معمار و مهندس بسیار خوبی باشد، ولی ما بر اثر پرخوری او را به زباله‌رویی وامی‌داریم و این جفا به روح است.

کسی در جبهه جنگ، کامیاب است که اهل ایثار و نثار باشد، از این‌رو آن حضرت فرمودند: شما در جنگ با هوسر و لهو و لعب درون و بیرون باید سخاوت‌مندانه از جسمتان بکاهید و به سود جانتان حرکت کنید.

دنیا از راه نفس آماره انسان را فریب می‌دهد، که باید آن را در صحنه جهاد‌اکبر سرکوب کرد و اگر منزه شویم، تعلقات ما کاستی می‌گیرد. آنگاه وارد قلعه امنی می‌شویم که هیچ کس به ما دست‌رسی ندارد، و از گناه به آسانی می‌گذریم.

نقش تمرین در مسائل اخلاقی
تمرین‌های عادی، تنها از یک نظر کار سخت را آسان می‌کند و آن، عادت کردن

است، اما تمرین‌های معنوی، از دو جهت کار سخت را آسان می‌سازد: یکی اعتیاد و دیگری درون‌بینی.

توضیح این‌که: اگر ناتوانی بخواهد بار سنگینی بردارد برایش دشوار است، ولی اگر سال‌های متمادی زورآزمایی و تمرین کند، عادت کرده، قوی می‌شود و آن بار سنگین را به آسانی برمی‌دارد. اگرچه بار، همان بار سنگین قبلی است، چون تمرین کرده حمل آن برایش آسان گردیده.

اما در امور معنوی اگر کسی کاری واجب را مکرر انجام دهد، بعدها برای او عادی می‌شود و سخت نیست، یا اگر حرامی را مکرر ترک کرده، ترک این حرام برایش عادی می‌شود و عامل دیگر برای آسان شدن انجام واجبات و ترک محرمات، عارف شدن است. کسی که طن سال‌های متمادی، اهل فضیلت باشد، یعنی واجبات را انجام دهد و از محرمات پرهیزد، درون کار واجب را که شیرین و شکوفاست و درون کار حرام را که بدبو و متعفن است می‌بیند، و به این ترتیب، این معرفت بر آن عادت افزوده می‌شود. اگر کسی بخواهد کاری لذیذ و گوارا انجام دهد، چون به گوارابودنش علم دارد، آن را به آسانی انجام می‌دهد؛ مثلاً خوردن غذا زحمت دارد، ولی لذت این غذا آن زحمت را جبران می‌کند.

تمرین بر انجام واجبات و ترک محرمات، انسان را درون‌بین می‌کند و درون کارهای واجب، که شهد و روح و ریحان است، برای انسان متبد (عبادت‌کار) آشکار می‌شود؛ از این رو کارهای واجب را به آسانی انجام می‌دهد، چنان‌که پیغمبر اکرم ﷺ هنگام نماز به بلال می‌فرمود: «أَرِخْنَا يَا بَلَالٌ؛ اذان بگو تا خستگی ما برطرف شود». پرهیز از محرمات نیز همین‌گونه است؛ کسی که سالیان متمادی تمرین و در نتیجه عادت کند که کار حرام نکند، معرفت الهی نصیبیش می‌شود و درون‌بین خواهد شد؛

یعنی درون گناه را که بد و متعفن است می‌بینند. آن‌گاه از این کار متعفن، به سرعت و آسانی می‌گذرد. به همین جهت، خدای سبحان می‌فرماید: «فَأَمَّا مَنْ أَغْطَى وَأَتَقَى * وَصَدَقَ بِالْحُسْنَى * فَسَيُسِّرُهُ الْيُسْرَى»^۱. کسی که حقوق الهی را رعایت و به واجبات عمل کند و به آنچه مربوط به اصول و فروع است تصدیق داشته، ایمان بیاورد و عمل کند، یعنی این تمرین را انجام دهد، ما او را برای اجرای کارها و عاقبت خیر «آسان» می‌کنیم و درنتیجه، وی آسان به طرف خیر می‌رود.

سر این که عده‌ای انفاق در راه خدا را «غَرَامَت» می‌دانند و گروهی آن را «غَنِيمَت» می‌شمارند نیز همین تمرین و درون‌بینی است. قرآن کریم این دو دیدگاه را نقل کرده، می‌فرماید: «وَمِنَ الْأَغْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يَتَّقِ مَغْرَماً»^۲ عده‌ای انفاق در راه خدا را غرامت می‌دانند؛ مثلاً می‌گویند: این چه مالیاتی است که اسلام از ما می‌خواهد؟ در حالی که انفاق مالی برای رفع نیاز نیازمندان نظام، عبادت است؛ اما مؤمنان این انفاق و تعاون را غنیمت می‌دانند، چون مال، ماده شهوات و تعلق به آن، غبار دل و انفاق در راه خدا غبارروبی است.

مؤمن می‌داند درون انفاق، روح ریحان بهشت است و خداوند در دنیا هم چند برابر به او عطا می‌کند: «وَيُزِّبِي الْأَصَدَقَاتِ»^۳. از طرف دیگر، مؤمن چون تمرین کرده و عارف و درون بین شده، به آسانی انفاق می‌کند؛ اگر کسی که معتقد نیست یا تمرین نکرده، انفاق را غرامت می‌داند.

در مسائل عبادی نیز چنین است، فرد غیرمؤمن مسائل عبادی را تکلیف یعنی کلفت و رنج می‌داند؛ در حالی که مؤمن، آن را شرافت قلمداد می‌کند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

۱. لیل، آیه ۵-۷.

۲. توبه، آیه ۹۸.

۳. بقره، آیه ۲۷۶.

شرف المرءِ صلاته بالليل و عزه كف الأذى عن الناس^۱

شرافت هر کسی به نماز شب و عزتش در این است که کسی رانیازرد.

جوان متشرع، به آسانی چشم و گوش خود را از حرام می‌بندد؛ آهنگ حرام را نمی‌شنود و منظرة حرام را نمی‌بیند.

امیر المؤمنین علیه السلام در پایان قصه عقیل می‌فرماید: رشوه خوردن، مانند آن است که کسی قی در العاب دهان مار سمی را بخورد^۲، و این همان درون‌بینی است و هیچ اغراق و مبالغه‌ای در این کلام نیست. هیچ عاقلی حاضر نیست آب دهان مار را بخورد و واقعیت حرام نیز همین است.

اگر شرافت را در قناعت بدانیم، راحتیم. امیر المؤمنین علیه السلام قناعت را به عنوان مُلک (سلطنت) و از مصاديق حیات طیب می‌شمارد که در آیه شریفه: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَئِنْخِيَّتَهُ حَيَاةً طَيِّبَةً»^۳ آمده است:

کفی بالقناعة مُلکاً، و بِخُسْنِ الْخُلُقِ تَعِيْمًا، وَسُلْطَنٌ عَلَيْهِ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى فَلَئِنْخِيَّتَهُ حَيَاةً طَيِّبَةً» فَقَالَ: هی القناعة.^۴

ما اگر این هنر را داشته باشیم که هر لباسی بر تن دیگران بود، هر فرشی در خانه مردم و هر چیزی را که در دست آنان دیدیم نخواهیم، راحتیم. باید معیار ارزش‌ها را هم خوب تشخیص بدھیم. حکماً گفته‌اند:

إِخْتَرْ مِنَ الثِّيَابِ مَا يَخْدِمُكَ لَا مَا تَخْدِمُهُ،

کسی که لباس نو و فاخر بر تن کرده و همه فکرش متوجه حفظ زیبایی آن است، او خدمت‌گزار آن لباس است نه لباس، خدمت‌گزار او.

۱. بحدالانوار، ج ۷۲، ص ۵۲

۲. نهج البلاغه، خ ۲۲۴، بند ۸

۳. نحل، آیه ۹۷

۴. نهج البلاغه، حکمت ۲۲۹

سایر لوازم زندگی نیز همین‌گونه است. بعضی خدمت‌گزار لباس و فرش خود هستند ولی نمی‌دانند لباس و فرش و مانند آن، لذت و همی انسان را تأمین می‌کند و در پی لذات و همی رفتن به دنبال سراب است، اما او کار خارجی و عینی درباره آن کالاها دارد و تمام وقت خود را صرف می‌کند که باع و راغ را تزیین کند.

تفاوت بین ریاضت مرتاضین هندی و عرفای ما

انسان روحی دارد که اگر تقویت شود، قدرت تصرف در امور و اشیای دیگر را به دست می‌آورد. البته این تصرف براساس نظام علی و معلولی است. مرتاضان و کسانی که کارهای خارق العاده انجام می‌دهند، تا حدودی دارای کارهایی هستند که نوعی کرامت شمرده می‌شود و از این جهت با عرفا و صاحبان ولايت تکوینی تشابه دارند. دلیل آن را نیز باید در این نکته جست و جو کرد که نظام جهان بر اساس علت و معلول است و هر پدیده‌ای بر اساس علتی موجود می‌شود. علت برخی امور روشن و واضح است. چنان که علت عادی توقف قطار ترمز لوکوموتیوران است، اما علت برخی کارها خلاف عادت است. مثل این که کسی با قدرت روحی خود قطار را متوقف می‌کند. روح انسان فرمانده بدن است و کلیه کارهای بدن سالم تحت فرمان او انجام می‌شود. بعضی نفوس به دلیل تمرین‌ها و ریاضت‌های خاص چنان قوی می‌شوند که می‌توانند افزون بر بدن خود، در انسان‌ها و اشیای دیگر نیز حالت تدبیر داشته باشند. انسانی که اراده خود را قوی می‌سازد، امکان می‌یابد بر امور و پدیده‌ها تأثیر بگذارد. این جزئی از نظام علت و معلول جهان مادی^۱ و نشانه قدرت نفس انسان است، زیرا نفس انسان مظهر خداوند است و در صورتی که تقویت شود، توان تصرف و انجام کارهای خلاف عادت را به دست می‌آورد. تقویت نفس با تمرین‌هایی که اصطلاحاً

ریاضت خوانده می‌شود، حاصل می‌گردد.

ریاضت دوگونه است: ریاضت شرعی که مطابق با شرع و با راهنمایی معنوی ولی الله الاعظم یعنی انجام می‌شود. و ریاضت‌های غیرشرعی. پویندگان راه شریعت به مدارج قرب الهی و ولایت تکوینی نایل می‌آیند، اما آنان که از روش‌های غیرشرعی بهره می‌برند، تنها توان تصرف در برخی امور را به دست می‌آورند. عرفا و مرتاضان از جهت بروز کرامت با هم تشابه دارند و هر دو گروه کارهای خارق العاده انجام می‌دهند. البته آن که به مقام قرب وارد و از خود فانی گردید، در صدد بروز کرامت و کارهای خارق العاده نیست، و آنچه از وی عیان می‌شود، اموری است که از وسعت وجودی اش ریزش می‌کند.^۱ آری، برخی انسان‌ها به واسطه قدرت روحی خود می‌توانند کارهای خارق العاده انجام دهند، زیرا نظام عالم براساس علت و معلول است. برخی علت‌ها برای ما روشن است و آن‌ها را علل عادی می‌خوانیم و بعضی برای مان آشکار نیست و آن‌ها را خلاف عادت می‌پنداشیم. کارهای خلاف عادت این افراد به نفس انسانی ریاضت کشیده مستتب است. بین این انسان‌ها و عارفان تفاوت‌های ذیل قابل توجه می‌نماید:

۱. عارف به مقام قرب باریافته، براساس دستورهای شرعی به مقامی رسیده که می‌تواند کارهای خدایی انجام دهد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

الْعُبُودِيَّةُ جُوهرَةُ كُنْهِهَا الرُّبُوبِيَّةُ، فَمَا فُقِدَ فِي الْعُبُودِيَّةِ وُجِدَ فِي الرُّبُوبِيَّةِ وَمَا خَفِيَ عَنِ الرُّبُوبِيَّةِ أُصْبِيَّ فِي الْعُبُودِيَّةِ؛^۲

بندگی گوهری است که حقیقت آن مقام ریویت [تصاحب در امور] است. پس آنچه در بندگی پنهان است، در مقام ریویت یافت می‌گردد و هر آنچه در مقام ریویت پنهان باشد، با بندگی حاصل می‌شود.

۱. ملاصدرا می‌فرماید: «ولیس عندنا من شرط الولاية ظهور الكرامة و خوارق العادة». مفاتیح الجبه ص ۴۸۸.

۲. شرح مصباح الشریعة و مفتاح الحقائق، ج ۲، ص ۵۳۶-۵۳۷.

رب به معنای مالک و صاحب است که در آنچه تحت تصرفش است، قدرت تصرف دارد. بدین اعتبار یکی از اسمای حسنای حضرت حق رب (صاحب اختیار تمام موجودات) است. «مقام ریوبیت» یعنی مقام تصرف در امور و اشیا. روایت شریف می‌گوید: آن که به مقام بندگی راه یافت، دارای گوهری می‌شود که می‌تواند در امور و اشیا تصرف کند؛ به عبارت دیگر، حقیقت و گنه بندگی مقام ریوبیت است و آن که بنده شد، آقای جهان و مظہری از اسم «رب» خدای جهانیان می‌گردد. ظاهر بندگی در دنیا اظهار و ابراز ذلت و عجز است و باطن آن آقایی. بنابراین، آن که به مقام قرب الهی راه یافت، توان تصرف در امور و اشیای بیرون از خود را به دست می‌آورد. عرفا براساس همین مقام کارهای خارق العاده انجام می‌دهند، اما مرتاضان باتمرین‌های خلاف شرع نفس خود را تقویت می‌کنند.

۲. هدف عرفا بروز کرامت نیست، بلکه بندگی خدا و دعوت مردم به توحید و بندگی خداوند متعال است و کراماتشان در جهت دعوت مردمان به ماورای طبیعت و حقایق معنوی یا کمک به رفع مشکلات مردم تحقق می‌یابد. در حقیقت مثل آن‌ها مثل ظرف لبریز از آب است که گاه آب از آن سرازیر می‌شود، ولی هدف مرتاضان رسیدن به شهرت یا تقویت نفس است.

۳. عرفا بسته به درجه فربشان دارای قدرت تصرف و کارهای خارق العاده متعدد و گسترده‌اند، زیرا خدایی شده‌اند و خدای عالم نامحدود است. پس هرچه بهره آن‌ها از فیض الهی بیشتر باشد، قدرت بیشتری دارند. در حالی که مرتاضان از قدرت محدود و کارهایی با تنوع اندک بهره می‌برند؛ مثلاً آن‌ها نمی‌توانند مرده زنده کنند، ولی عارف بالله با اجازه الهی مرده زنده می‌کند.

۴. تمام کارهای عارفان با توجه به اجازه و رضای الهی بر اساس شرع و فضایل اخلاقی است؛ بدون اجازه الهی به هیچ کاری دست نمی‌یازند و در همه حال بسته اوینند. مقام آن‌ها مقام فنای فی الله و بقای بالله است، برخلاف مرتاضان که براساس

خواهش نفس کار می‌کنند و چه بسا کارهای خلاف اخلاق نیز انجام می‌دهند.

۵. کارهای مرتاضان بر آموزش و تمرین استوار است و انجام هر کاری با آموزش و تمرین و پشتکار فرد میسرور می‌شود، اما عارف بر اساس بندگی و مقام قرب دارای قدرت تصرف می‌شود و در این جهت از کسی آموزش خاصی نمی‌بیند.

قتل از پیامدهای چشم زخم

جابر از پیامبر اعظم ﷺ نقل می‌کند که:

أَكْثُرُ مَن يَمُوتُ مِنْ أُمَّتِي بَعْدَ قَضَاءِ اللَّهِ وَقَدْرُهُ بِالْعَيْنِ^۱

بیشتر کسانی که از امت من از دنیا رفته‌اند پس از قضا و قدره با چشم زخم بوده است. و نیز از رسول گرامی اسلام روایت شده که: روزی آن حضرت از قبرستان بقیع می‌گذشت و فرمودند: «به خدا قسم بیشتر اهل این قبرستان به سبب چشم زخم در اینجا آرمیده‌اند».^۲

شدت نیروی برخی چشم‌ها چنان‌که از روایات نیز برداشت می‌شود به قدری بالا است که می‌توانند انسان را به کام مرگ بکشانند.

۱. الدر المستود في التفسير المأثور، ج ۶، ص ۲۵۸.

۲. منهج الصادقين في الإمام المخالفين، ج ۹، ص ۳۹۱ و الدر المستود في التفسير المأثور، ص ۶۵۱.

فصل دوم:

راه کارهای مقابله و درمان چشم‌زخم

درمان چشم‌زخم

انسان‌ها به طور طبیعی نسبت به امور شگفت‌انگیز واکنش نشان می‌دهند و ناخودآگاه در دیگری تصرف می‌کنند، از این‌رو گفته شده: هنگام مواجهه با نعمت فراوان یا برخورداری خود یا دیگری از آن، از جمله «ماشاء الله» استفاده کنید.^۱

اسلام برای پیش‌گیری از تأثیر سوء چشم‌زخم، استعاذه، توکل، یاد خدا و دعا را مطرح کرده، که به بررسی آن‌ها می‌پردازیم:

نقش استعاذه در مصونیت از چشم‌زخم

اسلام برای پیش‌گیری از تأثیر سوء چشم‌زخم، استعاذه را مطرح کرده است، چنان‌که در سوره فلق، به جهت در امان ماندن از شور چشمان، استعاذه به خدا توصیه شده است.

استعاذه، مصدر باب استفعال و از ریشه «ع - و - ذ» به معنای التجا و پناه بردن،^۲ و

۱. بحد الأنواد، ج ۱۳، ص ۳۱۹.

۲. المفردات في غريب القرآن، ص ۳۶۵.

چنگ زدن (اعتراض) آمده است.^۱

استیعاذه، واژه و تعبیری قرآنی به معنای پناه بردن به خداوند از هر نوع شر و بدی.^۲

یا درخواست دفع شر به وسیله شخص پائین تر از بالاتر با خضوع و فروتنی^۳ حرز گرفتن^۴ و خود را در حیا زت چیزی برای حفظ از بدی قراردادن است.^۵

استیعاذه، در مفهوم وسیع آن، برخاسته از امری غریزی است. انسان هنگام رویارویی با خطرها می کوشد با پناه جستن از یک قدرت برت، به آرامش و اطمینان دست یابد. بدین جهت از زمانهای دور در میان اقوام بشر، آداب و رسوم خاصی برای دفع شرور و آفات وجود داشته است. عرب پیش از اسلام نیز برای رهایی از ناگواری ها و شرور، تعویذهای گوناگون از جمله: رُقیه، نُفره، نَمِيمه و... به کار می برندن^۶، یا از ساحران و کاهنان که مدعی رابطه با موجودات غیبی (جن و شیطان) و دانستن رازهای نهفته بودند، یاری می خواستند و با واسطه آنان به آن موجودات توسل می جستند. این مردم با اعتقادی راسخ به جن، گاه برای حفظ خود از گزند حوادث به آن پناه می برندن، چنان که هنگام سفر به سرزمینی ناشناخته خود را در پناه جنی که صاحب و بزرگ آن وادی بود، قرار می دادند، و نیز برای کوری چشم حسودان و بد چشمان و ختنا کردن اثر چشم زخم، اگر عدد شترانشان به صد می رسید یک چشم شتر نرشان را کور می کردند، و اگر عدد شتران، به هزار می رسید هر دو چشم یکی از شتران نر را کور می ساختند.^۷

۱. لسان العرب ج ۹، ص ۴۶۴.

۲. تفسیر ابن کثیر، ج ۵ ص ۲۸۶.

۳. مجمع الیاذ فی تفسیر القرآن، ج ۶ ص ۵۹۳.

۴. دوحة المعلقی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۳۰، ص ۴۹۹.

۵. تفسیر الجامع لاصحکم القرآن، ج ۱، ص ۶۴.

۶. اسلام و عزاید و آرای بتری، ص ۵۳۵-۵۳۷.

۷. همانه ص ۵۳۵.

قرآن کریم در سوره جن^۱ با اشاره به این اندیشه نادرست، پناه بردن گروهی از آدمیان به جن را موجب گمراهی و خسaran بیشتر آنان بر شمرده است.^۲ قرآن کریم با نزول نخستین سوره‌های مکی، مانند ناس و فلق به تبیین استعاذه حقیقی پرداخت و برخلاف تفکر جاهلی که تسلیم‌پذیری در برابر نیروهای شیطانی را رواج می‌داد، استعاذه را تنها پناه بردن به خداوند از هر شر و بدی و وسوسه شیطانی دانست. بر همین اساس آیات قرآنی تهمتی را که مشرکان به پیامبر ﷺ، مبنی بر رابطه با شیاطین می‌بستند، به صراحة رد کرده است^۳ و شاید از همین روی، پیامبر ﷺ فرمان یافته است که همواره پیش از تلاوت آیات وحی، از شیطان رجیم به خداوند پناه‌آورده^۴ تا بدین وسیله پاسخی قوی به تهمت‌های پیاپی آنان باشد.

استعاذه در قرآن

اهمیت استعاذه در قرآن هنگامی آشکارتر می‌شود که بدانیم دو سوره پایانی (ناس و فلق)، به همین موضوع اختصاص یافته است. این سوره‌ها که با خطاب به پیامبر ﷺ آغاز می‌شود، جامع‌ترین بیان درباره ارکان استعاذه را دارند، به گونه‌ای که آیات دیگر مربوط به استعاذه را می‌توان شرحی از مفاهیم و مصاديق این دو سوره تلقی کرد. سوره‌های مذکور به سبب آغازهای مشترک از همان عصر نزول به «مَعْوذَتِين» شهرت یافت و جایگاهی ویژه در نظام آموزش قرآن یافت.

رسول اکرم ﷺ تلاوت معوذتين را بهترین تعویذ می‌دانستند و در عمل بارها

۱. جن، آیه ۶: «وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِينَ يَتَوَدَّنُ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَرَادُهُمْ رَهْقَانٌ».

۲. مجمع الیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۵۵۶

۳. شعراء، آیه ۲۱۰: «وَمَا تَشَرَّذَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ» و تکویر، آیه ۲۵: «وَمَا هُوَ بِقُولِ شَيْطَانٍ رَّجِيمٍ».

۴. نحل، آیه ۹۸: «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَلَا تَسْعَدِنَّ بِاللَّهِ مِنَ الْشَّيْطَانِ أَلْرِجِيمِ».

حسین بن علی[ؑ] را به این دو سوره تعویذ می‌کردند!

از استعاذه‌هایی که در قرآن کریم آمده، برخی از زیان پیامبران همچون نوح^{علیه السلام}^۱، یوسف^{علیه السلام}^۲ و موسی^{علیه السلام}^۳، و نیز حضرت مریم و همسر عمران^۴ و موارد دیگر خطاب به پیامبر اکرم^{علیه السلام}^۵ است.

خطاب‌های استعاذه به پیامبر^{علیه السلام} در سوره‌های ناس و فلق با تعبیر «**قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ...»** است و در این دو سوره راه غلبه بر شیاطین و دفع شرور بیان شده است.

استعاذه در احادیث

در روایات و ادعیه، به تفصیل از انواع شروری سخن آمده که استعاذه از آن‌ها بایسته است، که این شرور را می‌توان در قالبی کلی چنین طبقه‌بندی کرد: رذایل اخلاقی، گناهان و وسوسه‌های شیطانی همچون بخل، خیانت، حسد، نفاق، بدخُلُقی و حرص؛ آفت‌های جسمانی، مثل بیماری‌ها، گزند حیوانات موذی و ناتوانی‌های جسمی، مانند پیری؛ تنش‌های روحی و روانی همچون: غم و اندوه، کسالت، چشم‌زخم و اضطراب، نابسامانی‌های اجتماعی و اقتصادی چنان: فقر، گرسنگی، بدکاری، ورشکستگی، ستم‌ها، آشوب‌ها، غلبة دشمنان و بدخواهان؛ انحراف‌های اعتقادی در دین چون: کفر و ضلالت و به دنبال آن خشم و سخط الهی و

۱. مجمع الیاذ فی تفسیر القرآن ج ۱۰، ص ۸۶۶

۲. هود، آیه ۴۷: «**قَالَ رَبُّ إِنِّي أَغُوذُ بِكَ أَنْ أَشَّأَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْزِلِي وَتَرْجِعِنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ**».

۳. یوسف، آیه ۲۳: «**وَرَأَوْدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَسِيَّهِ وَغَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَبْتُ لَكَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ زَئِسْ أَخْسَنْ مَثَوَى إِنَّهُ لَا يَقْلِعُ الظَّالِمُونَ**».

۴. دخان، آیه ۲۰: «**وَإِنِّي عَذَّتْ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجِعُونَ**».

۵. آل عمران، آیه ۳۵ - ۳۶: «**إِذَا قَاتَلَتِ امْرَأَةٌ عَنْ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّراً فَتَبَيَّنَ مِنْ أَنَّكَ أَنْتَ السَّبِيعُ الْقَلِيمُ • ثَلَاثًا وَصَفَّنَهَا قَاتَلَتْ رَبَّ إِنِّي وَصَفَّنَهَا أَنْتَنِي وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَيْسَ الدُّكَّرُ كَالْأَنْثَنِي وَلَيْسَ سَعْيَهَا مَزِيمٌ وَإِنِّي أَعْيُذُهَا بِكَ وَذَرْتُهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ**».

عذاب‌های دنیوی و اخروی مثل زوال نعمت، عذاب قبر و عذاب جهنم.^۱

در کتاب‌های ادعیه و اذکار^۲ برای دفع بیماری‌ها و آفات و شرور و مصونیت از آن‌ها، دعاها و نوشته‌هایی رمزدار با عنوان حرز، رُقیه، عَوْذَه و غیر آن آمده است.^۳

اگرچه در این تعاوید لزوماً عناصر استعاذه به کار نرفته است، چنان‌که مثلاً رسول خدا^۴ - بر پایه روایات - به سورة فاتحة الكتاب تعویذ می‌کردند.^۵ و نیز سورة اخلاص در کنار مَعْوذَتِين، در یک گروه و به عنوان برترین تعویذها و استعاذه‌ها معرفی شده است.^۶

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «هرگاه بخواهید با هیبته آراسته و چشم‌گیر از خانه بیرون روید، مَعْوذَتِين (سوره‌های فلق و ناس) بخوانید تا چشمی در شما اثر نکند».^۷

موارد استعاذه به خدا

قرآن مواردی را به عنوان چیزهایی که می‌باید از آن‌ها به خدا پناه برد، بیان داشته که از همه مهم‌تر ابليس است که در آغاز این موضوع از آن سخن رفت. قرآن در این باره به دسته‌های مختلف اشاره می‌کند.

دسته اول: آیاتی که از شیطان بدون اشاره به اعمال وی سخن گفته است.^۸ در این

۱. صحیفه مسجدیه، دعای ۸ ص ۷۷.

۲. اذکار: جمع «ذکر».

۳. مفاتیح الجنان، ص ۵۳۵

۴. بحد الأنواد، ج ۰، ع ۰، ص ۱۳.

۵. مجمع الیاذ فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۸۶۶

۶. بحد الأنواد، ج ۰، ع ۰، ص ۳۴۱

۷. آل عمران، آیه ۳۶: «فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبُّ إِنِّي وَضَعَتْهَا أُنْثِنَى وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَيْسَ الدُّكْرُ كَالْأُنْثِنَى وَإِنِّي سَعَيْتُهَا مِنْ زَيْنَةٍ وَإِنِّي أَعْيَدُهَا بِكَ وَذَرَّتْهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» وَنَحْل، آیه ۹۸: «فَإِذَا قَرأتَ الْقُرْآنَ فَلَا تَسْعَدْ بِاللَّهِ مِنْ أَلْشَيْطَانِ الرَّجِيمِ».

آیات روشن بودن شر و وسوسه‌گری ابليس علت مطرح نشدن آن و ذکر نشدن کارهای زشت برای عمومیت بخشیدن به آن‌هاست، به گونه‌ای که شامل همه شرها بشود، چنان که در آیه ۱ و ۲ سوره فلق سفارش شده که از شر همه مخلوقات به خدا پناه برده شود. با وجود این در آیاتی دیگر به پناه بردن از ابليس امر شده که بیان‌گر اهمیت توجه به خطر وسوسه‌های اوست.

دسته دوم: آیاتی است که در آن‌ها شرسانی ابليس بازگو و از آن استعاده شده یا به استعاده سفارش گردیده است. از این دست آیات می‌توان به سفارش به پیامبر ﷺ اشاره کرد که می‌بایست از شر و وسوسه‌های ابليس به خدا پناه برد^۱. یا به انسان دستور داده شده که از نزع^۲ شیطان به خدا پناه ببرد^۳. از این‌رو به غضب انداختن و تحریک قلب و وسوسه و گمراهی ابليس هنگام خشم و انتقام از مواردی است که می‌بایست به عنوان نزع ابليس، به خداوند پناه برد.

دسته سوم: از دیگر اموری که باید از آن به خدا پناه برد، می‌توان از متکبرانی چون فرعونیان یاد کرد. پیامبران کسانی‌اند که به عنوان سرمشق زندگی، می‌بایست از رفتار آنان درس بیاموزیم.

حضرت موسی ﷺ از شر متکبرانی مانند فرعون به خدا پناه می‌برد. متکبر کسی است که از اقرار به الوهیت خدا و پیروی از او نکبر می‌ورزد و حاضر نمی‌شود از حق اطاعت کند^۴.

دسته چهارم: هنگام خطر نیز باید به خداوند پناه برد^۵. همچنان‌که از شر نادانی باید

۱. مؤمنون، آیه ۹۷: «وَقُلْ رَبِّ أَغُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ».

۲. نزع: داخل شدن در چیزی برای فاسد کردن آن.

۳. فصلت، آیه ۳۶: «وَإِنَا يَنْزَعُنَا مِنَ الشَّيَطَانِ نَزْعًا فَأَشْتَعِدُ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَيِّعُ عَلَيْهِ».

۴. غافر، آیه ۲۷: «وَقَالَ مُوسَى إِنِّي عَذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ».

۵. دخان، آیه ۲۰: «وَإِنِّي عَذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِي».

چنین کرد، زیرا هیچ خطری بالاتر از جهل، انسان را به هلاکت نمی‌اندازد.^۱

دسته پنجم: رهایی از آلو دگی دامان خطر عفت و حیازدایی از دیگر مواردی است که پناه‌جویی به صراحت امری پسندیده شمرده شده و حضرت مریم علیها السلام به عنوان مصدق و اسوهٔ قرآنی این کار را هنگام چنین خطری انجام داده است.^۲

البته این به زنان اختصاص ندارد، زیرا قرآن آن را دربارهٔ یوسف علیه السلام نیز بیان می‌کند که چه سان از شر آلو دگی دامان و اتهام به گناه به خدایش پناه می‌برد.^۳

دسته ششم: ظلم نیز از دیگر مواردی است که قرآن پناه‌جویی به خدا را در آن پسندیده معرفی می‌کند واز زیان یوسف علیه السلام می‌فرماید:

﴿مَعَاذُ اللَّهِ إِنَّهُ رَبُّ الْأَحْسَنِ مَنْوَى إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾^۴

پناه می‌برم به خدا که جز کسی که متاع خود را نزدش یافتیم، بازداشت کنیم و گرنه در غیر این صورت ما از ستم‌گران خواهیم بود.

دسته هفتم: پناه‌جویی از هر نوع بدی و شر از دیگر موارد سفارش شده قرآن است. این شرها می‌توانند از جن و انس و آتش و طوفان و باران و قحطی و بیماری و مانند آن باشد. دشمنی دشمنان و کافران نیز از همین قسم به شمار می‌آید که قرآن از آن یاد کرده و مردمان را سفارش به پناه‌جویی به خدا می‌کند.^۵

۱. هود، آیه ۴۵-۴۷: **﴿وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ قَالَ رَبِّ إِنَّ أَنِي مِنَ الْخَاسِرِينَ وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَإِنَّتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ ﴾** قالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَنِسَنِ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلَ غَيْرًا صَالِحًا فَلَا تَشَأْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعْظُمُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ **﴿قَالَ رَبُّ إِنِّي أَغُوْذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرُ لِي وَتَزْعَجْنِي أَكُنُّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾** وَقَرْه، آیه ۶۷: **﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذَبَّحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَشِدَّدُنَا هُرُوزًا قَالَ أَغُوْذُ بِاللَّهِ أَنَّ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾**.

۲. مریم، آیه ۱۸: **﴿قَالَتْ إِنِّي أَغُوْذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكُمْ﴾**.

۳. یوسف، آیه ۲۳: **﴿وَرَأَوْدَثَهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذُ اللَّهِ إِنَّهُ رَبُّ الْأَحْسَنِ مَنْوَى إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾**.

۴. همان.

۵. غافر، آیه ۵۵: **﴿إِنَّ الَّذِينَ يَجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَنَّهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كَثِيرٌ مَا هُمْ بِالْغَيْرِيْهِ قَائِمُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾**.

دسته هشتم: شر حسودانی که حسد می‌ورزند و حسادت باطن خود را آشکار ساخته، چشم زخم می‌زنند و در مقام عمل کارهایی زیان‌باری انجام می‌دهند. ﴿وَمِنْ شَرٌّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَهُ﴾.^۱

از حسد مردم فرومایه باید در حذر بود. حسد، نیروی روانی پلیدی است که بر نعمت و آسایش دیگران رشک می‌برد و آتش حسرت درونی حسد را بر می‌انگیزاند و بدین طریق روح پلید وی نیز بر اثر تفکر و حسرت درونی تقویت شده، می‌تواند از طریقی شر و ضرر خود را متوجه شخصی که مورد حسد و رشک اوست وارد سازد. باید از آن در حذر بود و به ساحت کبریایی به قرائت دو سوره پناه برد و ملتجمی شد.

از طبرسی در مجمع البیان روایت شده است که: رسول خدا ﷺ بسیار بود که به وسیله قرائت دو سوره مَعْوذَتَيْنِ حسن و حسین علیهم السلام را از خطر و ضرر جادو یا دعا و درخواست رهایی می‌کرد.^۲

و نیز در همان کتاب از عقبة بن عامر روایت نموده که: پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «هیچ یک از آیات کریمه قرآنی که بر من نازل شد، مانند دو سوره مَعْوذَتَيْنِ، تعویذ را ذکر نکرده‌اند».^۳.

این‌ها نمونه‌هایی است که قرآن بر پناه‌جویی به خدا در آن‌ها تأکید و سفارش می‌کند تا نشان دهد جز قدرت و احاطه کامل ریوی او چیزی دیگر نمی‌تواند بازدارنده از شرور باشد و انسان همواره نه تنها می‌بایست خود را در محضر خدا بداند بلکه برای رهایی از شرور ظاهری و باطنی باید او پناه برد که او بهترین ملجاً و مأوى است و پناه‌گاهی بهتر از او نمی‌توان یافت.

۱. فلق، آیه ۵: ﴿وَمِنْ شَرٌّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَهُ﴾.

۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۸۶۶

۳. حسان

توکل بر خدا، عامل مصونیت از چشم‌زخم واژه‌شناسی و مفهوم‌شناسی توکل

توکل از ماده «وکل» است که وکالت نیز از همین باب است. در صورتی که با حرف «لام» به کار رود به معنای ولایت‌پذیری و چنانچه با «علی» استعمال شود به معنای اظهار عجز و اعتماد به غیر است و آنچه در قرآن آمده، به معنای اخیر است.^۱ در توکل به لحاظ وزن «تفعل»، نوعی از مطابعه (موافقت و پذیرش) و اختیار وجود دارد که گویا انسان با اختیار خود، فردی را به عنوان وکیل انتخاب می‌نماید تا به کارهایش سامان بخشد.^۲

توکل امری قراردادی نیست و یک امر ذهنی محض نیز نیست که انسان در ذهنش بگوید: من توکل کردم، بلکه به این معناست که آدمی در کارهای خود فقط طاعت خدا و وظیفه را در نظر بگیرد و در سرنوشت خویش به خدا اعتماد کند. توکل به مفهوم تکیه کردن به خداوند است، خدایی که بهترین تکیه‌گاه است و باید دانست که انسان با توکل به خدا پشتوانه محکمی دارد و در تمام مراحل زندگانی موفق می‌شود.

توکل به این معنا نیست که دست از همه تلاش‌ها بکشیم و بگوییم: «ما که توکل به خدا داریم پس موفق می‌شویم»، چنان‌که در حدیثی از رسول خدا^{علیه السلام} نقل شده است: هنگامی که یک نفر عرب پای شتر خود را نبسته و آن را بدون محافظت رها ساخته بود و این کار را نشانه توکل بر خدا می‌دانست، پیامبر اکرم^{علیه السلام} به او فرمود:

إغْقِلُهَا وَتَوَكّلْ؛^۳

یعنی پایش را بیند و سپس توکل کن.

۱. المفردات في غريب القرآن، ص ۵۶۹.

۲. التحقیق في کلمات القرآن الکریم، ج ۱۳، ص ۱۹۳.

۳. حکمت‌نامه پیامبر اعظم، ج ۸، ص ۳۵۹.

بلکه منظور این است که آدمی در چهار دیوار عالم ماده، و محدوده قدرت و توانایی خود محاصره نگردد و چشم خویش را به حمایت و لطف پروردگار بدوزد. این توجه مخصوص، آرامش و اطمینان و نیروی فوق العاده روحی و معنوی به انسان می‌بخشد که در مواجهه با مشکلات اثر عظیمی خواهد داشت:

در تعریف توکل به خداوند متعال لازم است توجه داشت:

اولاً: توکل در رابطه فرد با خداوند مطرح است، که در اعمال آدمی تأثیر داشته و ارتباط او با خدا را نمایان می‌سازد. در حالی که انسان ارتباطش با خدا را از طریق دعا، استعاذه، انجام فرایض و مستحبات نیز نشان می‌دهد، در توکل جنبه‌ای از رابطه فرد با خدا نمایان است که تلویحًا فرد متوكل پیش‌فرض‌هایی را پذیرفته است که مهم‌ترین آن‌ها باور و ایمان به قدرت، حکمت و شفقت خداوند به بندگانش است. و همین جنبه اعتماد و ایمان رابطه توکل‌گونه را از انواع دیگر رابطه‌ها متمایز می‌کند. برای برجسته کردن همین جنبه است که ملااحمد نراقی در کتاب معراج السعاده توکل را در باب «حسنٌ ظن به خداوند متعال» شرح می‌دهد. این جنبه اعتماد از نظر عرفانی بسیار بالهمیت است، چون دوستی ارکانی دارد که از مهم‌ترین آن‌ها «اعتماد» است. به دلیل همین درجه بالای توکل است که خداوند توکل‌کنندگان را دوست می‌دارد. و در قرآن می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ».

ثانیاً: فرد متوكل به وعده‌های خداوندی در قرآن علم و ایمان دارد و می‌داند خدا او را به اهداف خود خواهد رسانید و تلاش‌های انسان در راه خدا بی‌نتیجه نخواهد ماند. لازمه انجام توکل در عمل، واگذاری کار به کارдан واقعی (خداوند متعال) است. ثالثاً: در توکل علم به این‌که در چه کارهایی می‌توان توکل کرد و دامنه آن در چه اموری جاری و ساری نیست، لازم است.

نقش توکل در مصونیت از چشم‌زمزم

موضوع توکل از موضوعات مهم دین و حقیقت توحید افعالی است که لازمه‌اش توکل بر پروردگار می‌باشد. یعنی مسلمان کسی است که تکیه‌اش در به دست آوردن منفعت و سود و در مصون بودن از مضرات و خطرها به خداوند قادر می‌باشد که معنای: «**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ**» همین است. به دیگر سخن، یقین کند اسباب دنیوی استقلالی ندارد و به تنها‌ی نمی‌تواند کاری کند. البته مطالعه دقیق آیات و احادیث نشان می‌دهد توکل پسندیده که قرآن آنرا در زمرة صفت برجسته انبیا و اهل ایمان بر شمرده، هرگز با کوشش برای رسیدن به مطلوب منافاتی ندارد، بلکه عین کوشش است.

برای رهایی از چشم‌زمزم یا مصونیت از آن در سوره یوسف به مستله توکل بر خدا اشاره شده و از مردمان خواسته از این عامل برای پیش‌گیری از چشم‌زمزم و ایمن ماندن از آن استفاده کنند، زیرا در حقیقت انسان باید به این باور برسد که فقط خداوند می‌تواند در برابر همه قدرت‌های ماورایی و فرامادّی بایستد و او را نجات دهد یا در امان نگاه دارد.

حضرت یعقوب علیه السلام آن‌گاه که فرزندانش را به مصر می‌فرستد تا به حضور سلطان رسیده از او گندم بخرند، چنین وصیت می‌کند:

﴿وَقَالَ يَا بَنَيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَأَذْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقةٍ وَمَا أَغْنَى عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلَيَسْتَوْكِلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾^۱

و [هنگامی که می‌خواستند حرکت کنند، یعقوب] گفت: فرزندان من! از یک در وارد

۱. یوسف، آیه ۶۷

نشوید بلکه از درهای متفرق وارد گردید (تا توجه مردم به سوی تان جلب نشود)؛ و [من با این دستور] نمی‌توانم حادثه‌ای را که از طرف خدا حتمی است، از شما دفع کنم! حکم و فرمان، تنها از آن خداست ابر او توکل کرده‌ام و همه متوکلان باید بر او توکل کنند.

چنان‌که در بیان تفسیر آیه گذشت، اکثر مفسران معتقد‌ند چاره‌اندیشی یعقوب^{علیه السلام} برای دفع چشم‌زمم مصریان بود که احتمال داشت متوجه فرزندان خوش‌اندام وی گردد. آن حضرت می‌دانست چاره‌اندیشی اش بدون حکمت الهی هیچ ارزشی ندارد، لذا مسئله توکل را مطرح کرد تا اندکی از اضطراب و تشویش خاطر خود را التیام بخشد. طبق بیان علامه طباطبائی در این آیه شریفه سه نکته قابل دقت است:

نکته اول: معنای توکل بر غیر، عبارت است از این‌که آدمی غیر خود را بر امری از امور تسلط دهد که هم با شخص متوکل ارتباط و نسبت دارد، و هم با موکل.

نکته دوم: اسباب عادی به دلیل این‌که در تأثیر خود مستقل نبوده و در ذات خویش بی‌نیاز و بی‌احتیاج به غیر خود نیستند به ناچار می‌باید کسی که در مقاصد و غرض‌های زندگی اش متولّ به آن‌ها می‌شود در عین توصلش به آن‌ها، متوکل بر غیر آن‌ها و سببی که فوق آن‌هاست بشود، تا آن سبب، سببیت این اسباب عادی را باعث شود، و در نتیجه سببیت این‌ها تمام گردد، که اگر چنین توکلی بکند، بر طبق روش صحیح و طریق رشد و صواب رفتار کرده، نه این‌که اسباب عادی را که خداوند، نظام وجود را بر اساس آن‌ها بنا نهاده، مهمل^۱ دانسته هدف‌های زندگی خود را بدون طریق طلب کند، که چنین طلبی ضلالت و جهل است.

نکته سوم: این‌که آن سببی که می‌باید بدان توکل جُست (و خلاصه سببی که تمام اسباب در سببیت خود نیازمند به آنند) همانا خدای سبحان و یگانه‌ای است که

۱. مهمل: بیهوده.

شریکی ندارد. آری، او خداوندی است که معبدی جز او نبوده و او رب و پرورش‌دهنده هر چیز است. این نکته از حصری استفاده می‌شود که جمله: «وَعَلَى اللَّهِ فَلِيَوْكُلُّ الْمُتَوَكِّلُونَ» بر آن دلالت می‌کند.^۱

همان‌گونه که ملاحظه شد در قصه یعقوب ع و فرزندانش، توکل به خدا هنگام احساس خطر چشم‌زخم سفارش شده است و نیز قرآن در آیه مذکور و آیات دیگر بر کوشش فرد تأکید می‌ورزد و مسلمانان را به تلاش و فعالیت و برنامه‌ریزی در حين توکل به خداوند ترغیب می‌نمایند.

در حقیقت آدمی باید به این باور برسد که با توکل بر خدا، اعتماد به نفس بالا می‌رود و در نتیجه با کسب قدرت الهی می‌توان مانع تأثیر چشم‌زخم شد.

آثار و نتیجه توکل به خدا

وقتی انسان بداند به خدایی توکل کرده که تواناست و از همه چیز آگاهی دارد، دارای پی‌آمدہای مثبتی در زندگی فردی و اجتماعی انسان‌هاست، که به جهت اختصار فقط به برخی از ثمرات و فواید توکل اشاره می‌شود.

۱. آرامش و اطمینان قلبی

یکی از فواید توکل، آرامش درونی و اطمینان قلبی است که در پرتو توکل به شر دست می‌دهد. با توکل بر خدا، خداوند نور امید بر دل می‌پاشد و توان و استعداد انسان شکوفا می‌گردد و خستگی راه بر او چیره نمی‌شود و در همه حال احساس آرامش می‌کند.

زمانی که حضرت موسی ع قوم خود را شبانه به سوی سرزمین موعد راهبری

۱. العیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۲۱۹.

می‌کرد و می‌کوشید امید ایمان به خدا را در دلشان زنده کند، نزدیک صحیح قوم خسته موسی^{علیه السلام} خود را با فرعونیان رویارو دیدند که آن‌ها را تعقیب می‌نمودند، از ترس بر خود لرزیدند و اظهار کردند که توان مقابله با قوم فرعون را نخواهند داشت. ولی حضرت موسی^{علیه السلام} آنان را قوت قلب داده و گفت جای هیچ نگرانی نیست، چون خدا با اوست.

قرآن می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا تَرَاءَ الْجَمْعَانِ قَالَ أَضْحَابُ مُوسَى إِنَا لَمُذْرَكُونَ * قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِنَى رَئِيْسِ سَيَّهِدِينِ﴾؛^۱

هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: «ما در چنگ فرعونیان گرفتار شدیم! «موسی» گفت: چنین نیست! یقیناً پروردگار با من است. حضرت رسول^{صلی الله علیه و آله و سلم} که در توکل به خداوند متعال نمونه بود، چنان حالتی یافته بود که وقتی ابوبکر در غار دچار ترس شده بود و می‌پنداشت کافران آنان را خواهند یافت، با آرامش به ابوبکر گفت: نگران نباش، خداوند با ماست:

﴿إِلَّا تَنْصُرُوْهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذَا أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ أَثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْفَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَخْرُنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْنِهِ وَأَيَّدَهُ بِجَنُودِ لَمْ تَرُوهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَسْفَلَنِي وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾؛^۲

اگر او را یاری نکنید، خداوند یاری اش کرد [و در مشکل ترین ساعات، تنها یاش نگذاشت] آن هنگام که کافران او را [از مکه] بیرون کردند، در حالی که دومین نفر بود [و یک نفر بیشتر همراه نداشت] آن هنگام که آن دو در غار بودند، [و او به همراه

۱. شعراء، آیه ۶۱-۶۲.

۲. توبه، آیه ۴۰.

خود می‌گفت: «... لا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا»^۱ غم مخور، خدا با ماست! در این زمان، خداوند سکینه [و آرامش] خود را برابر او فرستاد و با لشکرهایی که مشاهده نمی‌کردید، او را تقویت نمود و گفتار [و هدف] کافران را پایین قرار داد، [و آنها را با شکست مواجه ساخت] و سخن خدا [و آین او] بالا [و پیروز] است و خداوند عزیز و حکیم است.

بـهتر است برای پـی بردن به این جنبـه توـکل، به نـمونهـهایی اـز شـعـارـهـای توـکـلـکـنـدـگـان اـشارـهـ شـود.

۱. توکلتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ؛^۲

۲. توکلتُ عَلَى الْقَادِرِ الْقَاهِرِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى؛^۳

۳. توکلتُ عَلَى الْقَادِرِ الْقَاهِرِ الْعَلِيِّ الصَّمَدِ؛^۴

۴. لاقَوْةً إِلَّا بِاللهِ توکلتُ عَلَى اللهِ.^۵

در تمام شعارهای مذکور، افراد متوكل زمانی که مرجع توکل و اتكای خود را نامی برند، او را با ویژگی‌های حی، قادر، قاهر، علی، اعلاء یاد می‌کنند و این نشان می‌دهد که خود را در طرف نیرویی می‌بینند که مافوق تمام نیروهای مادی است و به طریق نیابتی در خویش توانی فوق العاده احساس می‌کنند.

۲. قوت و نیرومندی

از دیگر فواید توکل، داشتن قوت قلب و نیرومندی در تصمیم‌گیری است،

۱. همان.

۲. بحال الانواد، ج ۷۶، ص ۲۴۹.

۳. همان، ج ۹۸، ص ۸۱

۴. همان، ص ۹۶۷

۵. همان، ج ۴۳، ص ۹۳

چنان‌که در حدیثی از حضرت رسول ﷺ نقل شده است:

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسَ فَلَيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ،^۱

کسی که دوست دارد قوی‌ترین مردم باشد به خداوند توکل کند.

خداوند کریم در قرآن از قصه حضرت نوح چنین می‌فرماید:

**وَأَثْلَلُ عَلَيْهِمْ بَنَآ نُوحٌ إِذْ قَالَ لِتَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذَكِيرِي
إِلَيْهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَاجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشَرِكَاهُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ
غُمَّةً ثُمَّ أَفْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونَهُ^۲؛**

سرگذشت نوح را بر آن‌ها بخوان! در آن هنگام که به قوم خود گفت: «ای قوم من! اگر تذکرات من نسبت به آیات الهی، بر شما سنگین [و غیر قابل تحمل] است، [هر کار از دستان ساخته است بکنید].» من بر خدا توکل کرده‌ام! فکر خود، و قدرت معبدوها یتان را جمع کنید. سپس هیچ بر شما پوشیده نماند [تمام جوانب کارتان را بنبگردید] سپس به حیات من پایان دهید، و [لحظه‌ای] مهلتم ندهید! [اما توانایی نداریدا].

در سوره هود نیز چنین مقاومتی را از سوی حضرت هود در هدایت قوم خود بیان می‌کند که هود علیه السلام هم مثل حضرت نوح علیه السلام با جرئت و رشادت با مخالفین خود برخورد می‌کند تا جایی که می‌فرماید:

**إِنِّي أُشَهِدُ اللَّهَ وَأَشَهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشَرِّكُونَ * مِنْ دُونِهِ فَكِيدُونِي جَمِيعاً
ثُمَّ لَا تُنْظِرُونِنَ * إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَائِي إِلَّا هُوَ أَخِذُ
بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطِ مُسْتَقِيمٍ^۳؛**

گفت: من خدا را به شهادت می‌طلبم، شما نیز گواه باشید که من بیزارم از آنچه

۱. حکستانه پابرج اعظم، ج ۸، ص ۳۵۴ و بحدالا نواد، ج ۶۸، ص ۱۵۱.

۲. یونس، آیه ۷۱.

۳. هود، آیه ۵۴-۵۸.

شريك [خدا] قرار می‌دهيد... از آنجه غير او [می‌پرستیدا] حال که چنین است، همگی برایم نقشه بکشید و مرا مهلت ندهیدا اما بدانید کاري از دست تان ساخته نیست! من، بر «الله» که پروردگار من و شمامت، توکل کرده‌ام! هیچ جنبده‌ای نیست مگر این‌که او بر آن تسلط دارد [اما سلطه‌ای با عدالت! چرا که] پروردگار من بر راه راست است!

زمانی که حضرت شعیب با قوم خود برخورد می‌کند در او نیز چنین قوتِ قلب و جرئتی مشاهده می‌گردد که ناشی از توکل بالای او به خداوند متعال است.^۱

۳. عزتِ نفس

از دیگر ثمرات توکل به خدا، عزت و سربلندی در بین مردم است. فرد متوكل چون به خدا تکیه می‌کند غنای^۲ نسبی از مردم دارد و برای رسیدن به مال و مقام از آنان التماس نمی‌کند، لذا عزت و سربلندی اش حفظ می‌شود. از همه مهم‌تر چون خداوند عزیز است، نمی‌گذارد پناهندۀ خود به ذلت و خواری دچار شود. قرآن می‌فرماید:

﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْقَرِيزِ الرَّحِيمِ﴾؛^۳

و بر خداوند عزیز و رحیم توکل کن.

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾؛^۴

هر کس بر خدا توکل کند، [بپروز می‌گردد] خداوند قدرتمند و حکیم است.

حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

۱. اعراف، آیه ۸۸-۸۹.

۲. غنا: بی نیازی.

۳. شعراء، آیه ۲۱۷.

۴. انفال، آیه ۴۹.

إِنَّ الْغِنَىٰ وَالْعِزُّ يَجُولانِ، إِذَا ظَفَرَا بِمَوْضِعِ التَّوْكِلِ أَوْطَنَا^۱
 بِنِيَازِي وَعَزْتِ در گردش و جابه جایی هستند، پس هر کجا به توکل برخورند، در
 آنجا وطن بر می گزینند.

۴. بصیرت و شکون فایی تفکر

توکل بر خدا، هوش و قدرت تفکر را می افزاید و روشن بینی خاصی به انسان
 می دهد، زیرا قطع نظر از برکات معنوی این فضیلت، سبب می شود آدمی در
 مشکلات دست پاچه و وحشت زده نشود و قدرت تصمیم گیری را حفظ کرده،
 نزدیک ترین راه درمان و حل مشکل را بیابد.

علی ﷺ چنین می فرمایند:

مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ أَضَاءَتَ لَهُ الشُّبُهَاتُ، وَكَفَى الْمُؤْنَاتِ وَأَمَّنَ التَّبَعَاتُ^۲
 کسی که به خدا توکل کند، تاریکی شبها برایش روشن می شود؛ اسباب
 پیروزی اش فراهم می گردد و از مشکلات رهایی می یابد.
 از سوی دیگر توکل بسیاری از صفات زشت، مانند حرص، حسد، دنیاپرستی،
 بخل و تنگ نظری را از انسان دور می سازد، چرا که وقتی تکیه گاه آدمی خداوند قادر
 باشد و زمزمه اش: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسِيبُهُ»^۳ خود را سرشار از کامیابی و
 بی نیازی می بیند و دیگر جایی برای اوصاف رذیله باقی نمی ماند.

راه رسیدن به توکل

براساس برخی آیات، اموری چند در پیدایی توکل مؤثر است که پیش از همه

۱. کافی، ج ۲، ص ۶۴

۲. غرد الحکم د درد الکلم ص ۱۹۷

۳. طلاق، آیه ۳.

می‌توان به شناخت صحیح از خداوند و درک صحیح از مجموعه صفات او همچون: علم^۱، خالقیت^۲، مالکیت^۳، حکمت، عزت^۴، جاودانگی^۵ و ربوبیت^۶ اشاره کرد. انسان موحد وقتی ولایت حضرت باری تعالی را پذیرفت، به ربوبیت او ایمان می‌آورد و وی را مرجع همه اسباب و علل می‌داند و در نتیجه همه امورش را به او وامی‌گذارد:

﴿ذِلْكُمُ اللَّهُ رَبُّنَا عَلَيْهِ تَوَكِّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾^۷

این است خداوند، پروردگار من، بر او توکل کرده‌ام و به سویش بازمی‌گردم.

این‌که آفریدگار لزوم توکل را پس از توجه‌دادن به الوهیت و یکتاوی خود توصیه

نموده:

﴿أَللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَى اللَّهِ فَلِيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾^۸

خداوند کسی است که هیچ معبدی جز او نیست، و مؤمنان باید فقط بر او توکل کنند.

نشان می‌دهد که ایمان و شناخت صحیح مهم‌ترین انگیزه برای توکل به خداست،

لذا برخی گفته‌اند: برای ایجاد انگیزه توکل، آیه‌ای بالاتر از این آیه نیست.^۹

۱. اعراف، آیه ۸۴: «وَمَا يَكُونُ لَنَا أَن نَعْوَدْ فِيهَا إِلَّا أَن يَشَاءُ اللَّهُ رَبُّنَا وَيَسِعَ رَبُّنَا كُلُّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا أَتَقْنَعُ بَيْتَنَا وَبَيْنَ قَوْمَنَا بِالْعَقْدِ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ».

۲. زمر، آیه ۶۲: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ».

۳. نساء، آیه ۱۷۱: «يَا أَهْلَ الْكِتَابَ لَا تَنْهَلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَنْهَلُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقُّ إِنَّا التَّسِيِّعُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَقْلَمَهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحُهُ مِنْهُ فَأَمْنَرَ بِاللَّهِ وَرُشِّلَهُ وَلَا تَنْهَلُوا ثَلَاثَةً أَنْتُهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّ اللَّهَ إِلَهُ وَاحِدٌ شَبَّهَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكُنْ فِي الْأَنْجَلِ وَكِيلًا».

۴. انفال، آیه ۴۹: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ».

۵. فرقان، آیه ۵۵: «وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَقِّ الَّذِي لَا يَنْوِي وَسَيِّعَ بِعَنْدِهِ وَكُفَى بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَيْرًا».

۶. هود، آیه ۶۵: «إِنَّمَا تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَائِيَةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».

۷. شوری، آیه ۱۰.

۸. تغابن، آیه ۱۳.

۹. دوچ المعنی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۱۵، ص ۱۸۵.

با نگاهی به خودمان از این بابت که ابتدا مانطفه‌ای در رَحِم مادر بودیم و دستمان از همه جا کوتاه بود ولی از لطف خداوند بهره‌مند بودیم. خداوند، پس از به دنیا آمدنمان شیر را از وجود مادر و هم‌چنین محبت‌های بی‌کران مادر را برای رشد و نمود ما قرار داد. سپس به ما مکیدن پستان مادر را آموزش داد و او را واداشت شبانه‌روز در اختیارمان باشد و از این خدمت خسته‌کننده احساس خرسندی کند و لذت ببرد.

هنگامی که بزرگ شدیم، نعمت‌های گوناگون خود را از ما دریغ نفرمود و ما را غرق الطاف و عنایات خود ساخت.

آری، هرگاه انسان در این امور بیندیشد، درمی‌یابد که همه چیز از سوی خداست و تنها باید بر او توکل کرد و مضمون آیه شریفه قرآن که می‌فرماید:

﴿وَإِنْ يَمْسِسْكُ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَارَادَ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الْرَّحِيمُ﴾؛^۱

و اگر خداوند، [برای امتحان یا کیفر گناه،] زیانی به تو رساند، کسی جز او آن را برطرف نمی‌سازد و اگر اراده خیری برایت کند، هیچ کس مانع فضل او نخواهد شد! آن را به هر کس از بندگانش بخواهد می‌رساند و او غفور و رحیم است.

ایمان به این واقعیت‌ها آدمی را به حقیقت توکل نزدیک می‌سازد و او را در زمرة متوكلان حقیقی قرار می‌دهد.

مؤلفه‌های سازنده توکل

با استفاده از بررسی آیات و احادیث، مؤلفه‌های سازنده ذیل در توکل به خدا، شناسایی شده‌اند:

۱. یونس، آیه ۱۰۷.

۱. اسناد امور و اتفاق‌ها به خداوند متعال

اعتماد قلبی به خداوند و اسناد^۱ امور و رخدادها به حضرت باری تعالی در ایجاد سکینه قلبی و آرامش درونی به حدی مؤثر است که موجب می‌شود اضطراب و تشویش در انسان متوكل از بین رفته و فرد به راحتی در راه حصول به نتیجه گام بردارد.

از ویژگی‌های افراد متوكل این است که از روی آورده روزگار خیلی به خود نمی‌بالند و از برگشت و إدبار^۲ آن چندان دچار تشویش و اضطراب نمی‌شوند، بلکه تا حدّ امکان برای رسیدن به مطلوب می‌کوشند و نتیجه کار را به خدا و امی‌گذارند و اطمینان دارند خداوند آنان را در رسیدن به مطلوب یاری خواهد کرد. در حقیقت حال این افراد مانند اشخاصی است که به حصار و قلعه‌ای عظیم پناه برده و در آن را به روی دشمن بسته‌اند. اینان از مشکلات به حصار توکل روی آورده‌اند که فردی را یاری دست‌یابی بر آن قلعه نیست، لذا اضطراب و خوف برای آنان مفهومی ندارد.

۲. معنای الوهی دادن به اتفاق‌های زندگی

متوكلان به اتفاق‌های زندگی معنایی می‌دهند که آنان را در تعبیر و تفسیر پدیده‌های زندگی یاری رسانده و به توازن شناختی و عاطفی آنان کمک می‌نماید، و آن‌ها را از خلاً زیستی، بی هدفی، پوچی و سردرگمی رهایی می‌بخشد. این افراد با تمام کوششی که به منظور رسیدن به مطلوب و مقصود به کار می‌گیرند، اگر نتیجه موافق طبعشان نبود و نتیجه نامساعد گرفتند، باور دارند که خیر واقعی را خدا می‌داند و به فرمایش خداوند در قرآن باور دارند که می‌فرماید:

۱. اسناد: نسبت دادن.

۲. إدبار: پشت کردن.

﴿وَعَسْنِي أَنْ تَكْرُهُوا شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسْنِي أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ
وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱

چه بسا چیزی را خوش نداشته باشد، حال آن که خیرتان در آن است. و یا چیزی را دوست داشته باشد، حال آن که شرّتان در آن است. و خدا می‌داند، و شما نمی‌دانید.

آن‌گاه که ابراهیم خلیل^{علیه السلام} در آتش کینه و غضب نمرود قرار گرفت، حقیقت توکل بر خدا را در عمل معنا کرد، چنان که پیامبر گرامی اسلام^{علیه السلام} می‌فرمایند:
آخِرُ ما تَكَلَّمُ بِهِ إِبْرَاهِيمَ عَلِيهِ السَّلَامُ حِينَ الْقِيَامَةِ فِي النَّارِ: حَسْبِيَ اللَّهُ وَنَعْمَ الْوَكِيلُ؛^۲
آن‌گاه که ابراهیم^{علیه السلام} در آتش پرتاپ شد، و اپسین سخن او این بود: خدا مرا بس است و نیکو حمایت‌گری است.

۳. امیدوار بودن به خدا

یکی دیگر از ابعاد توکل به خدا، امیدواری انسان متوكل به لطف خداوند متعال در شرایط سخت زندگی است. امیدواری به رستگاری و رسیدن به مطلوب و نجات یافتن از ناراحتی‌ها و اندوه‌ها، گشايش گرفتاری‌ها، و نصرتِ حق در غلبه بر باطل، هدایت از گمراهمی‌ها به سوی نور و... همه از برکات توکل است. فرد متوكل به وعده‌های نصرتِ خدا در قرآن اعتقاد و ایمان دارد، لذا خود را در گرفتاری‌ها نمی‌باذد. نمونه‌های فراوانی در قرآن درباره مداخله خداوند در شرایط توان‌فرسای زندگی وجود دارد که مایه تسللا و امیدواری برای متوكلان است که به نمونه‌ای از آن‌ها در زیر اشاره می‌شود:

﴿وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسْئِنِي الظُّرُفُ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الْرَّاحِمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ

۱. بقره، آیه ۲۱۶.

۲. حکمت‌نامه پیامبر اعظم، ج ۳، ص ۹۹.

فَكَشْفُنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٌّ وَآتَيْنَا أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةٌ مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرِنَا
لِلْعَابِدِينَ * وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلُّ مِنَ الصَّابِرِينَ * وَأَذْخَلَنَا هُمْ
فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ * وَذَا الْتُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَلَّ أَنَّ لَنْ تَقْدِرَ
عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ *
فَاسْتَجَبَنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغُمَّ وَكَذَلِكَ شُنِّعِي الْمُؤْمِنِينَ ۝ ۱

و ایوب را [به یاد آور] هنگامی که پروردگارش را خواند [و عرضه داشت:] «بدحالی و مشکلات به من روی آورده و تو مهربان‌ترین مهربانانی!» ما دعای او را مستجاب کردیم و ناراحتی‌هایی را که داشت برطرف ساختیم و خاندانش را به وی بازگرداندیم و همانندشان را بر آن‌ها افزودیم تا رحمتی از سوی ما و تذکری برای عبادت‌کنندگان باشد. و اسماعیل و ادریس و ذا‌الکفل را [به یاد آور] که همه از صابران بودند. و ما آنان را در رحمت خود وارد ساختیم، چراکه از صالحان بودند. و ذا‌التون [یونس] را [به یاد آور] آن هنگام که خشم‌گین [از میان قوم خود] رفت و چنین می‌پنداشت که ما بر او تنگ نخواهیم گرفت [اما زمانی که در کام نهنگ فرو رفت]، در آن ظلمت‌ها [ی متراکم] صدا زد: «[خداؤنده] جز تو معبدی نیست! منزه‌ی تو ا من از ستم کاران بودم!» ما دعايش را اجابت کردیم و از آن اندوه نجاتش بخشیدیم و این‌گونه مؤمنان را نجات می‌دهیم.

نقش اذکار در مصونیت از چشم‌زمخ

ذکر به معنای یادآوری چیزی به زبان یا به قلب است^۱، لذا گفته‌اند ذکر دوگونه است: «ذکر قلبي» و «ذکر زبانی»:^۲ ... وَأَذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ... وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ ۝ ۳ مراد

۱. انبیاء، آیه ۸۳-۸۴

۲. المفردات في غريب القرآن، ص ۱۸۱.

۳. اعراف، آیه ۲۰۵

از ذکر لسانی به زیان آوردن اذکاری مانند تحمید، تهلیل، تکبیر و... است.^۱
و هر یک از آن‌ها دوگونه است: یا پس از فراموشی است و یا بدون فراموشی.^۲
واژه ذکر در قرآن غالباً در معانی لغوی آن و در موارد محدودی نیز به قرآن^۳، کتب
انبیای پیشین^۴، نماز^۵، نماز جمعه^۶ و پیامبر اسلام^۷ اطلاق شده است.

شناخت خدا و پرستش وی عهد و پیمانی بوده که در طول زمان، به دست
فراموشی سپرده شده، و خدا با فرستادن انبیای الهی در صدد بوده که دیگر بار آن را
به یاد آدمیان آورد. در سوره اعراف^۸ سخن از عهدی که با بشر بسته شده، به میان آمده
و از بشر گله شده که چرا پای بند عهدهش نبوده است. پیامران مبعوث شدند که این
عهد را یادآور شوند. بر این اساس است که مهم‌ترین وظیفه پیامبر اکرم ﷺ در سوره
غاشیه «تذکر» دادن بیان شده و خداوند چنین می‌فرماید:

۱. الطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۳۳۵ و تفسیر معزن القرآن، ج ۱۴، ص ۱۶۴.

۲. المفردات فی عرب القرآن، ص ۱۸۱.

۳. حجر، آیه ۹: «إِنَّا نَخْنُ نَرَأْنَا الْذِكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» و البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۳۲۰، و تفسیر صافی، ج ۳، ص ۱۰۱.

۴. انبیاء، آیه ۲۴: «أَمْ أَتَشْكُدُوا مِنْ دُونِهِ إِلَهَةٌ قُلْ هَاتُوا بِرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مِنْ مَعِنَى وَذِكْرٌ مِنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَقْلَمُونَ الْحَقَّ قَوْمٌ مُغْرِضُونَ»؛ المفردات فی عرب القرآن، ج ۱۴، ص ۱۷۳ و تفسیر ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۹۶.

۵. آل عمران، آیه ۱۹۱: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَكَبَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بِاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»؛ البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۶۱ کفر الدقائق، ج ۳، ص ۲۹۱.

۶. جمیع، آیه ۹: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آتَيْنَا إِذَا تُوْدِي لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَأَشْعَرُوا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا أَلْيَهُ ذِلْكُمْ حَيْثُ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَنْهَلُونَ» و کشف الاسرار و عدۃ الابرار، ج ۱۰، ص ۱۰۰.

۷. طلاق، آیه ۱۰ - ۱۱: «أَعْذُّ اللَّهَ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَا ذَلِكَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتَّلَوْ عَلَيْكُمْ آیَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ»؛ البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۳۹ و دوڑ الحجات و دوڑ الجنات، ج ۱۹، ص ۲۸۰.

۸. اعراف، آیه ۱۷۲ - ۱۷۳: «وَإِذَا أَخْذَ رِبِّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذَرْبَتِهِمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَثُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ أَوْ تَثُولُوا إِنَّا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرْبَةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتَقْبِلُكُمْ بِمَا فَعَلْتُمُ الْمُبَطِّلُونَ».

﴿فَذَكُّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكُّرٌ﴾؛^۱

پس پند ده، که تو پند دهنده‌ای هستی.

زیرا یاد خدا از مهم‌ترین عوامل رسیدن به قرب الهی است که انسان را از جهان ماده به عالم معنا و معنویت می‌رساند.

البته درباره میزان یاد خدا و این‌که چه اندازه باید به یاد خداوند بود، بر طبق آیات و روایات یاد پروردگار حدی ندارد و باید در هر حال به یاد خدا بود.

امام صادق علیه السلام در این زمینه فرمودند:

ما من شئیءٰ الا وَ لَهُ خَدُّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ إِلَّا الْذُكْرُ فَلَمَّا سَمِعَ اللَّهُ خَدُّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ؛^۲

هر چیزی حدی دارد که در آنجا به پایان می‌رسد، مگر یاد خداوند که برایش حدی نیست. خدا فرایض را واجب کرده و هر که آنها را به جا آورد، همان حد آن‌هاست... ولی ذکر، حدی ندارد.

چنان‌که خدای تعالی فرمودند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾؛^۳

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را فراوان یاد کنید. - یاد خدا محدودیتی ندارد. انسان در تمام ساعات و در همه افکار خود شخص خاصی را در خاطر داشته باشد، کم‌کم محبت او در قلبش حاکم می‌شود؛ پیامبر علیه السلام فرمود:

من أَكْثَرَ ذِكْرَ اللَّهِ أَحَبِّهِ؛^۴

هر کس زیاد خدا را یاد کند، محبت خداوند در قلبش حاکم می‌شود.

کسانی که خدا را یاد کنند، از گزند شیطان محفوظ می‌مانند. امام علی علیه السلام فرمودند:

۱. غاشیه، آیه ۲۱-۲۲.

۲. کافی، ج ۲، ص ۴۹۹.

۳. احزاب، آیه ۴۱.

۴. بحدالآنوار، ج ۶، ص ۳۴۹.

ذِكْرُ اللَّهِ رَأْسُ مَا لِ مُؤْمِنٍ وَ رِبْحُهُ السَّلَامَةُ مِن الشَّيْطَانِ^۱

یاد خدا سرمایه هر مؤمنی است و سود آن سالم ماندن از گزند شیطان است. و نیز در قرآن^۲ به این معنا اشاره شده است که: شیطان مثل طواف‌کننده‌ای کوشای، پیرامون قلب و روح آدم می‌گردد و در پی راه نفوذی است تا فرد را منحرف کند. اگر انسان خداوند را یاد کند، یاد خدا همچون چراگی در ظلمت، همه‌جا را نورانی می‌کند.

در روایات متعددی برای دفع آثار سوء چشم‌زخم به ذکر خدا توصیه شده که در بررسی ادعیه مأثوره و تعویذ‌های چشم‌زخم به تفصیل به آن‌ها پرداخته خواهد شد، ولی در این جا به نمونه‌هایی چند اشاره می‌شود.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «هر کس از سیرت و صورت برادر مسلمانش خشنود شود، خدا را یاد کند، چرا که وقتی خداوند را به یاد آورد، ضرری به برادر مؤمنش نمی‌رسد».^۳

و نیز فرمود: «کسی که چیزی از برادرش او را متعجب ساخت، ذکر «تبارک الله أحسن الخالقين» را بگوید، زیرا چشم‌زخم حق است».^۴ و با گفتن: «آمنت بالله و صلی الله على محمد وآلله» پس از آن اثر چشم‌زخم ختنا می‌گردد، چنان‌که قرائت سوره «ناس» و «فلق» هنگام ترس از چشم‌خوردگی چنین است.^۵

نکته قابل ذکر می‌باشد این‌که واقعیت داشتن چشم‌زخم منافاتی با اراده و خواست و قدرت خدا ندارد بلکه این مسئله نوعی قدرت ماوراء الطبیعه است که خداوند آن را

۱. غزل الحكم و درد الكلم، ص ۱۸۸.

۲. اعراف، آیه ۲۰۱: (إِنَّ الَّذِينَ آتُوكُمْ إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ).

۳. بحدائق النور، ج ۰، عص ۲۵.

۴. همان، ص ۲۶.

۵. همان، ج ۹۲.

قرار داده، مانند بسیاری از کارهای دیگر که به واسطه تربیت و قدرت روح آدمی قابل تحقق است.

اهمیت ذکر

گرفتاری‌ها و مشکلات، یکی از همراهان دائم آدمیان، در فراز و نشیب‌های زندگانی است که با شدت و ضعف آن‌ها، به انواع مختلف، زندگی انسان‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. اما فارغ از راههایی که در عالم خارج می‌توان برای حل بعضی از آن‌ها پیدا کرد، نخواهیم از یک راه میانبر که همانا واردات و القاثات عالم ماوراست غافل شد. یکی از منازل فرود و نزول این انوار رحمانی، یاد خداوند است.

قرآن کریم یاد خدا را با اهمیت‌ترین و با فضیلت‌ترین اعمال می‌داند. ﴿وَلَذِكْرُ اللّٰهِ أَكْبَرٌ...﴾^۱.

با توجه به آن که نماز از مصاديق ذکر است، یکی از فلسفه‌های نماز بازداشت‌انسان از فحشا و منکر^۲ است: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَهْنِي عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾. از این قسمت آیه استفاده می‌شود: یکی از آثار نماز که حتی از نهی از فحشا و منکر نیز مهم‌تر است آن‌که آدمی را به یاد خدا می‌اندازد که ریشه و مایه اصلی هر خیر و سعادتی است و به همین دلیل می‌توان «یادخدا» را عامل اصلی نهی از فحشا و منکر دانست.^۳

به عبارت دیگر، یاد خدا مهم‌تر است از اثر بازدارندگی نماز از فحشا و منکر، زیرا یاد خداوند بزرگ‌ترین خیری است که ممکن است به یک انسان برسد، چون کلید

۱. عنکبوت، آیه ۴۵.

۲. منکر: زشت.

۳. تفسیر نونه، ج ۱۶، ص ۲۸۸.

تمام خیرات است و نهی از فحشا و منکر نسبت به آن فایده‌ای جزئی محسوب می‌شود.^۱

برخی نیز گفته‌اند: مراد از: «وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ»^۲ آن است که خداوند با لطف و رحمتش بزرگ‌ترین یادکننده بندگان است و بزرگ‌ترین موجودی است که بندگان از سر اخلاص با قلب و زبان او را یادمی‌کنند.^۳

اهتمام به ذکر خدا، چنان‌که گذشت، از جمله ویژگی‌های روشن انبیای گرامی و مردان الهی است.

به عنوان مثال: ذکر فراوان یکی از اهداف حضرت موسی علیه السلام در تقاضای مشارکت دادن برادرش هارون در رسالت خویش از خدادست:^۴ «وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي ... وَنَذْكُرْكَ كَثِيرًا».^۵

در آیه‌ای دیگر، اهتمام مردان الهی به ذکر خدا و عدم مانعیت کسب و تجارت از آن به تصویر کشیده شده است: «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةً وَلَا يَنْبَغِي عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ».^۶

اهتمام انسان‌های خدامحور به ذکر الهی و مظاهر آن، همچون نماز به گونه‌ای است که هیچ امری از زندگی مادی مانع آن نخواهد شد.

در آیاتی بی‌شمار و با خطاب‌های گوناگون سفارش و تأکید بر ذکر و یاد خدا شده است. گاهی پیامبران الهی مخاطب این آیاتند؛ مانند توصیه حضرت موسی و هارون

۱. روض الجنان و دوح الجنان، ج ۱۵، ص ۲۱۱.

۲. عنکبوت، آیه ۴۵.

۳. تفسیر الکاشف، ج ۲ ص ۱۱۱.

۴. دوح المعاوی فی تفسیر القرآن العظيم، ج ۹، ص ۲۷.

۵. طه، آیه ۲۹ و ۳۴.

۶. نور، آیه ۳۷.

به سستی نکردن در ذکر خدا: ﴿ وَلَا تَنْبِيَا فِي ذِكْرِي ﴾^۱ و سفارش حضرت زکریا به ذکر فراوان الهی: ﴿ وَأَذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا ﴾^۲ و سفارش پیامبر اسلام به ذکر خداوند با تصرع و خوف و آهنگی معتدل در صبح و شام: ﴿ وَأَذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ ﴾^۳.

و در آیات فراوانی به مناسبت‌های گوناگونی، مؤمنان به ذکر خدا سفارش شده‌اند، مانند: ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا ﴾^۴. ﴿ فَادْكُرُوهُنِي أَذْكُرُكُمْ ﴾^۵. همان‌گونه که یاد و ذکر خداوند نجات‌دهنده همه موجودات هستی از گرفتاری‌ها، پلیدی‌ها و توطئه‌هاست، دوری از یاد خداوند نیز پی‌آمد‌هایی را به دنبال دارد. در طول تاریخ یکی از بزرگ‌ترین ابتلاهات زندگی بشر غفلت از خدادست که بر اثر آن، بستر ظلم‌ها و گرفتاری‌ها گشوده می‌شود.

خداؤند رحیم هیچ‌گاه ظلم را بر کسی روا نمی‌دارد، این انسان است که بر خویش ظلم می‌کند:

﴿ إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفَسُهُمْ يَظْلِمُونَ ﴾^۶

خداؤند به مردم هیچ ستم نمی‌کند، ولی مردم خود به خود ستم می‌کنند. آثار سوء چشم‌زخم که از نابهنجاری‌های اجتماعی است، توسط خود انسان‌ها بر اثر غفلت از خدا و اعتماد و پناهندگی به غیر خدا صورت می‌پذیرد.

﴿ وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُ أَنِيدِيْكُمْ وَيَغْفُو عَنْ كَثِيرٍ ﴾^۷.

۱. طه، آیه ۴۲.

۲. آل عمران، آیه ۴۳.

۳. اعراف، آیه ۲۰۵.

۴. احزاب، آیه ۴۱.

۵. بقره، آیه ۱۵۲.

۶. یونس، آیه ۴۴.

۷. سوراء، آیه ۳۰.

اگر شما را مصیبیتی رسد، بر اثر کارهایی است که کردید. و خدا بسیاری از گناهان را عفو می‌کند.

در این آیه شریفه نیز خداوند امیدبخش، بر غافلان نوید امیدواری می‌دهد و با جمله: «وَيَغْفُوا عَنْ كَثِيرٍ»، آنان را به پناه خود دعوت می‌کند.

انسان آن‌گاه که از یاد خدا غافل شد و بر غیر خدا اعتماد کرد، شیطان و شیطان‌صفت‌ها با حریبهای مختلف براو غالب خواهند شد.

﴿وَمَنْ يَغْشُّ عَنْ ذِكْرِ الْرَّحْمَنِ نُقَيِّضُ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾^۱

هر کس از یاد خدای رحمان روی گرداند، شیطانی برا او می‌گماریم که همواره همراهش باشد.

شایان ذکر است که هیچ مانعی ندارد این اذکار و توسل‌ها به فرمان خداوند جلوی تأثیر نیروی مرموز مغناطیسی چشم‌ها را بگیرد، همان‌گونه که ذکر خدا در بسیاری از عوامل مخرب دیگر نیز اثر می‌گذارد و آن‌ها را به فرمان پروردگار خستا می‌سازد.

یاد خدا در همه احوال

این‌که فرد خدا را در همه حال حاضر و ناظر براعمال خود بداند و لحظه‌ای از یادش غافل نشود. در این مرحله فرد کم کم می‌تواند با ذکر لفظی و توجه به معانی اذکار و ترک معاصی و محرمات به مراتب والای ذکر نایل شود. گفتنی است کسی که از یاد خدا اعراض کرده و عهدهش را فراموش سازد، زندگی سختی خواهد داشت و در قیامت ناییناً محسور خواهد شد: «وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا»^۲; «فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ»^۳.

۱. زخرف، آیه ۳۶

۲. کهف، آیه ۲۸

۳. زمر، آیه ۲۲

علی ﷺ می‌فرماید:

من أَكْثَرُ ذِكْرَ اللَّهِ أَحَبُّهُ^۱

هر کس خدا را یاد بسیار کند، محبت خداوند در قلبش حاکم می‌شود.

آثار ذکر

۱. فلاح و رستگاری

از نظر قرآن کریم ذکر خدا زمینه رستگاری انسان را فراهم می‌سازد:

﴿وَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَفِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾؛^۲

خدا را بسیار یاد کنید، باشد که رستگار شوید.

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى * وَذَكَرَ أَسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى﴾.^۳

۲. آرامش

در طول تاریخ یکی از بزرگ‌ترین ابتلایات زندگی بشر، اضطراب و نگرانی و در مقابل، یکی از گم شده‌های او آرامش بوده که از هیچ تلاشی برای رسیدن به آن کوتاهی نکرده است. قرآن کریم نزدیک‌ترین راه برای رسیدن به این آرامش را «یاد خدا» می‌داند. برخی در تبیین این حقیقت عوامل نگرانی و پریشانی بشر را بهام در آینده و سرنوشت، احتمال زوال نعمت‌ها، گرفتاری در چنگال دشمن، بیماری و ناتوانی، درماندگی و احتیاج دانسته‌اند که ایمان به خدا و یادآوری توانایی، قدرت، رافت و مهربانی او بر طرف‌کننده تمام این نگرانی‌هاست. گاهی نگرانی انسان از گذشته تاریک، گناهان و لغزش‌هایی است که مرتکب شده اما توجه به این‌که خداوند غفار،

۱. میزان الحکمة، ج ۳، ص ۴۲۱.

۲. جمعه، آیه ۱۰.

۳. اعلی، آیه ۱۴ - ۱۵.

توبه‌پذیر و رحیم است، به او آرامش می‌دهد. گاهی نیز ریشه نگرانی‌های آزاردهنده انسان احساس پوچی و بی‌هدف بودن زندگی است، ولی آنکه به خدا ایمان دارد و مسیر تکاملی زندگی را به عنوان یک هدف بزرگ پذیرفته است و تمام برنامه‌ها و حوادث زندگی را هم‌آهنگ با همین هدف می‌بیند، نه در زندگی احساس پوچی می‌کند و نه همچون افراد بی‌هدف و مردد، سرگردان و مضطرب است. وحشت از مرگ نیز یکی از عوامل نگرانی و اضطراب آدمی است که در جهان‌بینی اهل ایمان که مرگ را فنا ندانسته بلکه آن را پلی به زندگی جاودان و گذرگاهی برای عبور از دالان زندان دنیا برای رسیدن به فضایی آزاد و مطلوب آخرت می‌دانند، بسی بی‌معناست. بنابراین، تنها در پرتو یاد خدا دل‌ها آرامش می‌پذیرد.

اضطراب و نگرانی یکی از بزرگ‌ترین بلاهای زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها است و آرامش و اطمینان گم شده انسان امروزی است که در آرزوی به دست آوردن آن می‌باشد. قرآن کریم راه رسیدن به آرامش را به بشر معرفی می‌نماید:

﴿أَلَا يَذِكُرِ اللَّهِ تَطْمِئْنُ الْقُلُوبُ﴾^۱

آگاه باشید، تنها با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد.

و به هر حال منظور در آیه فوق از ذکر خدا که مایه آرامش دل‌هاست، تنها این نیست که نام او را بر زیان آورد و مکرر تسبیح و تهلیل و تکبیر گوید، بلکه منظور آن است که با تمام قلب متوجه عظمت و علم و آگاهی و حاضر و ناظر بودنش گردد، و این توجه مبدأ حرکت و فعالیت در وجود او به سوی جهاد و تلاش و نیکی‌ها گردد و میان او و گناه سدی مستحکم ایجاد کند.

پرتو یاد خدا گر دهد آرایش دل بگزارد عمر تو در سایه آسایش دل

۱. رعد، آیه ۲۸؛ در ترجمه منظوم این آیه چنین می‌خوانیم:

گر تو سین نَسْفِنْ آدمی، دام شود خوش سیرت و خوش صورت و خوش نام شود روی آر به ذکر حق، مسلمان! زیرا با یاد خداوند، دل آرام شود

ثروت و مال نبخشد به دل آرام و قرار
که از آن زاد، پریشانی و آلاش دل
هست تنها به خداوند قسم یاد خدای
سایه راحت و آرامش و آسایش دل

۳. دوری از شیطان

کسانی که خدا را یاد کنند، از گزند شیطان محفوظ می‌مانند. امام علی علیه السلام فرمودند: «یاد خدا سرمایه هر مؤمن و سود آن سالم ماندن از گزند شیطان است.» و نیز در قرآن آمده است: «إِنَّ الَّذِينَ أَتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ».^۱ شیطان مثل طوفان‌کننده‌ای کوشان، پیرامون قلب و روح آدمی می‌گردد و در پی راه نفوذی است تا فرد را منحرف کند. اگر انسان خدا را یاد کند، یاد خداوند همچون چراغی در ظلمت، همه جا را نورانی می‌کند.

از روایات استفاده می‌شود خانه‌ای که ذکر خدا در آن بسیار شود، برکتش بسیار می‌شود و ملانکه در آن خانه حاضر و شیطان‌ها دور می‌گردند، و آن خانه برای اهل آسمان‌ها چنان درخشش‌ده است که ستارگان برای اهل زمین. و خانه‌ای که در آن قرآن نخوانند و ذکر خدا در آن نشود، برکتش اندک است و ملانکه از آن می‌گریزند.

۴. یاد خدا کنید تا منسی^۲ خداوند نباشد ﴿فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾^۳

پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم....

اگر فرد در همه لحظات زندگی به یاد خدا و نعمت‌های نامحدودش باشد، خدا نیز او را در اوج مشکلات و سختی‌ها تنها نخواهد گذاشت.

۱. اعراف، آیه ۲۰۱.

۲. منسی: فراموش شده.

۳. بقره، آیه ۱۵۲.

۵. غذای روح

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «مداومت بر ذکر الهی، غذای روح و کلید رستگاری است». با توجه به اهمیت «ذکر الهی» و نقش سازنده آن در پیش رفت معنوی انسان های مؤمن، خداوند مؤمنان را از توجه به اموری که انسان را از یاد خدا بازمی دارد برحذر می دارد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُنْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوزَلْدُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِنَّكُمْ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید اموال و اولادتان شما را از یاد خدا باز ندارد و هر کس چنین کند از زیان کاران است.

بدیهی است توجه به مال و زندگی دنیوی در صورتی نهی شده که انسان را از یاد خدا باز دارد. به عبارت دیگر، هدف آدمی در زندگی توجه به آنها باشد ولی در صورتی که مراقب نفس خویش باشد و از اینها به عنوان وسیله برای رسیدن به سعادت ابدی استفاده کند، نه تنها مذموم نیست بلکه سفارش نیز شده است. پس تا آن جا که از اموال و اولاد در راه خدا و برای نیل به حیات طبیه کمک گرفته شود، از مواحب الهی و مطلوب هستند، اما اگر علاقه افراطی به آنها سدی در میان انسان و خدا ایجاد کند، بزرگ ترین بلا محسوب می شوند. و خسروانی بزرگ است، که در آیه شریفه به همین معنا اشاره شده است.^۱

تعییر به «خاسرون» به این دلیل است که حب دنیا چنان انسان را سرگرم می کند که سرمایه های وجودی خویش را در راه لذت ناپایدار و اوهام و پندرارها صرف می کند و

۱. منافقون، آیه ۳۶

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۲۹۱

با دست خالی از دنیا می‌رود در حالی که با داشتن سرمایه‌های بزرگ برای زندگی جاودانه‌اش کاری نکرده است.

در حالات عالیم بزرگ «شیخ عبدالله شوشتاری» از معاصرین مرحوم علامه مجلسی نوشته‌اند: او فرزندی داشت که بسیار مورد علاقه‌اش بود. این فرزند سخت بیمار شد. پدرش مرحوم شیخ عبدالله، هنگامی که برای ادائی نماز جمعه به مسجد آمد، پریشان بود. زمانی که طبق دستور اسلامی، سوره «منافقین» را در رکعت دوم تلاوت کرد و به این آیه رسید، چندین بار آن را تکرار کردا پس از فراغت از نماز، بعضی یاران علت این تکرار را سؤال کردند، فرمود: «هنگامی که به این آیه رسیدم، یاد فرزندم افتادم، و با تکرار آن به مبارزه با نَفْسِ خود بربخاستم، آن‌چنان مبارزه کردم که فرض کردم فرزندم مرده، و جنازه‌اش در برابر من است و من از خدا غافل نیستم، آن‌گاه بود که دیگر تکرار نکردم.^۱

۶. همنشینی با خدا

کسی که همواره به یاد خدا باشد، خداوند همنشین و جلیس او خواهد بود، چنان که در حدیث قدسی به حضرت موسی علیه السلام فرمود: «ای موسی! من همنشین کسی هستم که مرا یاد کند. موسی سؤال کرد: روزی که هیچ پناهی نیست جز پناه تو، چه کسی در پناهت خواهد بود؟ فرمود: آن‌ها که مرا یاد می‌کنند و من نیز آنان را یاری می‌کنم، و با هم دوستی می‌کنند در راه من، پس دوست دارم آن‌ها را، اینان کسانی هستند که وقتی بخواهم به اهل زمین بدی برسانم، آنان را یاد کرده و برای شان بدی را دفع می‌کنم».^۲

۱. نقیر ثوبه، ج ۲۴، ص ۱۷۳.

۲. چهل حدیثه ص ۲۸۷، ح ۱۸.

۷. محبت خداوند

انسانی که پیوسته به یاد خدادست، حب‌الهی در قلبش جای می‌گیرد. چنان‌که در زندگی روزمره نیز چنین است که اگر آدمی در تمام ساعات و همه افکار خود شخص خاصی را در خاطر داشته باشد، کم کم محبت او در قلبش حاکم می‌شود. در روایت نیز آمده است.

من اکثر ذکر الله احبه^۱

هر کس زیاد خدا را یاد کند، محبت خداوند در قلبش حاکم می‌شود.

نقش دعا در فرهنگ اسلامی

یکی از امور مهم در برقراری رابطه انسان با خدا و از جمله ضروریات اسلام، دعاست. در قرآن شریف، آیات متعدد و در روایات اولیای اسلام، احادیث فراوانی رسیده که مسلمانان را به دعا ترغیب کرده و به استجابت آن وعده داده است.

دعا: در لغت به معنای خواندن و حاجت خواستن، استغاثه به خداوند، استدعای برکت و درخواست از خدادست^۲ و در اصطلاح خواندن بنده است خدای خویش را، خواه به منظور درخواست حاجتی از حوابیح خویش یا صرفاً برای برگزار نمودن رابطه عبودیت.^۳

دعا پدیده‌ای فطری و از اساسی‌ترین نیازهای روحی انسان است که ضرورت آن در تمام کاوش‌های روان‌شناسختی، تأیید شده است. به دلیل همین رابطه دعا با فطرت

۱. میزان الحکمه، ج ۳، ص ۴۲۱.

۲. لغت‌نامه دهخده، ج ۷، ص ۹۶۰۲.

۳. معارف و معارفه، ج ۵، ص ۴۰۸.

آن را مایه آرامش و تسکین دردهای روحی آدمی و کاهش شدت اضطراب دانسته‌اند.
گرچه دعا در ظاهر درخواست رفع نیازهای مادی و معنوی است، در حقیقت اعتراف
به بندگی، فقر و عجز انسان محسوب می‌گردد.

قرآن مجید، از دعا به راه خودسازی، خداشناسی و رابطه میان انسان و خدا
تفسیر کرده است. اهمیت این موضوع تا بدان جاست که خداوند به پیامبرش
می‌فرماید:

﴿قُلْ مَا يَغْبُوُا إِنْكُمْ رَبُّوْا لَوْلَا دُعَاوْكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسُوفَ يَكُونُ لِزَاماً﴾^۱

بگو: پروردگارم برای تان ارجی قائل نیست، اگر دعای تان نباشد. شما [آیات خدا و
پیامبران را] تکذیب کردید، و [این عمل] دامانتان را خواهد گرفت و از شما جدا
نخواهد شد.

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ أَذْعُونِي أَسْتَعِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾^۲

پروردگار شما گفته است: «مرا بخوانید تا [دعای] شما را بپذیرم! کسانی که از عبادت
من تکبر می‌ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می‌شوند!
از این دو آیه می‌توان استفاده کرد که:

الف - دعا کردن محبوب الهی و خواست حضرتش است؛

ب - بعد از دعا، وعده اجابت داده شده است (البته با رعایت شرایط آن، نه مطلق)
باید باور داشته باشیم که طبق فرمایش امام صادق علیه السلام: دعا خود یک عبادت است؛
«الدُّعَاء هُوَ الْعِبَادَةُ».^۳

۱. فرقان، آیه ۷۷

۲. غافر، آیه ۶۰

۳. کافی، ج ۲، ص ۴۶۷

فلسفه دعا و نیایش

دعا درخواست فراهم شدن اسباب و عواملی است که از دائرة قدرت آدمی بیرون باشد، آن هم از کسی که قدرتش بی‌پایان و هر امری برای او آسان است.

انسان برای تقویت اراده و رفع ناراحتی‌ها به تکیه‌گاهی نیاز دارد، که دعا بهترین تکیه‌گاه و روشن‌کننده چراغ امید و آرامش‌دهنده انسان است. یکی از شرایط مهم استجابت دعا، توأم گشتن آن با کار و کوشش است، چنان‌که امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

الذَّاعِيْ بِلَا عَمَلٍ كَالرَّاجِيْ بِلَا وَتَرِّيْ^۱

دعاکننده بدون عمل و تلاش، همانند تیرانداز بدون کمان (زه) است.

با توجه به این‌که زه عامل حرکت و وسیله راندن تیر به سوی هدف است، نقش «عمل» در تأثیر دعا روشن می‌گردد.

آثار دعا

دعا نه تنها در دین اسلام، بلکه در تمام ادیان الهی مورد توجه بوده و ائمه معصومین علیهم السلام نیز تأکید فراوانی بر دعا و نیایش در برابر ذات اقدس الهی کردند.

علی علیهم السلام می‌فرماید:

الدُّعَاءُ مَفَاتِيحُ النُّجَاحِ وَ مَقَالِيدُ الْفَلَاحِ، وَ خَيْرُ الدُّعَاءِ مَا صَدَرَ عَنْ صَدْرٍ نَّقِيٍّ...^۲

دعا کلید نجات و رستگاری است و بهترین دعا، دعایی است که از سینه اهل تغوا بر می‌خizد.

۱. بیهقی، *البلغه*، ص ۳۷۵.

۲. کافی، ج ۲، ص ۴۶۸.

و نیز می‌فرماید:

الْدُّعَاءُ تُرْسُ الْمُؤْمِنِ، وَ مَتَّى تُكْثِرَ قَرْعَ الْبَابِ يُفْتَحَ لَكَ،^۱

دعا سپر مؤمن است، هرگاه بر حاجتی اصرار شود سرانجام در رحمت خدا گشوده خواهد شد.

اگرچه دعا گاهی برای جلب منفعت و سود مادی، و زمانی به منظور دفع ضرر و زیان و گاهی در قالب نفرین دشمنان اسلام و پاره‌ای به شکل پوزش و عذرخواهی از قصور و تقصیرها و دسته‌ای نیز برای جلب بهره‌های معنوی و کرامات اخروی است، مسلماً دعا آثار خیر و برکات دنیوی و اخروی فراوانی دارد که به ذکر سه نمونه اکتفا می‌شود.

۱. دفع بلا

آدمی موجودی ضعیف، ناتوان و آسیب پذیر و در عین حال، سطحی نگر است و تا زمانی که سختی و مشکلات گریبانش را نگرفته باشد، متوجه ضعف و ناتوانی خویش نبوده، مغروف و متکبر، دنیا را به کام خود می‌بیند. او فقط هنگامی که با مانع مواجه می‌شود، به خود می‌آید.

در آموزه‌های دینی، به انسان آموزش داده‌اند غرور و خودخواهی را کنار گذاشته، قبل از آن که سختی، مشکلات و بلایا، دامن‌گیرش شود؛ با دعا و نیایش بلایا را از خویش دور سازد.

رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

الْدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ وَ عَمُودُ الدِّينِ وَ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ،^۲

دعا سلاح مؤمن و ستون دین و نور آسمان‌ها و زمین است.

۱. حدان.

۲. حدان.

بر اساس این فرموده، آنان که از دعا به عنوان بهترین عبادت محرومند، پایگاه و پناهگاه محکمی در برابر مشکلات زندگی نداشته و چونان آدم بسی سلاح و سپری هستند که در میدان نبرد زندگی درمانده شده‌اند.

امیر مؤمنان علیه السلام نیز فرمود:

إِذْفَعُوا أَمْوَاجَ الْبَلَاءِ بِالْدُّعَاءِ؛^۱

امواج بلا را با دعا بر طرف کنید.

در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم:

تَقَدَّمُوا بِالْدُّعَاءِ قَبْلَ نُزُولِ الْبَلَاءِ؛^۲

قبل از آن که بلا به شما نازل شود، دعا کنید که خداوند به واسطه دعا، بلا را دفع می کند.

امام سجاد علیه السلام می فرماید:

إِنَّ الدُّعَاءَ وَالْبَلَاءَ لَيَتَرَاقَانِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، إِنَّ الدُّعَاءَ لَيَرْمُدُ الْبَلَاءَ وَقَدْ أَنْبَرَمَ إِبْرَاماً،^۳
دعا و بلا، تاروز قیامت با هم هستند و دعا، بلا را دفع می کند حتی اگر نزول آن قطعی شده باشد.

در سوره انبیا خدای سبحان، با اشاره به داستان حضرت یونس علیه السلام می فرماید:

وَذَا الْئَنْوَنِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنَّ لَنْ تَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ * فَاسْتَجَبَنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُسْجِي الْمُؤْمِنِينَ^۴؛

و ذالئون [یونس] را [به یاد آور] آن هنگام که خشم گین [از میان قوم خود] رفت و

۱. نهج البلاغه ص ۴۳۳.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۵ ص ۱۸۱.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۶۹.

۴. انبیاء، آیه ۸۷-۸۸

چنین می‌پنداشت که ما بر او تنگ نخواهیم گرفت [اما زمانی که در کام نهنگ فرو رفت،] در آن ظلمت‌ها [ی متراکم] صدازد: «[خداؤندها] جز تو معبدی نیست! منزه‌ی تو! من از ستم‌کاران بودم!» ما دعای او را اجابت کردیم و از آن اندوه نجاتش بخشیدیم و این‌گونه مؤمنان را نجات می‌دهیم.

از آیه استفاده می‌شود که اگر انسان مؤمن، شرایط و آداب دعا و نیایش را رعایت کند، دعایش مستجاب خواهد شد. پیامبر خاتم النبی‌الله می‌فرماید:

إِذَا بَعَثْتَ نَبِيًّا قَالَ لَهُ: إِذَا أَحْزَنَكَ أَمْرٌ تَكْرَهُهُ فَادْعُنِي أَسْتَجِبْ لَكَ وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَعْطَى أُمَّتِي ذَلِكَ حَيْثُ يَقُولُ: اذْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ!^۱

خدا هرگاه پیامبری می‌فرستاد به او می‌فرمود: هرگاه امر ناخوش‌آیندی تو را اندوه‌گین ساخت، مرا بخوان تا پاسخ دهم. خداوند این نعمت را به امت من نیز ارزانی داشته است آن جا که می‌فرماید: مرا بخوانید تا اجابت کنم شما را.

لذا دعا و توسل به خدا می‌تواند نیروی مرموز چشم‌ها را بی‌اثر سازد و از آثار مخرب آن جلوگیری کرده یا بکاهد.

۲. برگرداندن قضای الهی

رد قضای الهی از رایج‌ترین تأثیرهای دعا محسوب می‌شود که در روایاتی بسیار به آن اشاره شده است. امیر مؤمنان علیه السلام در این باره می‌فرماید:

الدَّعَاءُ يَرِدُّ الْقَضَاءَ الْمُبْرَمَ فَاتَّخِذُوهُ عُدَّةً^۲

دعا قضای حتمی را باز می‌گرداند، پس آن را ساز و برگ خود گیرید. دعا و ارتباط با حق تنها منبع سکون و آرامش درون است. اگر شورچشمی

۱. بحد الرأي، ج ۲۲، ص ۴۴۳.

۲. هدایه، ج ۱۰، ص ۹۸.

حسودان، بلا رابه ارمغان دارد باید به خداوند قادر پناه برد. در دنیای دمادم متغیر و در مناسبات متزلزل و اضطراب‌آور زندگی، فکر و ذکر حق تنها عامل است که ثبات درون را حفظ می‌کند.

اگر در کلام نورانی پیامبر خدا^{علیه السلام} آمده است:

لو كان يسبق القدر لسبقته العين^۱

اگر چیزی باشد که از مقدرات سبقت گیرد همان چشم زخم است.
در باره دعا از تعالیم معصومان است که: دعا نه تنها بلای مقدر، بلکه بلای حتمی و حکم شده را نیز دفع می‌کند.

امام موسی بن جعفر^{علیه السلام} می‌فرماید:

عَلَيْكُم بِالدُّعَاءِ فَإِنَّ الدُّعَاءَ لِلَّهِ وَالْطَّلْبُ إِلَى اللَّهِ يَرِدُ الْبَلَاءَ وَقَدْ قُدِّرَ وَقُضِيَ وَلَمْ يَنْتَقِ
إِلَّا إِمْضَاوَةٌ فَإِذَا دُعِيَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَسَيَلَ صَرْفَ الْبَلَاءِ صَرَفَهُ^۲

دعائید، چون دعا و طلب کردن از خدای تعالی، بلا را دفع می‌کند، حتی اگر مقدر شده و بدان حکم گردیده و به جز اجرایش چیزی نمانده بود. پس هرگاه خداوند برای دفع بلا خوانده شود بلا را از او دفع خواهد کرد.

و نیز امام سجاد^{علیه السلام} می‌فرمایند:

الدُّعَاءُ يَذْفَعُ الْبَلَاءَ التَّأْزِلَ وَمَا لَمْ يَنْزِلْ^۳

دعا بلای نازل شده و نازل نشده را دفع می‌کند.

تجربه نشان می‌دهد بشر هر چیزی غیر خدا را مقصد خود قرار داده، وقتی به آن واصل شد، نه تنها به آرامش پایدار و حقیقی دست نیافته بلکه حرص و تمایل او را به مال و مقام و قدرت و مکنت افزایش داده، لذا مجدداً آرامش درونی او را به هم زده و

۱. مجمع الیاذ فی تفسیر القرآن، ج ۵ ص ۳۸۰.

۲. کافی، ج ۲، ص ۴۷۰.

۳. هدایة ص ۴۶۹.

فکر و ذکر ش را تسخیر کرده است. انسان فقط در جوار حق می‌تواند آرامش جاودان بیابد و بر خود تسلط یافته و فکر و عمل خویش را در حاکمیت ایمان درآورده و در جهت کمالات دنیوی و اخروی حرکت کند.

۳. عامل تکامل

فایدهٔ حقیقی دعا توجه به خدا و بندگی اوست. این‌گونه آثار که گاهی بر بعضی دعاها مترب می‌شود، فواید بسیار ناچیزی است که در مقابل فایدهٔ اصلی چیزی به حساب نمی‌آید. کمال انسان در این است که فقر خود را نسبت به خدا درک و به این حقیقت اعتراف کند:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَتْمُمُ الْفُقَرَاءِ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾^۱

ای مردم! شما [همگی] نیازمند به خدایید، فقط خداوند است که بی‌نیاز و شایستهٔ هر حمد و ستایش است.

یکی از چیزهایی که موجب می‌شود انسان به این معرفت نزدیک‌تر گردد یا معرفت او کامل شود، دعاست. دعا خود عبادت و تنها راه تکامل انسان نیز می‌باشد. خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَذْهَلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾^۲

محققاً کسانی که از بندگی من سرپیچی کنند و خود را بزرگ‌تر از آن بدانند که در مقابل عظمت الهی سر تعظیم فرود آورند و متکبرانه از عبادتم خودداری ورزند، با ذلت وارد جهنم خواهند شد.

چنان‌که ذکر شد، فایدهٔ و اثر اصلی دعا همان تکامل معنوی انسان است که بر اثر بندگی و اعتراف به خواری در مقابل خداوند به دست می‌آید.

۱. فاطر، آیه ۱۵.

۲. غافر، آیه ۶۰.

دعای دفع چشم زخم

اسماء بنت عمیس نقل می‌کند: به رسول خدا عرض کردم: فرزندان جعفر پوست سفیدی دارند و چشم زخم می‌خورند، آیا رُقیه‌ای برای آن‌ها بگیرم؟ پیامبر ﷺ فرمودند: «مانعی ندارد اگر چیزی بر قضا و قدر پیشی گیرد، چشم زخم است.»^۱ امام سجاد علیه السلام می‌فرمایند:

اللَّهُمَّ... وَأَعِذْنِي وَذُرِّيَّتِي مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، وَمِنْ شَرِّ السَّامَةِ وَالْهَامَةِ وَالْعَامَةِ وَاللَّامَةِ؛^۲

و... «خدایا!... مرا و فرزندان مرا از شیطان رجیم در پناه خود گیر و از شر هر جانور گزنه و کشنده و هر شر و از چشم بد و... حفظ کن.

در کتاب‌های ادعیه موارد گوناگونی از دعاهای چشم زخم آمده، که به نمونه‌هایی از آن‌ها که مستند روایی دارند اشاره می‌شود.

بررسی ادعیه‌های مأثوروه و تعویذها چشم زخم

اسمای خداوند هر کدام اثر خاص خود را دارد و هر موحدی برای درمان مشکلات و رفع نیازهای ظاهری و باطنی اش باید مستمسک به اسماء الله شود و از اثر ماهوی آن ذکر و هم‌چنین اعراض آن برخوردار گردد. انسان نیازمند برای رفع نیازش باید به درگاه خداوند بی‌نیاز توسیل جوید و توصل هنگامی ثمربخش خواهد بود که نیازمندان، به صفات الهی متلبش شوند و خود را به آن‌ها بیارایند. در واقع هر ذکر زمانی اثر خود را خواهد گذاشت که ذکر لفظی با ذکر عملی همراه شود که همان تلبیس به ذکر محسوب می‌گردد. بدیهی است که باید نوع ذکر و دعا را از ولن خدا آموخت، چراکه

۱. مجمع البيان في تفسير القرآن ج ۱۰، ص ۵۱۲

۲. صفحه سجادیه دعای ۲۳، ص ۱۵۹.

اولیا خدا «چون انبیا و ائمه پیغمبر به ویژه پیامبر گرامی ﷺ اسلام» هستند که به ما می‌آموزاند چه دعایی برای رفع و دفع چه مشکل و نیازی، کارایی دارد.

تعویذ: در لغت به معنای پناه بردن، پناه دادن و در امان نگاه داشتن^۱ و در اصطلاح به مفهوم دعا خواندن و حِرَزْ آویختن بر آدمیان، جانوران یا اشیا برای محافظت از آن هاست. گذشته از واژگان متعددی که در تداول عامه مسلمانان به صورت مغشوش و متداخل برای این مفهوم به کار می‌رود عَوْذَه، معاذه، حِرَزْ، ثَمِيمَه، نَفِرَه، رُقِيَه، عَزِيمَه و افسون. تعویذ بنا بر شایع‌ترین صورت کاربرد آن در جهان اسلام عبارت است از برخی آیات قرآن وادعیه مؤثرة اسماء الحسنی.^۲

استفاده از تعویذها از دیرباز در میان اقوام گوناگون رایج بوده است. با آن‌که ظاهراً در فرهنگ‌های کهن عمده‌ای اشیای مختلف چه به شکل خام و طبیعی (قطعه سنگ‌ها، گیاهان، صدف‌ها، دندان‌ها، استخوان‌های جانوران و...) چه به شکل فرآورده (مجسمه‌ها، تمثال‌ها، وسایل دست‌ساز فلزی، چوبی و...) در رماندنِ ارواح پلید شیاطین و موجودات شریر و زیان‌کار کاربرد داشته، احتمالاً استفاده از تعویذهای ملعوظ یا مکتوب نیز با سابقه‌ای اندک کمتر معمول و مرسوم بوده است.^۳

مردم در زمان جاهلیت بر اساس خیال‌ها و پندارهای نادرست به اموری تعویذ می‌کردند که با عقل و شرع مطابقت نداشت، اسلام بر آن عقاید خرافی و موهم خطأ بطلان کشید، و پناه بردن به جن و نوشتن کلماتی که اشخاص معنای آن‌ها را نمی‌دانستند، یا آویختن اشیایی را که تصور می‌کردند دفع شرّ می‌کند منع کرد.^۴ چنان‌که در قرآن آمده است:

۱. لغت‌نامه دهخدا، ج ۴، ص ۵۹۷۵.

۲. دانشنامه جهان اسلام، ج ۷، ص ۵۶۹.

۳. همان.

۴. دائزه المدافع تسبیح، ج ۴، ص ۴۵۸.

﴿وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِينَ يَغُوَذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهْقَافُهُمْ﴾^۱
 و این که مردانی از بشر به مردانی از جن پناه می برند، و آنها سبب افزایش گمراحتی و طغیانشان می شدند.
 در احادیث است، که تعویذ به قرآن و اسمای الهی و ادعیه‌ای که معنای آنها مفهوم است مانعی ندارد.^۲

به طور کلی تعویذ را می توان بر دو دسته تقسیم کرد: شفاها و کتبی، که هر دو نوع در بیان احادیث وارد شده است، لذا امروزه استفاده از تعاویذ همچون دیگر ابزار و روش‌های ماوراء طبیعی همچنان در جوامع اسلامی مرسوم است. اینک به جهت تبیین بیشتر موضوع بحث، از میان انواع و اقسام تعویذها که از پیامبر اسلام ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام روایت شده در سرزمین‌های اسلامی رایج هستند، به بررسی نمونه‌های با موضوع آثار سوء چشم زخم می پردازیم.

۱. تعویذ جبرئیل به پیامبر ﷺ

در روایت است که: جبرئیل عليه السلام برای رسول خدا عليه السلام دعای چشم زخم خواند و آن را تعلیم حضرتش کرد. دعا این است:

بِسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ مِنْ كُلَّ عَيْنٍ حَاسِدٍ، اللَّهُ يُشْفِيكَ،^۳

به نام خدا تو را پناه می دهم از شر چشم هر حسودی، خدا شفایت دهد.

۲. تعویذ امیر مؤمنان علی عليه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الْعَظِيمِ عَبْسٌ وَشَهَابٌ قَابِسٌ وَحَجَرٌ يَابِسٌ

۱. جن، آیه ع

۲. *وسائل الشیعه*، ج ۱۷، ص ۱۴۶؛ در این کتاب بابی است با عنوان «تعویذ با قرآن و اسمای الهی و ادعیه».

۳. کافی، ج ۲، ص ۵۶۹؛ *بحار الانوار*، ج ۹۲، ص ۱۳۳ و *مجیع الیاد فی تفسیر القرآن*، ج ۵ ص ۳۸۰.

رَدَدْتُ عَيْنَ الْعَالِيَّ عَلَيْهِ مِنْ رَأْسِهِ إِلَى قَدَمِهِ أَخْدَعَنِاهُ قَابِضٌ بِكَلَاهٌ وَ عَلَى جَارِهِ
وَأَقَارِبِهِ جِلْدُهُ دَقِيقٌ وَ دَمُهُ رَقِيقٌ وَ بَاتُ الْمَكْرُوهُ تَلْيِقُ فَازِجِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ
فُطُورِنِمْ ازِجِعِ الْبَصَرَ كَرْتَنِينْ يَنْقِلِبُ إِلَيْكَ الْبَصَرَ خَاسِنًا وَ هُوَ حَسِيرًا^۱

به نام خدای بخشایندۀ مهربان. به نام خدای بزرگ بر ترش رویی ترش روی، و اخگر فروزان و سنگ خشک، بازگرداندم چشم چشم زن را بر خودش از سر تا به پایش بگیرد، دو چشمش را گیرنده او و بر همسایه و خویشانش و پوستش نازک و خونش رقیق و در مکروه سزای اوست. پس دیده را بگردان، آیا شکافی در آسمان‌ها بینی؟ سپس بازگردان دیگربار، تا دور مانده از هدف به تو بازگردد و وامانده باشد.

۳. تعویذ امام حسن و امام حسین

علی عليه السلام فرمود:

رَقَى النَّبِيُّ حَسَنًا وَ حُسَيْنًا فَقَالَ: أَعِيدُ كُمَا بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَاتِ وَ أَسْمَائِهِ الْحُسْنَى
كُلُّهَا عَامَةٌ مِنْ شَرِّ السَّامَةِ وَ الْهَامَةِ وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ عَيْنٍ لَامَةٌ وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ
ثُمَّ التَّقَتَ النَّبِيُّ عليه السلام إِلَيْنَا فَقَالَ: هَكَذَا كَانَ يُعَوَّذُ إِبْرَاهِيمُ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ عليهم السلام؛^۲

رسول اکرم صلوات الله عليه وسلم برای امام حسن عليه السلام و امام حسین عليه السلام به منظور پیش‌گیری از چشم‌زخم دعایی با چنین مضمونی خواندند: «شما را به تمام کلمات و اسمای حُسنای خداوند از شرّ مرگ و حیوانات موذی و هر چشم بد و حسود، آن‌گاه که حسد ورزد، می‌سپارم. سپس پیامبر صلوات الله عليه وسلم فرمود: این چنین حضرت ابراهیم دو فرزندش اسحاق و اسماعیل را تعویذ می‌کرد.

در نقل دیگر از امیر مؤمنان عليه السلام آمده است:

۱. مفاتیح الجنان ص ۵۳۹

۲. کافی، ج ۲، ص ۵۶۹؛ ح ۳؛ بحدالاً تزداد، ج ۹۱، ص ۱۹۶؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۴۰۰؛ تفسیر نونهنج ۲۴، ص ۴۲۸؛ و المستدرک على الصعيبين، ج ۳، ص ۱۸۳، ح ۲۷۸۱.

إِنَّ جَبْرِيلَ نَزَّلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَرَآهُ مُغْتَمًا فَسَأَلَهُ عَنْ غَمِّهِ فَقَالَ لَهُ: إِنَّ الْحَسَنَيْنِ أَصَابَتْهُمَا عَيْنٌ فَقَالَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ الْعَيْنُ حَقٌّ فَعَوْذُهُمَا بِهَذِهِ الْعَوْذَةِ، اللَّهُمَّ يَا ذَا السُّلْطَانِ الْعَظِيمِ وَالْمَنِ الْقَدِيمِ وَالْوَجْهِ الْكَرِيمِ ذَا الْكَلِمَاتِ التَّامَاتِ وَالدَّعَوَاتِ الْمُسْتَجَابَاتِ عَافِ الْحَسَنَ وَالْحُسَينَ مِنْ أَنفُسِ الْجِنِّ وَأَعْيُنِ الْإِنْسِينِ^۱

جبرئیل بر رسول خدا نازل شد، در حالی که آن حضرت را ناراحت دید. جبرئیل از علت اندوه پیامبر ﷺ پرسید؟ حضرت پاسخ دادند: حسن و حسین را چشم زخم زده‌اند جبرئیل گفت: ای رسول خدا! چشم زخم حق است، پس حسین را با این دعا تعویذ فرما. خدایا، ای صاحب سلطنت بزرگ و نعمت دیرین و ذات بزرگوار و صاحب کلمات تام و تمام و دعاهای مستجاب شده! عافیت ده حسن و حسین را از نفسم های جنیان و چشم مردم.

امام صادق علیه السلام نیز فرمود:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُجْلِسُ الْحَسَنَ عَلَى فَخِذِهِ الْيُمْنَى وَالْحُسَينَ عَلَى فَخِذِهِ الْيُشَرَى ثُمَّ يَقُولُ: أَعِيدُ كُمَا بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ مِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَّةٍ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ عَيْنٍ لَامَّةٍ، ثُمَّ يَقُولُ: هَكَذَا كَانَ إِنْرَاهِيمُ أَبِي إِلَيْهِ يُعَوْذُ ابْنَتِهِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ علیهِمَا السَّلَامُ^۲

پیامبر اکرم ﷺ امام حسن علیه السلام را روی زانوی راست و امام حسین علیه السلام را بر زانوی چیشان نشاند و آنان را به این کلمات تعویذ فرمودند: پناه دهم شما را به کلمات تام خداوند از شر هر شیطان و جادوگر و از شر چشم شور. سپس فرمود: این گونه ابراهیم علیه السلام دو فرزندش اسماعیل و اسحاق علیهم السلام را تعویذ می‌نمود.

گرچه مضمون تمام تعویذهای حسین علیه السلام که توسط پیامبر ﷺ صورت گرفته یک چیز است، از آن جا که تعویذ آنان بارها از جانب رسول خدا صورت پذیرفته، می‌توان اختلاف روایات را به تعدد تعویذات توجیه کرد.

۱. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۳۳.

۲. حادث، ج ۸۹، ص ۳۱۸.

۴. تعویذ امام صادق ع

اللَّهُمَّ رَبَّ مَطْرَ حَابِسٍ وَ حَجَرٍ يَابِسٍ وَ لَيْلٍ دَامِسٍ وَ رَطْبٍ وَ يَابِسٍ رُدٌّ عَيْنَ الْعَالَمِينَ
عَيْنِهِ فِي كَبِدِهِ وَ نَخْرِهِ وَ مَا لِهِ فَازِعُ الْبَصَرَ هَلْ تَرِي مِنْ فُطُورٍ ثُمَّ ازْجِعُ الْبَصَرَ كَرَّتِينَ
يُنْقَلِبُ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَ هُوَ حَسِيرًا^۱

خدایا، ای پروردگار باران در حبس و سنگ سخت و شب تار و هر تر و خشک! برگردان چشم چشم زن را بر خودش در جگر و گلو و مالش. دیده بگردان، آیا بینی در آسمان شکافی؟ سپس بار دیگر دیده بازگردان تا دور مانده از هدف به تو بازگردد وamanده.

۵. تعویذ امام جواد ع برای فرزندش امام هادی ع

سید بن طاووس با سند خود از جناب عبدالعظیم حسنی نقل می‌کند که گفت: امام جواد ع این دعای چشم زخم را برای فرزندش امام هادی ع که کودکی در گهواره بود، نوشته و آن را به بازویش بست - یا به او آویخت - و آن را به اصحاب خود سفارش می‌کرد. دعا این است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ اللَّهُمَّ رَبَّ الْمَلَائِكَةِ
وَالرُّوحِ وَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ قَاهِرَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ وَ خَالِقَ كُلِّ شَيْءٍ
وَ مَالِكَ كُفُّ عَنَّا بِأَسْ أَعْذَانِنَا وَ مَنْ أَرَادَ بِنَا سُوءًا مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ أَغْمَ أَبْصَارَهُمْ
وَ قُلُوبَهُمْ وَ اجْعَلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ حِجَابًا وَ حَرَسًا وَ مَذْفَعًا إِنَّكَ رَبُّنَا لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ لَنَا إِلَّا
بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْهِ أَنْبَنَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ رَبُّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَ اغْفِرْ لَنَا
رَبُّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ رَبُّنَا عَافِنَا مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ ذَاتٍ أَنْتَ آخِذُ

۱. مفاتیح الجنان، ۵۳۷، بحد الأنواد، ج ۹۲، ص ۱۳۱ و مکارم الاخلاق، ص ۴۱۵

بِنَاصِيَّتِهَا وَ مِنْ شَرِّ مَا يَسْكُنُ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرٍّ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَ إِلَهُ الْمُرْسَلِينَ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ وَأَوْلَائِكَ وَخُصُّ مُحَمَّداً وَآلَهُ
أَجْمَعِينَ يَأْتِمُ ذَلِكَ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْقَطِيْعِ يُسَمِّي اللَّهُ وَبِاللَّهِ أَوْمَنَ
بِاللَّهِ وَبِاللَّهِ أَعُوذُ وَبِاللَّهِ أَعْتَصِمُ وَبِاللَّهِ أَسْتَعِيْرُ وَبِعِزَّةِ اللَّهِ وَمَنْعِنِهِ أَمْتَنِعُ مِنْ
شَيَاطِينِ الْإِنْسِينَ وَالْجِنِّ وَرَجُلِيهِمْ وَخَيْلِهِمْ وَرَكْضِيهِمْ وَعَطْفِيهِمْ وَرَجْعِتِيهِمْ وَكَبِدِيهِمْ
وَشَرَّهِمْ وَشَرِّ مَا يَأْتُونَ يَهُ تَحْتَ اللَّيْلِ وَتَحْتَ النَّهَارِ مِنَ الْقُزْبِ وَالْبُعْدِ وَمِنْ شَرِّ
الْفَانِيْبِ وَالْحَاضِرِ وَالشَّاهِدِ وَالرَّازِيْرِ أَخْيَاءَ وَأَمْوَانًا أَغْمَى وَبَصِيرًا وَمِنْ شَرِّ الْعَامَةِ
وَالْخَاصَّةِ وَمِنْ شَرِّ نَفَيْسِ وَوَسْوَاسِيَّةَا وَمِنْ شَرِّ الدَّاهِيْشِ وَالْحِسْنِ وَالْلَّبَسِ وَالْلَّبَسِ
وَمِنْ عَيْنِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِينِ،^۱

به نام خداوند بخشندۀ مهریان! هیچ جنبش و نیرویی جز از خدای بلند مرتبه بزرگوار نیست. ای خدا! ای پروردگار فرشتگان، و روح، و پیامبر، و رسولان! و ای چیره بر هر که در آسمان‌ها و زمین‌هاست! و ای آفریدگار، و مالک هر چیز! از ما آزار دشمنانمان، و آزار هر جن و انسی که بدی ما را می‌خواهد بازدار، و دیده و دلشان را کور کن، و میان ما و آنان پرده و نگهبان و ابزار دفاعی قرار ده، که تو پروردگار مایی. هیچ نیرویی برای ما نیست جز به وسیله خدا. بر او توکل داریم و به سوی او بازمی‌گردیم، که همه شدن‌ها به سوی اوست. پروردگار! ما را وسیله آزمایش «و آماج آزار»، برای کسانی که کفر ورزیده‌اند قرار نده. و ما را بخشای ای پروردگار! که تو خود عزیز حکیمی. پروردگار! از هر بدی و از شرّ هر جنبنده‌ای که تو مهار هستی اش را در دست داری، و از شرّ هر چه در شب و روز ساکن است، و از شرّ هر بدی، و شرّ هر صاحب شرّی، ما را بازدار! ای پروردگار جهانیان! و ای معبد پیامبران! بر محمد و همه آل او، و بر اولیای خود درود فرست، و کامل‌ترین آن را ویژه محمد و همه آل

او کن. و هیچ جنبش و نیرویی نیست جز به وسیله خدای والا مرتبه بزرگوار. به نام خداوند «آغاز می‌کنم» و به وسیله خدا «انجام می‌دهم» به خدا ایمان داریم و به خدا پناه می‌برم و به وسیله خدا از گناه مصون می‌مانم و از خدا پناه می‌خواهم و به وسیله ارجمندی و توانایی خدا، خود را بازمی‌دارم از شرّ شیطان‌های انسی و جنی، و از پیاده و سواره، و دونده ایشان، و از روآورند، و بازگشت‌کننده، و کید و شرّ آنان زنده و مرده، و نایینا و بینای هر غایب و حاضر و شاهد و زائری، و از شرّ نفس و وسوسه، و از شرّ نوع دناهش جن «نوعی از انواع جن»، شرّ حس و لمس و اشتباه و از شرّ چشم «از خم» جن و انس».

تعویذ چشم زخم در منابع اهل سنت

چنان‌که قبلاً اشاره شد، استفاده از تعویذها از دیرباز در میان اقوام و مذاهب کوناگون اسلام رایج بوده است. این موضوع در فرهنگ اهل سنت نیز بیگانه نیست، آنان برای کارکردهای تعویذی و ختنا یا محدود کردن اثر سوء قوای خفیه، چون چشم‌زخم، تعویذهایی را ذکر کرده‌اند، که به نمونه‌هایی چند اشاره می‌شود.

۱. رُقیه‌ای که جبرنیل برای پیامبر ﷺ آوردند:

بِسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يُؤْذِيكَ، مِنْ شَرِّ كُلِّ نَفْسٍ أَوْ عَيْنٍ حَاسِدٍ، اللَّهُ يَشْفِيكَ

بِسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ.^۱

۲. تعویذات نبویه، مثل^۲:

الف - «أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَةِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ...».

ب - «أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَةٍ وَمِنْ عَيْنٍ لَامَةٍ».

۱. الوقاية والعلاج في الكتب والسنّة، ص ۱۴۴.

۲. حسان، ص ۱۴۴ - ۱۴۵.

ج - «أَعُوذُ بِكَلْمَاتِ اللَّهِ التَّامَاتِ الَّتِي لَا يَجَاوِزُهُنَّ بَرًّا وَلَا فَجَارًا مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَذَرَأَ وَبِرَا وَمِنْ شَرِّ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمِنْ شَرِّ مَا يَعْرُجُ فِيهَا وَمِنْ شَرِّ مَا ذَرَأَ فِي الْأَرْضِ وَمِنْ شَرِّ طَوَارِيقِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِلَى طَارِيقٍ يَطْرُقُ بِخَيْرٍ بِإِرْحَمْنَ».

د - «أَعُوذُ بِكَلْمَاتِ اللَّهِ التَّامَةِ مِنْ غَضَبِهِ وَعِقَابِهِ وَمِنْ شَرِّ عَبَادِهِ وَمِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَإِنْ يَحْضُرُنَّ».

ه - «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِوجْهِكَ الْكَرِيمِ وَكَلْمَاتِكَ التَّامَاتِ مِنْ شَرِّ مَا أَنْتَ آخَذْ بِنَاصِيَتِهِ اللَّهُمَّ أَنْتَ تَكْشِفُ الْمَأْثَمَ وَالْمَعْزَمَ اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا يَهْزِمُ جَنْدَكَ وَلَا يَخْلُفُ وَعْدَكَ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ».

و - «أَعُوذُ بِوَجْهِ اللَّهِ الْعَظِيمِ الَّذِي لَا شَيْءٌ أَعْظَمُ مِنْهُ وَبِكَلِمَاتِهِ التَّامَاتِ الَّتِي لَا يُجَاوِزُهُنَّ بَرًّا وَلَا فَجَارًا، وَأَسْمَاءِ اللَّهِ الْحَسَنَى مَا عَلِمْتُ مِنْهَا وَمَا لَمْ أَعْلَمُ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَذَرَأَ وَبِرَا وَمِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرٍّ لَا أَطِيقُ شَرَّهُ وَمِنْ كُلِّ ذِي شَرٍّ أَنْتَ آخَذْ بِنَاصِيَتِهِ إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطِ مُسْتَقِيمٍ».

ح - «اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَأَنْتَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ وَمَا لَمْ يَشَاءْ لَمْ يَكُنْ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا وَأَخْصَنَ كُلِّ شَيْءٍ عَدَدًا».

ط - «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِي وَشَرِّ السَّيْطَانِ وَشَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ أَنْتَ آخَذْ بِنَاصِيَتِهِ إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطِ مُسْتَقِيمٍ».

ى - «تَحْصَنْتَ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَهِي وَإِلَهُ كُلِّ شَيْءٍ وَاعْتَصَمْتُ بِرَبِّي وَرَبِّ كُلِّ شَيْءٍ وَتَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَقِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ، وَاسْتَدْفَعْتَ الشَّرَّ بِلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ حَسَنِي الرَّبُّ مِنَ الْعِبَادِ حَسَنِي الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِ حَسَنِي الرَّازِقُ مِنَ الْمَرْزُوقِ حَسَنِي الَّذِي هُوَ حَسَنِي حَسَنِي الَّذِي يَبْدِئُ مَلْكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ حَسَنِي اللَّهُ وَكَفَى سَمِيعَ اللَّهِ لِمَنْ دَعَا. لَيْسَ وَرَاءَ اللَّهِ مَرْمَى حَسَنِي اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ».

باید توجه داشت که توسل جُستن به اسباب یاد شده هیچ‌گاه انسان را از خداوند بی‌نیاز نمی‌سازد بلکه باید علاوه بر بهره‌گیری از اسباب ظاهری به او توکل کرد و دانست که تأثیر همه اسباب به حکم خداوند مسبب‌الاسباب است.

راههای مقابله با سورچشمان

برخی معتقدند هرگاه انسان خطر هلاکت را از ناحیه سورچشمان احساس کند، تهیه رقیه برای حفظ خود از آثار سوء چشم بد واجب خواهد بود. بر این ادعا به کلام پیامبر ﷺ که فرمود:

لَارْقِيَةِ إِلَّا مِنْ عَيْنٍ أَوْ حَمَّةٍ^۱

افسون نیست، مگر از چشم‌زخم و تب.

وبه سیره عملی آن حضرت تمسمک چسته‌اند که برای امام حسن و امام حسین علیهم السلام تعویذ فرمود: أَعْبَدْكُمَا بِكَلْمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَّةٍ، وَمِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَامَّةٍ. پیش‌گیری و مصونیت از تأثیر سوء چشم‌زخم، علاوه بر توکل، استعاده و یاد خدا، وظایفی را در ضمن دستورهای عملی و قولی به معیون (چشم‌زخم خورده) و عاین (سورچشم) سفارش نموده که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

۱. دور بودن از سورچشمان^۲

از روش‌هایی که قرآن در آیه ۶۸ یوسف بدان اشاره می‌کند، پرهیز از کسانی است که دارای این قدرت هستند.

به اعتقاد برخی حضرت یعقوب لیث‌الشهید به فرزندان خود توصیه کرد هنگام ورود به

۱. الوقاية والعلاج في الكتب والسنة، ص ۱۳۸ و الأمراض النفيذه، ص ۱۷۸.

۲. الأمراض النفيذه، ص ۱۸۳ و زاد العائد، ص ۱۷۳.

مصر از دروازه‌های مختلف داخل شوند تا زیبایی اندام، بلند قد بودن، و هیبت، شهرت و مهمان ویژه عزیز مصر بودن آنان و این‌که همگی فرزندان یک پدر هستند، چشم‌گیر نباشد.^۱

۲. خواندن معوذتین

گروهی معتقدند، سوره‌های مَعْوَذَتِين (فلق - ناس) با هدف مصونیت پیامبر ﷺ از آسیب چشم‌زخم دشمنان نازل شده است.^۲

در بخش دوم اشاره شد که برخی گفته‌اند آیه: «مِنْ شَرٍّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَهُ»، شامل عاین^۳ - کسی که با چشم آسیب می‌رساند - نیز می‌شود، زیرا چشم‌زخم گاه از حسادت نفسانی بر می‌خیزد. به این معنا که شخص هرگاه در دیگری نعمتی یافت یا فراوانی نعمتی را مشاهده کرد، از روی حسادت می‌کوشد آن نعمت از او سلب شود و با سورچشمی سعی می‌کند تا آنرا از میان بردارد. علامه طباطبائی در تفسیر المیزان می‌نویسد: چشم‌زخم نوعی از حسد نفسانی است که هنگام مشاهده چیزی که در نظر سورچشم، زیاد و تعجب‌انگیز است محقق می‌شود.^۴

به گفته بعضی دو سوره یاد شده برای تعویذ از سحر و چشم‌زخم نازل گشته است^۵ و تعویذ آن‌ها در حدی است که ابن مسعود گمان کرده این دو سوره، دعای تعویذند.^۶

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن ج ۵ ص ۳۸۰ و الکثاف عن غمام التزلیل، ج ۲، ص ۴۸۸.

۲. التفسیر الكبير، ج ۳۲، ص ۱۸۷.

۳. كشف الأسرار و علة الأبرار، ج ۱۰، ص ۶۷۰.

۴. المیزان فی تفسیر القرآن ج ۲۰، ص ۳۹۳.

۵. التفسیر الكبير، ج ۳۲، ص ۱۸۷.

۶. تفسیر الجامع لاحکام القرآن، ج ۲۰، ص ۱۷۲.

امام صادق ع می‌فرماید:

إِذَا تَهَيَّأَ أَحَدُكُمْ بِهَيْثَةٍ تُعْجِبُهُ فَلْيَقْرُأْ حِينَ يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ الْمُعَوَّذَتَيْنِ فَإِنَّهُ لَا يَضُرُّهُ شَيْءٌ يَأْذِنُ اللَّهُ تَعَالَى؛^۱

هرگاه به صورت زیبا و هیئت جالب درآمدید (لباس نو و زیبا پوشیده و خود را آراسته کردید) هنگام خروج از منزل، مَعَوْذَتَيْنِ (سوره‌های فلق و ناس بخوانید، به راستی که اگر چنین کنید، به حکم خدا چیزی به شما ضرر نمی‌رساند.

ائَنَّ گوید:

أَنَّ النَّبِيَّ ص كَانَ كَثِيرًا مَا يُعَوِّذُ الْخَسَنَ وَ الْخُسْنَيْنَ ع بِهَاتَيْنِ الشُّورَتَيْنِ؛
رسول خدا ص حسین را متعددًا به این دو سوره (مَعَوْذَتَيْنِ) تعویذ فرموده است.

و نیز گفته شده: هر شب سه بار سوره توحید و مَعَوْذَتَيْنِ را بخوانید، و سپس دست خود را به سر و بدن خود بکشید.^۲

۳. خواندن نکر حوقله

امام صادق ع می‌فرماید: هرگاه از چشم زخم ترسیدی، سه بار ذکر شریف: «ماشاء الله لا قُوَّةَ إِلَّا بالله العظيم» را بگو.^۳

اذکار توصیه شده، علاوه بر آن که باعث غفلت‌زدایی از انسان می‌گردند، معارف الهی را نیز آموژش می‌دهند و ره‌توشه معرفتی مسافران به سوی خدا را فراهم می‌سازند، چنان‌که ذکر شریف «لا حول ولا قوَّةَ إِلَّا بالله العظيم» که از گنجینه‌های آسمانی می‌باشد:

۱. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۳۳.

۲. بدع المعالجين بالقرآن، ص ۷۲ و بحار الانوار، ج ۰، ص ۱۴.

۳. بحار الانوار، ج ۰، ص ۱۸۶.

قال الله تعالى لِتَبِيَهِ فِي لَيْلَةِ الْمُعْرَاجِ: أَعْطَيْتُكَ كَلْمَتَيْنِ مِنْ حَزَائِنِ عَرْشِي لَا حَوْلَ
وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ وَلَا مَنْجَنِي مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ». ^۱

معنایی والا و فوایدی فراوان دارد.

امام باقر علیه السلام در تفسیر این ذکر فرمودند: آن جا که قادری را به جا صرف کرده و از خدا پیروی کرده‌اید، این قدرت بر اطاعت، از طرف خداست و آن جا که معصیت نکرده‌اید، در حقیقت، عنایت الهی بین شما و آن معصیت حائل شده است. پس لاخوَلَ و لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ یعنی: لَا حَوْلَ لَنَا عَنْ مَعْصِيَةِ اللهِ إِلَّا يَعْوَنِ اللهُ، وَلَا قُوَّةَ لَنَا عَلَى طَاعَةِ اللهِ إِلَّا يَتَوَفِّيقِ اللهِ عَزَّوَجَلَ. ^۲

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این ذکر شریف را ذکر فرشتگان حامل عرش معرفی کرده است: تَسْبِيحُ حَمْلَةِ الْعَرْشِ ^۳. و در برخی روایات تفسیری آمده است: فرشتگان حامل عرش نیز که ذات اقدس خداوند از آنان: «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ»؛ ^۴ یاد می‌کند، هنگامی که حمل عرش الهی، یعنی مقام فرمانروایی خدا، برایشان دشوار بود ذکر «لا حول ولا قوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» را به آنان آموختند:

أَعْلَمُكُمْ كَلْمَاتٍ تَقُولُونَهَا يَخْفَ بِهَا عَلَيْكُمْ. قَالُوا: وَ مَا هِي؟ قَالَ: تَقُولُونَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّبِيبَيْنِ، فَقَالُوهَا فَحَمِلُوهُ. ^۵

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در روایتی درباره آداب و اذکار خروج از خانه چنین فرمودند: کسی که هنگام بیرون رفتن از منزل بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» دو

۱. همانه ج ۹۰، ص ۱۸۶.

۲. همانه ص ۱۸۷.

۳. همانه ج ۹۰، ص ۱۹۱.

۴. غافر، آیه ۷۰.

۵. همانه ج ۵۵، ص ۳۳.

فرشته می‌گویند: هدایت شدی. و اگر گوید: «لا حول و لا قوّة إلا بالله». می‌گویند: حفظ شدی. و چنانچه بگوید: «توَكِّلتُ عَلَى اللَّهِ» می‌گویند: بی نیاز شدی. در این هنگام شیطان می‌گوید: چگونه می‌توانم در بندهای که هدایت شده، حفظ گردیده و بی نیاز است، نفوذ کنم؟

شاید چنین ذکری برای فرشتگان دفع سختی و دشواری باشد، ولی، «بِحُولِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ أَقْوَمُ وَ أَقْعَدُ» در نماز مصدقی از آن اصل کلی است، زیرا: «لا حول و لا قوّة إلا بالله العَلِيِّ الْعَظِيمِ»؛ یعنی، هیچ جا منع و هم چنین توانی نیست مگر به عنایت ذات اقدس خداوند و اختصاصی به نماز یا غیر نماز و نیز انسان و غیر او ندارد.

اسماعیل بن عبدالخالق گوید: مردی از اصحاب پیامبر ﷺ مدتی به خدمت ایشان نرسیده بود. رسول خدا ﷺ به او فرمود: چه چیزی باعث شد دیر نزد ما بیایی؟ گفت: بیماری و نداری. پیامبر ﷺ فرمود: آیا به تو دعایی یاد بدهم که خدا به وسیله آن بیماری و نداری را از تو رفع کند؟ عرض کردم: بله، یا رسول الله.

پیامبر ﷺ فرمود: بگو:

لَا حُوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَنَحَّدْ (صَاحِبَةُ وَ لَا) وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ فَلَيٌّ مِنَ الذُّلُّ وَ كَبِيرٌ تَكْبِيرًا.

آن فرد ذکر را گفت و زمانی نگذشت که نزد پیغمبر ﷺ بازگشت و عرض کرد: یا رسول الله! خداوند بیماری و فقر را از من رفع نمود.^۱

امام علیؑ خطاب به کمیل بن زیاد می‌فرماید: ای کمیل! هر روز نام خدا را بر زبان جاری کن و بگو: «لا حول و لا قوّة إلا بالله»؛ بر خدا توکل کن، ما را یاد کن، نام ما ببر

و بر ما درود فرست.

ای کمیل! هنگام غذا نام خدایی را که با اسمش هیچ دردی زیان نرساند و نام او برای هر بدی و دردی درمان است، به زیان آور.

ای کمیل! هنگام هر سختی بگو: «لا حول و لا قوّة إِلَّا بالله». تا خداوند آن را کفایت کند. و هنگام نعمت بگو: «الحمد لله» تا زیاد شود و چون روزی ات دیر رسد، استغفار کن تا خدا گشايش دهد.^۱

۲. خواندن و نوشتن و همراه داشتن سوره جن، مُعْوذَتِين، حمد، توحيد و آية الكرسي^۲

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ أَكْثَرَ قِرَاءَةً ۝ قُلْ أُوْحِيَ إِلَيَّ ۝ إِلَيَّ لَمْ يُصِبْنَهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا شَيْءٌ مِّنْ أَغْيَنِ
الْجِنَّ وَ لَا تَفْتَهُمْ، وَ لَا سِخْرِيهِمْ، وَ لَا مِنْ كَيْدِهِمْ، وَ كَانَ مَعَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ
السَّلَامُ فَيَقُولُ يَا رَبَّ لَا أُرِيدُ بِهِ بَدْلًا وَ لَا أُرِيدُ أَنْ أَبْغِيَ عَنْهُ حَوْلًا.^۳

هر کس سوره مبارکه جن را بسیار بخواند، هرگز در زندگی دنیا چشم زخم جن و
جادو و سحر و مکر آنها به او نمی‌رسد، و با پیامبر علیه السلام همراه خواهد بود، و
می‌گوید: پروردگارا! من کسی را به جای او نمی‌خواهم و هیچ‌گاه از وی به دیگری
متایل نمی‌شوم.

و نیز امام رضا علیه السلام فرمود:

مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْجِنِّ لَمْ يُصِبْنَهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا شَيْءٌ مِّنْ أَغْيَنِ الْجِنَّ لَا تَفْتَهُمْ
وَ لَا سِخْرِيهِمْ وَ لَا كَيْدِهِمْ!^۴

۱. نصف العقول، ص ۱۸۲.

۲. مفاتیح الجنان، ص ۵۳۷

۳. بحدائق النور، ج ۸۹، ص ۳۱۸.

۴. مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۳۵۴.

هر کس سوره جن را بخواند، هرگز در زندگی دنیا چشم‌زنمِ جن و جادو و سحر و
مکر آن‌ها به او نمی‌رسد.

البته این تلاوت مقدمه‌ای است بر آگاهی از محتوای سوره، و سپس به کار بستن
آن.

معمر بن خلَّاد گوید: من در خراسان خزانه‌دار امام رضا علیه السلام بودم و مخارج زندگی
ایشان را مهیا می‌کرد حضرت دستور داد تا برایش عطر (مواد خوشبو) فراهم سازم.
چون آن را تهیه نمودم، مورد شگفتی حضرت قرار گرفت، پس نگاهی به آن انداخت
و فرمود:

يَا مُعْمَرُ إِنَّ الْعَيْنَ حَقٌّ فَاقْتُبِ في رُفْعَةِ الْحَمْدِ وَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَالْمُعَوْذَتَيْنِ وَ آيَةُ
الْكُرْسِيِّ وَ اجْعَلْهَا فِي غِلَافِ الْقَارُورَةِ^۱

ای معمر! چشم‌زنم حق است، پس برای رفع آن، بر پارچه‌ای، سوره حمد و توحید
و مَعْوَذَتَيْنِ و آیه‌الکرسی بنویس و آن را در غلاف مخصوص عطر (قاروره) قرار بده
تا در امان بمانی.

امام محمد باقر علیه السلام فرمودند: «هر که سوره حمد او را بهبود ندهد، چیزی دیگری او
را شِفا نمی‌بخشد.»^۲

در روایات علاوه بر تعویذ و رُقیه که در دعای چشم‌زنم به برخی از آن‌ها اشاره
شد، به نوشتن برخی دعاها و به همراه داشتن آن‌ها نیز برای دفع چشم‌زنم سفارش
گردیده است. مانند نوشتن و همراه داشتن آیه «وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُذْلِلُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَتَا

اما حسن علیه السلام فرمود:

إِنَّ دَوَاءَ الْإِصَابَةِ بِالْعَيْنِ أَنْ يَقْرَأْهُ وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُذْلِلُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَتَا

۱. مکاره‌الاخلاق، ص ۳۸۶ و بخار الانوار، ج ۰، ع ۲۶، ص ۲۶.

۲. کافی، ج ۴، ص ۴۳۴.

۳. بخار الانوار، ج ۰، ع ۲۵؛ الموقبة و العلاج في الكتب والسنن ص ۱۴۴ و مفاتیح الجنان ص ۵۳۵

سَمِعُوا الْذِكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَخْنُونٌ * وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ^۱؛

درمان کسی که چشم زخم خورده است خواندن آیه «و ان يکاد...» است.

مرحوم شیخ عباس قمی ره در تعویذهای چشم زخم، خواندن آیه ۵۱ از سوره مبارکه قلم را سفارش کرده است. این آیه با توجه به شأن نزول آن برای دفع چشم زخم مناسب است.^۲

وظیفه عاین (شورچشمان) قبل از تأثیر

۱. ذکر خدا

امام صادق علیه السلام فرمود:

لَوْ نُبِشَ لَكُمْ عَنِ الْقَبُورِ لَرَأَيْتُمْ أَنَّ أَكْثَرَ مَوْتَاهُمْ بِالْعَيْنِ، لَأَنَّ الْعَيْنَ حَقٌّ أَلَا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و آله و آله قَالَ: الْعَيْنُ حَقٌّ، فَمَنْ أَعْجَبَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَلْيَذْكُرِ اللَّهَ فِي ذَلِكَ، فَإِنَّهُ إِذَا ذَكَرَ اللَّهَ لَمْ يَضُرْهُ^۳

اگر این قبرها شکافته شود، هر آیینه می بینید بیشتر مردگان به سبب چشم زخم مرده‌اند، زیرا چشم زخم حق است، آگاه باشد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آله و آله فرمودند: چشم زخم حق است، پس هرگاه چیزی از برادر [مؤمن] او موجب شگفتی او شد، خدا را یاد کند، چراکه وقتی خداوند را به یاد آورد، ضرری به برادر مؤمنش نمی‌رسد.

۲. ماشاء الله كفتن^۴ و ذکر «آمنت بالله و صلی الله علی محمد و آلہ»

رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله و آله فرمودند:

۱. بحار الانوار، ج ۰ عص ۴.

۲. مقاتیع الجنان، ص ۵۳۵.

۳. بحار الانوار، ج ۰ عص ۲۶.

۴. مقاتیع الجنان، ص ۵۳۶.

مَنْ رَأَى شَيْئاً يُغْرِبُهُ، فَقَالَ: اللَّهُ الصَّمَدُ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ لَمْ يَضْرُّ شَيْئاً؛^۱
هر که چیزی را دید و مورد تعجبش قرار گرفت، بگوید: «ما شاء الله لا قوّةَ إِلَّا بِالله»
تابه دیگری ضرری وارد نشود.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود:
الْعَيْنُ حَقٌّ، فَإِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى إِنْسَانٍ أَوْ ذَاتَةٍ أَوْ إِلَى شَيْءٍ حَسَنٍ فَأَعْجَبَهُ فَلْيَقُلْ:
آمَنْتُ بِاللَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، فَإِنَّهُ لَا تَضُرُّهُ عَيْنُهُ؛^۲
چشم زخم حق است، وقتی یکی از شما به انسان یا حیوانی یا اشیای دیگری که
زیباست بنگرد و تعجب نماید، بگوید: «آمنت بالله و صلی الله على محمد و آله»،
پس از آن، اثر چشمش خنثاً می‌گردد.

۳. ذکر الله اکبر و دعا برای برکت

امام صادق علیه السلام فرمود:
مَنْ أَعْجَبَهُ شَيْءٌ مِنْ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فَلِيُشْمِدْ [فَلْيُكَبِّرْ] عَلَيْهِ فَإِنَّ الْعَيْنَ حَقٌّ؛^۳
کسی که به برادر مؤمنش نگاه کرد و چیزی از او در نظرش جلوه نمود، به طوری که
او را به شگفت آورد، حتماً باید با گفتن «الله اکبر» بزرگی خدا را یادآور شود، چراکه
نظرزدن و شورچشمی حقیقتی غیر قابل انکار است.

و نیز فرمود:
مَنْ أَعْجَبَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَلْيُبَارِكْ عَلَيْهِ فَإِنَّ الْعَيْنَ حَقٌّ؛^۴
هرگاه چیزی از برادرت (مؤمن) تو را به تعجب واداشت باید برای او طلب برکت

۱. بحدائق النور، ج ۰۰، ص ۱۴.

۲. همان، ص ۲۴.

۳. همان، ص ۲۵.

۴. همان، ص ۲۶.

کند زیرا چشم زخم واقعیت دارد.

أهل سنت نیز در این باره حدیثی را از پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمود:

إِذَا رأَى أَحَدُكُم مِّنْ أَخِيهِ مَا يُعْجِبُهُ فَلْيَدْعُ لَهُ بِالْبَرَكَةِ؛^۱

هرگاه کسی از شما چیزی از برادر [مؤمنش] دید که موجب شگفتی اش بوده، باید برای او دعا به زیادی آن کند.

۱. الأمরض النسبية، ص ۱۸۳ و الوقاية والعلاج في الكتاب الله والستة ص ۱۴۰.

خاتمه

در خاتمه، ذکر اموری را ضروری می‌دانیم، و آن این که تلاش شده است در تمام بخش‌ها از ادله عامة و خاصه برای موضوع مربوطه استفاده شود و دعا نیز از نگاه شیعه و اهل سنت مورد بررسی قرار گیرد.

برای هم‌آهنگ بودن ترجمه آیات قرآن تنها از ترجمة حضرت آیة‌الله مکارم استفاده شده است.

از آن‌جا که خواسته‌ایم کلام به درازا نینجامد، پس در بیان موضوع، اصل را براختصار و مفید بودن مطلب قرار داده‌ایم.

و نیز در نقل موارد تاریخی و حکایت‌ها به طور نمونه و اشاره، چند قصه واقعی را بیان نموده‌ایم تا اندازه‌ای که موضوع این نوشتار قابل فهم و درک گردد و الا می‌دانیم که حکایت‌ها در این باره بسیار است.

پایان

كتاب نامه

١. قرآن
٢. آلوسى، سيد محمود، بلوغ الأرب في معرفة أحوال العرب، كوشش: محمد بهجه الأترى، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٣١٤ق.
٣. ———، روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم، تحقيق: على عبدالبارى، عطيه، دار الكتب العلمية، بيروت ١٤١٥ق.
٤. أمدى، عبد الواحد بن تميمى، غرر الحكم و درر الكلم، دفتر تبليغات، قم ١٣٦٦.
٥. ابن ابى الحديدة، عبدالحميد بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، كتاب خانه آية الله مرعشى نجفى، ١٤٠٤ق.
٦. ابن الأثير، محمد الجزري، النهاية فى غريب الحديث والأثر، مؤسسة اسماعيليان، ١٣٦٧.
٧. ابن حببل، احمد بن محمد، مستند حببل، به كوشش محمد نعيم عرقسوسي، محمد نعيم، الرساله، بيروت بي تا.
٨. ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد، مقدمة ابن خلدون، دار احياء التراث العربي، بي تا، قرن ١٣.
٩. ابن خلف تبريزى، محمد حسين، مترجم عباسى، محمد، برهان قاطع، انتشارات فريدون علمى، تهران، بي تا.
١٠. ابن سينا، ترجمة رسالة اضحاويه، نامشخص، چاپ دوم، انتشارات اطلاعات، ١٣٧٥.
١١. ابن قيم الجوزى، محمد بن ابى بكر، زاد المعاد، دار ابن حزم، بيروت ١٤٢٠ق.

١٢. ابن منظور، لسان العرب، دار احياء التراث العربيه، ١٤٠٨ ق.
١٣. ابوعزيز، سعد يوسف، بدع المغالجين بالقرآن، انتشارات، دارالفكر، بيروت، بي تا.
١٤. ادوارى، اسميت و ريجال سى، اتكينسون و سوزان نولن، هوکسما، زمینه های روان شناسی میگارد، چاپ ٢١، مترجم: مهدی محبی الدین، انتشارات رشاد، ١٣٨٣ ش.
١٥. اسماعيل عجلوني جراحى، كشف الخفاء و مزيل الالباس، دارالكتب العلميه، بيروت ١٤٠٨ ق.
١٦. اشرافى، محمددقى، تفسير سورة يوسف، چاپ دوم، مؤسسه مطبوعاتى اسماعيليان، تهران ١٣٦٦.
١٧. اصفهانى، راغب، معجم مفردات الفاظ القرآن، مؤسسة مطبوعاتى اسماعيليان، بي تا.
١٨. البيضاوى الشيرازى، أنوار التنزيل وأسرار التأویل، دار الفكر، بيروت ١٤١٦ ق.
١٩. الحسيني الحنفى، سيد محمد مرتضى، تاج العروس من جواهر القاموس، چاپ اول: به کوشش شیرى، على، دار الفكر، بيروت ١٤١٤ ق.
٢٠. السيوطي، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر، الدر المثور في التفسير المأثور، كتاب خانه آية الله مرعشى نجفى، قم ١٤٠٤ ق.
٢١. _____، اسباب النزول، دارالهجرة، دمشق ١٤١٠ ق.
٢٢. _____، الاتقان في علوم القرآن، دارالكتب العلميه، بيروت ١٤١٥ ق.
٢٣. الشرتونى، سعيد الخوارى، أقرب الموارد في فصحى العربية والشوارد، كتاب خانه آية الله مرعشى نجفى، ١٤٠٣ ق.
٢٤. الشوكانى، محمد بن على، فتح القدير، دار المعرفه، بيروت، بي تا.
٢٥. الطريحي، فخر الدين، مجمع البحرين، به کوشش سيداحمد حسینی، فرهنگ اسلامی، ١٣٦٧.
٢٦. الكسيس كارل، انسان موجود ناشناخته، مترجم: عنایت، چاپ دوم، انتشارات شهریار، بي تا.
٢٧. امام سجاد عليه السلام، صحيفه سجاديه، مترجم: ابوالحسن شعراني، چاپ ششم: قلم، قم ١٣٨٦.
٢٨. امين، سيد محسن، اعيان الشيعه، دارالتعارف للمطبوعات، بيروت ١٤٠٣ ق.
٢٩. امين، سيده نصرت، تفسير مخزن العرakan، نهضت زنان مسلمان، تهران ١٣٦١.

٣٠. انصاری، شیخ مرتضی، المکاسب، چاپ تبریز، ۱۳۷۵ ق.
٣١. انواری، دکتر حسن، فرهنگ بزرگ سخن، انتشارات سخن، تهران ۱۳۸۱.
٣٢. بجنوردی، سید کاظم موسوی، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی حیان، ۱۳۷۵.
٣٣. بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، بنیاد بعثت تهران، ۱۴۱۶ ق.
٣٤. ترجمة كتاب مقدس (عهد عتيق و عهد جلدید)، انجمن پخش کتب مقدس، ۱۹۶۳ م.
٣٥. تهانوی، محمد علی، موسوعة کشاف اصطلاحات الفنون والعلوم، مکتبة لبنان ناشران، بیروت ۱۹۹۹ م.
٣٦. جواد علی، المفصل فی تاريخ العرب قبل الاسلام، چاپ دوم، دار العلم للملائين، ۱۹۷۶ م.
٣٧. جوهری، الشیخ طنطاوی، الجوامر فی تفسیر القرآن الکریم، دار الفکر، ۱۴۲۵ ق.
٣٨. حافظ شیرازی، شمس الدین بن محمد، دیوان حافظ شیرازی، چاپ چهارم، انتشارات سعدی، ۱۳۶۹.
٣٩. حداد عادل، غلامعلی، دانشنامه جهان اسلام، چاپ اول، انتشارات بنیاد دائرة المعارف اسلامی، ۱۳۸۲.
٤٠. حسینی استرآبادی، سید شرف الدین، تأویل الآیات الظاهره، جامعه مدرسین، ۱۴۰۹ ق.
٤١. حسینی بهشتی، سید محمد، کیفیت ارتباط ساحت‌های وجود انسان، مقاله، فصل نامه حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۵، شماره ۹.
٤٢. حسینی، شاه عبدالعظیم حسین بن احمد، تفسیر اثنا عشر، میقات، تهران ۱۳۶۳ ش.
٤٣. حقی بروسی، اسماعیل، روح البیان، دار الفکر، بیروت، بی‌تا.
٤٤. خمینی، روح الله (امام)، چهل حدیث، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۸.
٤٥. ———، شرح حدیث جنود عقل و جهل، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۸ ش.
٤٦. ———، تحریر الوسیله، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، بی‌تا.

۴۷. خونساری، جمال، *شرح فقر الحكم و درر الكلم*، دانشگاه تهران ۱۳۶۰.
۴۸. داماد، میر محمد باقر، *مصنفات میرداماد*، مترجم عبدالله نوری، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران ۱۳۸۵.
۴۹. درآمدی بر تعلیم و تربیت اسلامی، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، سمت، ۱۳۷۲.
۵۰. دشتی، سید مصطفی، *معارف و معاریف*، چاپ دوم، انتشارات صدر، قم ۱۳۷۶.
۵۱. دکتر خلیل جر، *فرهنگ لاروس*، مترجم: طبیبیان، سید حمید، امیر کبیر، تهران ۱۳۶۳.
۵۲. دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه دهخدا*، دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
۵۳. رازی، ابو الفتوح، *روض الجنان و روح الجنان*، اسلامی آستان قدس، ۱۴۰۸ق.
۵۴. رازی، فخر، *التفسیر الكبير*، دار الكتب العلمية، ۱۴۰۸ق.
۵۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات فی غریب القرآن*، دار العلم الشام، ۱۴۱۲ق.
۵۶. رحیلی، وهبہ بن مصطفی، *التفسیر المنیر فی العقيدة و الشريعة و النهیج*، چاپ دوم، دارالفکر المعاصر بیروت ۱۴۱۸ق.
۵۷. رسالة حقوق علی بن الحسین بن الحسین، ترجمه: گلزاده غفوری، علی، انتشارات فجر، بی‌تا.
۵۸. رشید الدین مبیدی، ابوالفضل، *كشف الاسرار و عدۃ الابرار*، امیر کبیر، تهران ۱۳۶۱.
۵۹. ریس، ویلیام لویس لینفورد، روان پژوهشکی، ترجمه: وهاب زاده، عظیم، نشر دانشگاهی، ۱۳۶۴.
۶۰. زمخشیری، محمود بن عمر، *الکشاف عن غوامض التنزیل*، دار الكتاب العربي، بیروت ۱۴۰۷ق.
۶۱. سجادی، سید جعفر، *فرهنگ معارف اسلامی*، دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
۶۲. سعدی، مصلح بن عبدالله، *کلیات سعدی*، به کوشش، محمد علی فروغی، چاپ دهم، نشر طلوع، ۱۳۸۲.
۶۳. سید رضی، *نهج البلاعه*، امیر کبیر، تهران ۱۳۷۶.
۶۴. شریعتمداری، دکتر علی، روان‌شناسی تربیتی، امیر کبیر، تهران ۱۳۷۶.
۶۵. شوستری، محمد تقی، *نهج البلاعه فی نهج البلاعه*، امیر کبیر، تهران ۱۳۷۶.

۶۶. شیخ اشراق، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی تهران، ۱۳۷۵ ش.
۶۷. صابری، حسین، خاتم پیامبران، چاپ سوم، آستان قدس، ۱۳۸۰.
۶۸. صدر، احمد و خرمشاھی، بهاءالدین و فانی، کامران و یوسفی اشکوری، حسن، دائرۃ المعارف شیعی، نشر شهید سعید محبی، تهران ۱۳۸۱.
۶۹. صدرالمتألهین شیرازی، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربع، دار احیاء التراث، ۱۹۸۱ م.
۷۰. ———، مفاتیح الغیب، چاپ اول، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۳ ق.
۷۱. صلیبا، جمیل، صانعی دریندی، منوچهر، فرهنگ فلسفی، انتشارات حکمت، تهران ۱۳۶۶.
۷۲. طباطبائی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، انتشارات اسلامی، قم ۱۳۹۳ ق.
۷۳. ———، نهایة الحکمة، نشر اسلامی، ۱۴۲۰ ق.
۷۴. طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الاخلاق، مؤسسه اعلمی، بیروت ۱۳۹۲ ق.
۷۵. طبرسی، فضل بن الحسن، جواجم الجامع، دار الاضواء، بیروت ۱۴۰۵ ق.
۷۶. ———، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران ۱۳۷۲.
۷۷. طبری، ابو جعفر محمدبن حریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، دارالمعرفه بیروت ۱۴۱۲ ق.
۷۸. طووسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت بی تا.
۷۹. طیب، سید عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، دارالکتب الاسلامیه - تهران ۱۳۷۸.
۸۰. عاملی، شیخ حر، وسائل الشیعیه، مؤسسه آل الیت، قم ۱۴۰۹ ق.
۸۱. عبد العزیز، محمد بن شایع، الوقایة والعلاج فی الكتاب والسنّة، دار الفائزین، قاهره ۱۴۱۸ ق.
۸۲. عبدالملک، دکتر بطرس و مطر، ابراهیم، قاموس الكتاب المقدس، دار الثقافه، قاهره ۱۲۹۸ م.
۸۳. عبد الواحد بن محمد، تصنیف غررالحکم و دررالکلم، ناشر مکتب الإعلام الاسلامی، ۱۳۶۶ ش.
۸۴. عروسی حریزی، عبدالعلی بن جمعه، تفسیر نور الشفیعین، اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق.
۸۵. عمید، حسن، فرهنگ عمید، چاپ دوازدهم، جاویدان، ۱۳۵۴ ش.

۸۶. غزالی، ابو حامد، امام محمد بن محمد، کیمیای سعادت، چاپ هفتم، مترجم: حسین، خدیو جم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۵ ق.
۸۷. غزالی، ابو حامد، امام محمد بن محمد، احیاء علوم الدین، دارالکتب العربي، بیروت، بی تا.
۸۸. قرطبی، محمد بن احمد الانصاری، *تفسیر الجامع لأحكام القرآن*، دار احیاء التراث العربي، ۱۴۱۶ ق.
۸۹. قریشی، سید علی اکبر، *قاموس قرآن*، دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۷۱.
۹۰. قمی، شیخ عباس، *مفاتیح الجنان*، مطبوعات دینی، قم، ۱۳۷۶.
۹۱. قمی، مشهدی محمد بن محمد رضا، *تفسیر کنز الدقائق و بحر الفراتب*، انتشارات وزارت ارشاد، تهران ۱۳۶۸.
۹۲. کاشانی، ملا فتح الله، *منهج الصادقین فی إلزام المخالفین*، کتاب فروشی محمد حسن علمی، تهران ۱۳۶۶.
۹۳. کلینی، *الكافی*، دارالکتب الاسلامیه تهران ۱۳۶۵.
۹۴. گنابادی، سلطان محمد، *تفسیر یان السعاده فی مقام العباده*، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات بیروت ۱۴۰۸ ق.
۹۵. گیلانی، عبدالرزاق، *شرح مصباح الشریعة و مفتاح الحقيقة*، مصحح: سید جلال الدین، بی تا.
۹۶. مالک بن انس، *المؤطرا*، مصحح: محمد فؤاد عبدالباقي، انتشارات احیاء التراث، بیروت، ۱۴۰۶ ق.
۹۷. مجلسی، محمد باقر، *بحار الأنوار*، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ ق.
۹۸. محیوب البصری، عمر بن بحرین، *رسائل جاحد*، کوشش: یاسر عیون السور، دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۴۲۰ ق.
۹۹. محدث نوری، *مستدرک الوسائل*، آل البيت، قم ۱۴۰۸ ق.
۱۰۰. محقق سیزوواری، *اسرار الحکم*، مطبوعات دینی قم، ۱۳۸۳.
۱۰۱. محمد ری شهری، *حکمت نامه پیامبر اعظم ﷺ*، دارالحدیث، قم ۱۳۸۷.
۱۰۲. ابن ماجه قزوینی، *الحافظ ابو عبد الله محمد بن یزید مسنن/بن ماجه*، احیاء التراث العربي، ۱۳۹۵ ق.

١٠٣. مراغی، احمد بن مصطفی، *تفسير المراغی*، دار احیاء التراث بیروت، بی تا.
١٠٤. مشکینی، علی، *مصطلحات الفقه*، چاپ دوم، مؤسسه الهادی، قم، ۱۳۷۹.
١٠٥. مصباح، محمد تقی، *آموزش فلسفه*، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران ۱۳۷۴.
١٠٦. مصطفوی، حسن، *التحقيق فی کلمات القرآن الکریم*، وزارت ارشاد، ۱۳۷۴ ق.
١٠٧. مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار شهید مطهری*، صدر، چاپ هفتم ۱۳۷۶.
١٠٨. —————، *مقدمه‌ای بر جهان پیش اسلامی*، چاپ هشتم، انتشارات صدر ۱۳۷۱.
١٠٩. معرفت، محمد‌هادی، *التمهید فی علوم القرآن*، منشورات ذوی القربا، قم ۱۳۸۶.
١١٠. مغنية، محمد‌جواد، *تفسیر الكافی*، دار الكتب الاسلامیة، تهران ۱۴۲۴ ق.
١١١. مکارم شیرازی، ناصر، *الامثل فی تفسیر کتاب الله المتنز*، چاپ اول: مدرسة امام علی بن ابی طالب، قم ۱۴۲۱ ق.
١١٢. مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، دار الكتب الاسلامیة، تهران ۱۳۷۴.
١١٣. مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی، *کلیات مثنوی معنوی* (دوره کامل)، چاپ پانزدهم، نشر طلوع، ۱۳۸۲.
١١٤. مهدوی دامغانی، محمود، *جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغة ابن‌ابی‌الحدید*، چاپ دوم، نشر نی تهران، ۱۳۷۵.
١١٥. نراقی، محمد مهدی، *جامع السعادات*، تصحیح: سید محمد کلانتر، مؤسسه اعلمی، بیروت ۱۴۰۸ ق.
١١٦. نراقی، ملا احمد، *معراج السعادة*، چاپ ششم، هجرت، قم ۱۳۷۸.
١١٧. نوری، یحیی، *اسلام و عقاید و آرای بشری یا جاہلیت و اسلام*، چاپ هشتم، مجمع معارف اسلامی، ۱۳۵۷.
١١٨. ورام بن ابی فراس، *مجموعه ورام*، مکتبة الفقیه، قم، بی تا.
١١٩. یاس، عبد القوی، *الامراض النفسیه*، به کوشش یاسر برهانی، یاسر، دار الایمان، بی تا.

نمايه

آيات ●

روايات ●

اعلام ●

آيات

الذين يشيعون الرسول النبي الأمي، ١٦٩
الله لا إله إلا هو وعلى الله فليستوكل، ٢٢١
يشتموا أشرعوا به أنفسهم أن يكفروا، ٩٧
تنزل الملائكة والروح فيها بإذن ربهم، ٢٢
نُم سوأة وتفخ فييه من روحه وجعل لكم، ٣٧
حسر الدنيا والآخرة ذلك هو العرشان، ١١٠، ١٠١
ذلك بأن الله هو الحق وأن ما يذعنون، ٦٦
ذلك الله ربى عليه توكلت وإلهي، ٢٢١
رجال لا تلهيهم تجارة ولا تبع عن ذكر، ٢٣٠
ضم لكم عنى فهم لا يقلون، ١٥٩
إذا سوتهم وتفتحت فيه من روحى، ١٨٤
فاذكروني أذكركم، ٢٣١، ٢٣٥
فأئما من أغطن وأئمَّا صدق بالخشنى، ١٩٧
فيما تضيهم ميناهم لعناهم وجعلنا، ٩٨
فذاكر إئما أنت مذكر، ٢٢٧
فلئنا تراهم الجهنمان قال أصحاب موسى، ٢١٦

أبلغكم رسالات ربى وأنا لكم ناصحة، ١٢٨
أبلغكم رسالات ربى وأنصح لكم وأعلم، ١٢٧
أشعة عليكم فإذا جاء الغزف رأيتهم، ٣٩
لا يذكري الله تعطى القلوب، ٢٣٤
إلا تتصرون فقد نصره الله إذ، ٢١٦
إلا حاجة في نفس يعقوب قضاها، ٥٨
الذين آتيناهم الكتاب يغرونكم كما، ٩٨
الذين يحملون العرش، ٢٥٨
الله يتوفى الأنفس حين موتها، ٣٢، ٣٤
إن الذين أثروا إذا مسهم طائف من، ٢٣٥
إن الذين يستكرون عن عبادتي سيدخلون، ٢٤٥
إن الله لا يظلم الناس شيئا ولتكن، ٢٣١
إن الله يحب المتكلمين، ٢١٢
إني أشهد الله وأشهدوا أنى برىء، ٢١٨
أولئك كتب في قلوبهم الإيمان وأيدهم، ٢٣
إن يكاد الذين كفروا لم يلقو نك، ٩٩

- فَلَمَّا سِعْتَ بِمَكْرِهِنَ أَزْسَلْتَ إِلَيْهِنَ، ۳۹
 فَلَنْخِيَّتَهُ حَيَاةً طَيِّبَةً، ۱۹۸
 فَوَقَعَ الْعَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَغْتَلُونَ، ۶۶
 فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَّةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ، ۲۳۲
 فَيُنِسِّكُ أُلْئِيَّ قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ، ۳۳
 قَابَ قَوْسِينِ أَوْ أَذْنِي، ۳۶
 قَالُوا إِنَا تَطَيِّرُنَا بِكُمْ لَيْسَنَ لَمْ تَتَهَوْا، ۱۷۰
 قَالُوا طَاهِرُكُمْ مَعَكُمْ أَلَيْنَ ذَكْرُ شَنْبَلِ، ۱۷۰
 قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَرَكَنِي * وَذَكَرَ أَشَمَّ، ۲۳۳
 قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخْذَ اللَّهُ سَعْكُمْ، ۳۵
 قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ... وَمِنْ شَرِّ، ۱۱۵، ۲۰۶
 قُلْ أُوْجِنَ إِلَيَّ، ۲۶۰
 قُلْ مَا يَغْبُوُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعاَكُمْ، ۲۳۹
 قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمْنَ، ۳۶
 قَلِيلًا مَا شَكَرُونَ، ۳۷
 لَا تَخْرُنَ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا، ۲۱۷
 لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَسَاءً إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا، ۱۳۳
 لِمَ تَلِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ، ۶۶
 لَيْزِلُونَكَ يَأْبَاصِرِهِمْ، ۸۲
 مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ، ۹۹
 مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ، ۵۷، ۵۸
 مَا تَهَاكُمَا رَبِّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا، ۱۴۴
 مَا يَوْدُدُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا، ۹۷
 مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنُ مَثَوْيَ، ۲۰۹
 مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ، ۱۰۷، ۲۵۶
 مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ * وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ، ۶۰
 مِنْ عَمَلِ صَالِحًا مِنْ ذَكِيرٍ أَوْ أُنْثِي، ۲۳، ۱۹۸
 وَإِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّا يَقُولُ لَهُ كُنْ، ۱۳۱
 وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَتَيْعُوا مَا أَنْزَلَ، ۱۵۸
 وَإِذَا قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي، ۱۳۷
 وَإِذَا قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا، ۲۰، ۲۶
 وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ أَسْجُدُوا لِلنَّاسِ فَسَجَدُوا، ۹۹
 وَأَقِيمَ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَهْنِي عَنِ الْفَحْشَاءِ، ۲۲۹
 وَاللَّهُ أَخْرِجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ، ۳۷
 وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِينَ يَعْوِذُونَ بِرِجَالٍ، ۲۴۸
 وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَا وَلَكِنْ أَكْثَرَ، ۵۹
 وَإِنْ يَكُادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيْلَتُونَكَ، ۴۸، ۵۳
 وَإِنْ يَكُادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيْلَتُونَكَ، ۴۷، ۱۰۶، ۲۶۱
 وَإِنْ يَكُادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيْلَتُونَكَ، ۲۲۲
 وَإِنْ يَمْسِسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ، ۲۲۴
 وَأَيُّوبٌ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسِّنِي الْضُرُّ،
 وَأَتَبْعَيْتُمَا مَا تَتَّلُوَا أَلْشَيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ، ۱۷۰
 وَأَتَلُّ عَلَيْهِمْ نَيَّاً أَنْتَنِي آدَمَ بِالْحَقِّ، ۹۸
 وَأَتَلُّ عَلَيْهِمْ نَيَّاً نُوحٌ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ، ۲۱۸
 وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي * ... وَنَذْكُرُكَ، ۲۳۰
 وَأَذْكُرْ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَجِيْفَةً، ۲۳۱
 وَأَذْكُرْ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ ... وَدُونَ، ۲۲۵

- وَمَا أَغْنَى عَنْكُم مِّنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ، ٥٥
وَمَا هُم بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا، ٥٩
وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرُ الْعَالَمَيْنِ، ٤٨، ٥٠، ٥١
وَمِنَ الْأَغْرَابِ مَنْ يَسْتَخِذُ مَا يَنْقُضُ مَفْرَمًا، ١٩٧
وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ، ٦٢، ٦٥، ٨٢، ٢١٠
وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّهُ فَهُوَ حَسِيبٌ، ٢١٩
وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسِيبٌ، ٢٢٠
وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نَفِيضٌ، ٢٣٢
وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي، ٢٧
وَنَزَّلْنِي الصَّدَقَاتِ، ١٩٧
وَنَزَّلْنِي الْأُخْرَى، ٣٣
وَسَالَوْنَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ، ٢٤، ١٨٤
وَيَغْتَوْا عَنْ كَثِيرٍ، ٢٣٢
وَيَعْلُونَ إِنَّهُ لَمَخْنُونُ...، ٥٠
هَلْ أَدْكَنَكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخَلِيلِ وَمَلِكِ، ١٤٥
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَجْتَبِيْكُمْ كَثِيرًا، ١٠٤
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ، ٢٢٧، ٢٣١
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَلْهِيْكُمْ أَمْوَالُكُمْ، ٢٣٦
يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّهِمُ الْقُرْآنَ إِلَى اللَّهِ، ١٤٣، ٢٤٥
يَا يَئِيْ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَأَذْخُلُوا، ٥٤
وَأَذْكُرْ زَيْلَكَ كَثِيرًا، ٢٣١
وَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ، ٢٢٣
وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّجِيمِ، ٢١٩
وَدَكْبِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرِدُونَكُمْ، ٩٨
وَذَا أَنْوَنٍ إِذَا ذَهَبَ مَعَاصِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ، ٢٤٢
وَعَسْنَ أَنْ شَكَرُوهَا شَيْتاً وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ، ٢٢٤
وَعَلِمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلُّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى، ١٣٧
وَعَلَى اللَّهِ فَلَيَسْوَكِلِ التَّوَكَّلُونَ، ٢١٥
وَقَالَ رَبُّكُمْ أَذْعُونِي أَشْجِبْ لَكُمْ إِنْ، ٢٣٩
وَقَالَ يَا يَئِيْ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ، ٢١٣
وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَنْفُسِنَا، ٢٣
وَلَا تُطْعِنْ مِنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا، ٢٣٢
وَلَا تَقْرِبَا هَذِهِ الشَّجَرَةِ...، ٩٩
وَلَا تَلْقِوْنَا بِأَنْدِيْكُمْ إِلَى التَّهْلِكَةِ، ١٣٤
وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا، ٩٤
وَلَا تَتَبَاهِيْ فِي ذِكْرِي، ٢٣١
وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ، ٢٢٩، ٢٣٠
وَلَقَدْ ذَرَانَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنْ، ٣٨
وَلَوْ تَرَى إِذَا الطَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ، ٣٣
وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسْبَتُ، ٢٣١

روايات

- اعيذُكُنا بِكلماتِ اللهِ التامةِ مِنْ كُلُّ شَيْطَانٍ، ٢٥٥
الحاسدُ لا يُشفيه إِلَّا زوال النعمة، ٩٦
الخايدُ مُفِرٌّ بِتَقْسِيمِ قَبْلَ أَنْ يُضْرَبَ، ١٠٣
الحسدُ حَبْسُ الرُّوحِ، ١٠٨
الحسدُ شَرُّ الْأَمْرَاضِ، ١١٠
الحسدُ لَا يُجْلِبُ إِلَّا مَضَرَّةً وَغَيْظًا، يوهنُ، ١١٠
الحسدُ يَاكُلُّ الْحَسَنَاتِ...، ١١٣
الحسودُ لَا خُلُّةً لَهُ، ١٠٨
الحسودُ لَا يُشُودُ، ١٠٩
الداعي بلا عملِ كالزامي بلا وَتَرٍ، ٢٤٠
الدُّعَاءُ تُرْشُّ الْمُؤْمِنِ، وَمَنْ تُكْثِرَ، ٢٤١
الدُّعَاءُ سِلاخُ الْمُؤْمِنِ وَعَمُودُ الدِّينِ، ٢٤١
الدُّعَاءُ مَفَاتِيحُ النُّجَاحِ وَمَقَالِيدُ الْفَلَاحِ، ٢٤٠
الدُّعَاءُ هُوَ الْعِيَادَةُ، ٢٣٩
الدُّعَاءُ يَذْفَعُ الْبَلَاءَ التَّازِلَ وَمَا، ٢٤٤
الدُّعَاءُ يَرْدِدُ الْقَضَاءَ السُّبْرَمَ فَإِنْجِذُوهُ عَدَّةً، ٢٤٣
العيودية جوهرة كنفها الربوبية، فما، ٢٠٠
- آخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيْ، ١٢٦
آخِرُ مَا تَكَلَّمُ بِهِ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ حِينَ أُتَقِيَ، ٢٢٤
آفَةُ الْدِيَنِ الْخَسَدُ وَالْعَنْبُرُ وَالْفَقْرُ، ١٠٢
آمَنْتُ بِاللهِ وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، ٢٦٣
احْتَرِسوا مِنْ سُورَةِ الْجَمِدِ وَالْحَقْدِ وَ...، ١٢٢
إِخْرَجَ مِنَ الْيَابِ مَا يَخْدِمُكُمْ لَا مَا تَنْعِدُمُهُ، ١٩٨
إِذْفَعُوا أَمْوَاجَ الْبَلَاءِ بِالدُّغَاءِ، ٢٤٢
إِذَا بَعْثَتَ نَبِيًّا قَالَ لَهُ: إِذَا أَخْرَزْتَكَ، ٢٤٣
إِذَا تَهَبَّا أَحَدُكُمْ بِهَبَّةٍ تُعْجِبُهُ، ٢٥٧، ٧٢
إِذَا حَسَدْتَ فَلَاتَبِعْ، ١٢٣
إِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ مِنْ أَخِيهِ مَا يُعِجِّبُهُ فَلَيَنْدِعُ، ٢٦٤
أَرِخْنَا يَا بَلَالَ، ١٩٦
أَسْوَأُ النَّاسِ عَيْشًا الْحَسُودُ، ١٠٩
اعْقِلُهَا وَتَوَكُّلَ، ٢١١
أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللهِ التَّامَّةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ، ٢٥٣
أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللهِ التَّامَّةِ مِنْ شَرِّ، ٢٥٣
أَعُوذُ بِوَجْهِ أَفَهِ الْعَظِيمِ الَّذِي لَا شَيْءَ، ٢٥٤

أعلمكم كلماتٍ تقولونها يخفّ بها عليكم، ٢٥٨
 أعودُ بكلمات الله التامة من غضبه و عقابه، ٢٥٤
 أعودُ بكلمات الله التامة التي لا يحاوزهن، ٢٥٤
 أكثرُ من يموتُ من أمتى بعدَ قضاء الله، ٢٠٢
 أكثر من يموت من أمتى بعدَ قضاء الله، ٦٨
 ألا إِنَّهُ قَدْ دَبَّ إِلَيْكُمْ دَاءُ الْأُمُمِ، ١١٢
 ألا إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَ لِكِنْ، ١٩٤
 أَنَّ النَّبِيَّ كَانَ كَثِيرًا مَا يَعْوَذُ، ٢٥٧
 أَنَّ بْنِي جَعْفَرَ بْنِ أَبِي طَالِبٍ كَانُوا غَلَمانًا، ٦٩
 أَوْلَى مَا يُحَاسِبُ الْعَبْدُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ، ٩٣
 باسم الله أرقيك من كل شيء يُؤذيك، ٢٥٣
 بِحُولِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ أَقُومُ وَ أَقْعُدُ، ٢٥٩
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الْعَظِيمِ، ٢٤٨
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ، ٢٥١
 بِسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ مِنْ كُلِّ عَيْنٍ حَاسِدِ اللَّهِ، ٧١
 بِسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ مِنْ كُلِّ عَيْنٍ حَاسِدِ اللَّهِ، ٢٤٨
 تحصنت باشِه الذي لا إله إلا هو إلهي، ٢٥٤
 تشبيح حملة العرش، ٢٥٨
 تقدّموا بالداعاء قبل نزول البلاء، ٢٤٢
 توكلت على الحي الذي لا يموت، ٢١٧
 توكلت على القادر القاهر العلي الأعلى، ٢١٧
 توكلت على القادر القاهر العلي الصمد، ٢١٧
 ذكر الله رأس مال كل مؤمن و ربّعه، ٢٢٨
 ربّ كلام آتُقُدُّ من سهام، ٩٠

العجب لغسلة الحشاد عن سلامته، ١١٠
 العين تدخل الرجل التبر و العمل، ٦٧
 العين حق، ٦٦
 العين حق، فإذا نظر أحدكم إلى، ٢٦٣
 العين حق و الرقي حق، ٦٧
 القدرة تذهب الحفيظة، ٤٩
 اللهم إني أعوذ بك من شر نفسي، ٢٥٤
 اللهم إني أعوذ بوجهك الكريم، ٢٥٤
 اللهم أنت ربّي لا إله إلا أنت عليك، ٢٥٤
 اللهم رب مطر حabis و حجر يابس، ٢٥١
 اللهم... و أعدني و دريتي من الشيطان، ٢٤٦
 النفس والروح بينهما شعاع الشمس فيتوفى، ٣٤
 إن الحسد ليأكل الإيمان كما تأكل، ١١١
 إن الحسد ليأكل الإيمان كما تأكل النار، ٩٧
 إن الدعاة و الملاة ليترافقان، ٢٤٢
 إن العين حق فاكتبه في رقعة الحند، ٧٠
 إن الغنى و العز يجولان، فإذا، ٢٢٠
 إن المؤمن لا يستعمل حسه، ١٢٣
 إن المؤمن يغبط و لا يحسد، والمنافق، ١٠٠
 إن أعظم الناس منزلة عند الله يوم القيمة، ١٢٨
 إن جبريل عليه نزل على النبي عليه، ٩٩
 إن دواء الإصابة بالعين أن، ٢٦١
 إن لم تكون حليما فتعلم، فإنه، ٩٢
 أشهدوا عيونكم وأضيروا بطنكم، ١٩٥

- رَأَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَسَنًا وَ حُسَيْنًا فَقَالَ:**، ٧١، ٢٤٩
- شَرْفُ الْمَرْءِ صَلَاتُهُ بِالْتَّلِيلِ وَ عَزَّهُ كَفُ، ١٩٨
- عَيْنُكُمْ بِالدُّعَاءِ فَإِنَّ الدُّعَاءَ لِلَّهِ،** ٢٤٤
- ... فَإِنَّ الْعَيْنَ حَقٌّ،** ٦٨
- قالَ اللَّهُ تَعَالَى لِنَبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي لَيْلَةِ الْمَرْاجِ:، ٢٥٨
- كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُجْلِسُ الْحَسَنَ عَلَى،** ٢٥٠
- كَفَنِ بِالْقَنَاعَةِ مُلْكًا، وَ يُحْسِنُ الْغُلُوِّ،** ١٩٨
- لَا تَحَاسِدُوا، فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْأَيْمَانَ،** ١٠٢
- لَا حُولَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ،** ٢٥٧، ٢٥٩
- لَا أَخْوَلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ،** ٢٥٨
- لَا حُولَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، تَوَكَّلْتُ،** ٢٥٩
- لَا رَاحَةَ لِحَسُودِ،** ١١٠
- لَا رِقَبةَ إِلَّا مِنْ عَيْنٍ أَوْ حَمَةَ،** ٢٥٥
- لَا رُوضَنْ نَفْسِي رِيَاضَةَ تَوَسِّعُ مَقْعِدَهَا إِلَى،** ١٩٣
- لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ،** ٢١٧
- لِكُلِّ ظَاهِرٍ يَاطِنُ عَلَى مَثَابِهِ، فَمَنْ طَابَ ظَاهِرُهُ،** ٨٨
- لِلَّهِ دُرُّ الْحَسَدِ حَيْثُ بَدَأَ بِضَاحِيهِ،** ١٠٤
- لَوْ كَانَ شَيْءٌ يَسْبِقُ الْقَدَرَ لِسَبِقَهُ،** ٦٨
- لَوْ كَانَ يَسْبِقُ الْقَدَرَ لِسَبِقَتِهِ،** ٦٨
- لَوْ كَانَ يَسْبِقُ الْقَدَرَ لِسَبِقَتِهِ العَيْنَ،** ٦٨، ٢٤٤
- لَوْ تُبَشِّرَ لَكُمْ عَنِ الْقَوْمِ لَرَأَيْتُمْ أَنَّ،** ٢٦٢
- لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَطَيِّرَ أَوْ تُطَيِّرَ لَهُ،** ١٤١
- لِيَنْصُحَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ أَخَاكَ كَنْصِيْعَتِهِ لِنَفْسِهِ،** ١٢٩
- مَا أَنْتَ بِالْعَزَمَلُ مِنْ شَجَرَةٍ وَ لَا وَرَقَةٍ،** ١٧٨
- مَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَزَلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا،** ٧٠
- ما شاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ، ٢٥٧
- ما مِنْ شَجَرَةٍ حَزَمَلَ إِلَّا وَ مَعَهَا، ١٧٩
- ما مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ لَهُ خُدُودٌ يَتَهَمِّ، ٢٢٧
- ما أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلَيَسْوَكُلُّ، ٢١٨
- منْ أَكْثَرِ ذِكْرِ اللَّهِ أَحْبَهُ، ٢٣٨
- مَنْ أَغْبَبَهُ شَيْءٌ مِنْ أَجْيَهِ الْمُؤْمِنِ فَلَيَسْمِدُ، ٢٦٣
- مَنْ أَغْبَبَهُ مِنْ أَجْيَهِ شَيْءٍ فَلَيَسْتَارُكُ، ٢٦٣
- مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ اللَّهِ أَحْبَهُ، ٢٢٧، ٢٣٣
- مَنْ أَكْثَرَ قِرَاءَةً (قُلْ أُوْجُنْ إِلَيْ)، ٢٦٠
- مَنْ تَعْلَمَ شَيْئًا مِنْ السُّنْنِ قَلِيلًا أَوْ كَثِيرًا، ٦٢
- مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ أَضَاءَتْ لَهُ الشَّيْهَاتُ، ٢٢٠
- مَنْ رَأَى شَيْئًا يَعْجِبُهُ، فَقَالَ: اللَّهُ، ٢٦٣
- مَنْ رَضِيَ بِحَالِهِ لَمْ يَعْتُورِهِ الْحَسَدُ، ١٢٤
- مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْجِنِّ لَمْ يُصْبِنْهُ فِي، ٢٦٠
- مَنْ كَنْتَ مُولَاهُ فَعَلَيُّ مُولَاهُ، ٥١، ٥٢
- يَعْمَلُ الشَّيْءُ؛ الْفَالُ؛ الْكَلِمَةُ الْحَسَنَةُ، ١٤٢
- وَإِنَّ الشَّيْطَانَ لِيَسْكُنْ شَيْئَنَ دَارَأْ دُونَ، ١٧٩
- وَإِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرْوَضُهَا بِالْتَّغْوِيِّ، ١٩٣
- وَ لَا تُخَاصِمُوا النَّاسَ لِدِينِكُمْ فَإِنَّ الْمُخَاصِنَةَ، ٩١
- وَلَوْ شِئْتُ لَا هَذَنَتِ الْطَّرِيقَ إِلَى مُصْنَفِي، ١٩٤
- وَ لَيْسَ تَأْمُنُهَا مِنْكَ عَلَى نَفْسِكَ وَ لَا، ٧٠
- يَا دُنْيَا... اغْرِيَ عَنِّي، ١٩٤
- يَا مَعْمَرٌ إِنَّ الْعَيْنَ حَقٌّ فَاقْتَبِ، ٢٦١

اعلام

ابومسلم، ٨٢، ٥٥	آدم <small>بپرسی</small> ، ٩٩، ١٠١، ١٣٧، ١٤٤، ١٤٥
ابوهاشم، ١٨٤، ١٨٥	آلوسی، ١٣٥
ابی عبیده جراح، ٥٢	آندلس، ١١٢
اتریش، ١٨٨، ١٩٠	آین بودایی، ٧٩
احتجاج طبرسی، ١٥٤	انمه اطهار <small>بپرسی</small> ، ٧٢، ٢٤٧، ٢٤٨
أَحْمَد، ١٢٠	ابلله (بازار)، ١٥٢
ادریس، ٢٢٥	ابلیس، ٩٩، ١٠١، ١٢١، ١٤٤، ١٤٥، ٢٠٨
ارسطو، ١٥٧	ابن سینا، ٣١، ٢٩، ١٨٥
اسحاق، ٧١، ٢٤٩، ٢٥٠	ابن عباس، ٣٤، ٥٥، ٨٢
اسماعیل، ٧١، ٩٧، ٢٢٥، ٢٤٩، ٢٥٠	ابن قیم، ١٠٥، ١٨٥
اسماعیل بن عبدالخالق، ٢٥٩	ابن مسعود، ٢٥٦
اسماء بنت عمیس، ٧٠، ٧٩، ٢٤٦	ابوالقاسم بلخی، ١٨٥
اشراقی، محمد تقی، ٥٧، ٥٩	ابوبکر، ٢١٦
اعمال رسولان، ١٦٧	ابوجهل، ٦١
افسنس، ١٦٨	ابوسفیان، ١١٧، ١٢٠
افلاطون، ١٥٧	ابوعثمان جاحظ، ١٥٢

انجیل، ۱۶۹	امام باقر علیه السلام، ۲۶۱، ۲۵۸، ۱۰۲، ۹۷، ۳۴
ائنس، ۲۰۷	امام جواد علیه السلام، ۲۵۱
انطاکیه، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۷۰	امام حسن عسکری علیه السلام، ۵۵
انگلیس، ۱۵۶	امام حسین علیه السلام، ۲۶۱، ۲۰۰، ۲۰۰
اولیا، ۲۷	امام حسین علیه السلام، ۶۹، ۵۹، ۷۱، ۷۱، ۱۱۷، ۸۱، ۲۱۰، ۱۲۵
أهل سنت، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۵۳	امام رضا علیه السلام، ۲۵۰، ۲۵۰، ۲۴۹
ایران، ۷۸، ۱۶۳	امام رضا علیه السلام، ۲۶۱، ۲۶۰، ۹۳، ۷۰
ایوان پانولف، ۱۸۹	امام سجاد علیه السلام، ۲۴۶، ۲۴۴، ۲۴۲، ۹۴
اسعماه بنت عمیس، ۶۹	امام صادق علیه السلام، ۵۲-۶۷، ۶۳، ۵۲
بابل، ۱۷۱	امام علی علیه السلام، ۲۰۷، ۲۰۰، ۱۹۷، ۱۷۹، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲
بانو اصفهانی، ۴۱	امام علی علیه السلام، ۲۶۰، ۲۵۷، ۲۵۱، ۲۳۹، ۲۲۸، ۲۲۷
بحار الانوار، ۱۴۰، ۱۵۳	امام علی علیه السلام، ۲۶۳، ۲۶۲
برونر، ۱۸۹	امام علی علیه السلام، ۵۷، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۴۹، ۲۹
بصره، ۱۹۴	امام علی علیه السلام، ۱۱۰-۱۰۸، ۹۰، ۹۲، ۹۶
بقة (بازار)، ۱۵۲	امام علی علیه السلام، ۱۹۵-۱۹۲، ۱۷۹، ۱۷۰، ۱۲۴-۱۲۲، ۱۱۷
بلال، ۱۹۶	امام علی علیه السلام، ۲۴۰، ۲۳۷، ۲۳۵، ۲۳۳
بني اسد، ۵۲	امام علی علیه السلام، ۱۹۸
بني اسرائیل، ۶۱	امام موسی بن جعفر علیه السلام، ۲۰۹، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۳، ۲۴۲
بني نیامین، ۵۸	امام هادی علیه السلام، ۲۵۱
بني زريق، ۶۳	امام خمینی رحمه الله، آیة الله سید روح الله، ۹۳، ۲۷
بني هاشم، ۱۱۶	امیه، ۱۱۶
بهشت، ۱۹۷، ۱۲۸، ۱۱۱، ۹۹	انبار، ۱۱۷
پویسکور، ۱۹۱	انبیا، پیامبران علیهم السلام، ۲۴۷، ۲۳۹، ۲۲۶، ۲۱۳، ۲۷

- | | |
|---------------------------------------|---|
| حسين بن جمال، ٥١ | پیامبر اکرم ﷺ، ٦٣-٦٠، ٥٣-٤٩، ٤٨، ٢٥، ٢١ |
| حضرت ابراهیم ﷺ، ٢٥٠، ٢٤٩، ٢٢٤، ٧٩، ٧٠ | ١٠٦، ١٠٢، ٩٩-٩٧، ٨٢-٨٠، ٧٥، ٧٢-٦٥ |
| حضرت ایوب ﷺ، ٢٢٥، ٢٢٤ | ١٤١، ١٢٩، ١٢٨، ١٢٠، ١١٧، ١١٢، ١٠٧ |
| حضرت زکریا ﷺ، ٢٣١ | ١٩٦، ١٧٨، ١٦٩، ٢١٨، ٢١٠، ١٦٦، ١٤٨ |
| حضرت شعیب ﷺ، ٢١٩ | ٢٢٦، ٢٢٤، ٢١٦، ٢١١، ٢٠٨-٢٠٥، ٢٠٢ |
| حضرت صادق ﷺ، ٢١٩ | ٢٥٠-٢٤٦، ٢٤٤، ٢٤٣، ٢٤١، ٢٣١، ٢٢٧ |
| حضرت صالح ﷺ، ١٤٧، ١٢٨ | ٢٦٤، ٢٦٢، ٢٦٠-٢٥٥، ٢٥٣، ٢٥٢ |
| حضرت عیسیٰ ﷺ، ١٧٣، ١٦٨، ١٥٧ | تفسیر المیزان، ٢٥٦ |
| حضرت مریم ﷺ، ٢٠٩، ٢٠٦، ١٧٤، ١٧٣ | تواتر، ١٦٩، ١٦٧، ١٦٦ |
| حضرت موسیٰ ﷺ، ٢٠٦، ١٤٧، ٧٩، ٧١، ٧٠ | ثمود، ١٤٩، ١٤٧ |
| ٢٣٧، ٢٣٠، ٢١٦، ٢١٥، ٢٠٨ | جاحظ، ١٨٤ |
| حضرت نوح ﷺ، ٢١٨، ٢٠٦، ١٢٧ | جبانی، ٥٦، ٤٢ |
| حضرت هود ﷺ، ٢١٨، ١٢٧ | جبرئیل ﷺ، ٥٢، ٢١ |
| حضرت یعقوب ﷺ، ١٠١ | ٢٥٣ |
| ٥٩-٥٤، ٥٥-٥٢ | جعفر بن أبي طالب، ٦٩، ٧٠، ٦٩، ٧٩، ٧٠ |
| ٢٥٥، ٢١٥، ٢١٤، ٢١٣ | ٢٤٦ |
| حضرت یوسف ﷺ، ٥٨، ٥٧، ٥٤، ٤٠، ٣٩ | ٢٠٧، ١١١ |
| ٢٥٥، ٢١٣، ٢٠٩، ٢٠٦ | جهنم، |
| ٨٣، ٨٢ | جیمز بریل، ١٨٩ |
| حضرت یونس ﷺ، ٢٤٢ | چین، ١٥٦ |
| حکومت فاطمی، ١١٢ | حافظ، ١٤٣، ٧٧ |
| حمزہ، ١٢٠ | حافظ بن حجر، ١٨٥ |
| حواء، ٩٩ | حدیفہ، ٥٢ |
| حیرہ، ١٥٢ | حرب، ١١٧ |
| خراسان، ٢٦١ | حسین بن علی، ٢٥٧، ٢٠٦ |

- خوارج، ۱۷۰
- دانشمندان اسلامی، ۲۶
- دیوید هیوم، ۱۶۵
- ذَا الْكَفْلُ، ۲۲۵
- ذا النُّون (بُونس)، ۲۴۲، ۲۲۵، ۶۰
- راغب اصفهانی، ۱۲۷
- رساله حقوق، ۹۴
- روسیه، ۱۵۶، ۱۸۹
- روم، ۷۹
- ریچارد هوگارت، ۱۶۴
- زبیر بن عوام، ۶۳
- زجاج، ۵۸
- زمخشري، ۴۱
- زیگموند فروید، ۱۸۹
- سالم، ۵۲
- سحر، ۱۳۵
- سدی، ۸۲، ۵۵
- سعدی، ۷۸
- سرقاط، ۱۰۷
- سلیمان، ۱۷۱، ۱۷۰
- سماری، ۱۶۸
- سمیه، ۶۱
- ستهای یهودی، ۷۹
- عزمیز، ۴۰
- عثمان بن حنیف انصاری، ۱۹۴
- عبد المطلب، ۱۱۷
- عبد العظیم حَسَنی، ۲۵۱
- عبد الشَّمْس، ۱۱۵، ۱۱۶
- عامر بن ریبعه، ۸۱
- طبرسی، ۲۱۰، ۵۳، ۵۵، ۴۲، ۴۱
- طباطبائی، علامه سید محمد حسین، ۴۱، ۵۸
- سحر، ۲۵۶، ۱۰۵، ۱۰۰، ۹۱، ۲۱۴، ۱۸۶، ۱۸۵
- ضحاک، ۸۲ ۵۵
- صفین، ۸۱
- شیخ عباس قمی، ۲۶۲
- شیخ اشراق، ۳۰، ۲۹
- شیخ انصاری، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۳
- شمعون، ۱۶۷
- شرح حدیث جنود عقل و جهل، ۹۳
- شارکو، ۱۸۹
- سیوطی، ۱۰۷
- سید بن طاووس، ۲۵۱
- سهل بن حنیف، ۸۱
- سوفسطانیان، ۱۵۷

- | | |
|---|---------------------------------|
| قریش، ٦١، ١٠٦، ١٠٧، ١٢٠ | عطاء خراسانی، ٦٤ |
| كارل، ٢٠ | عفیف بن قیس، ١٧٠ |
| كتاب مقدس، ١٦٨ | عقبة بن عامر، ٢١٠ |
| كربلا، ٨١ | عقیل، ١٩٨ |
| کرجمر، ٣١ | علی بن عیسی رمانی، ٧٤، ٤٢ |
| کلارک هال، ١٨٩ | عمر بن بحر جاحظ، ١٨٣ |
| کلبی، ٨٠ | عهد قدیم، ١٦٦ |
| کلدانی، ١٩٠ | عیسی بن ماسه، ١٧٥ |
| کمیل، ٢٥٩، ٢٥٩ | غار، ٢١٦ |
| لید بن اعصم، ٦٣ | غزالی، ٢١ |
| لقمان، ٩٤ | فارابی، ٢١ |
| لوقا، ١٦٧ | فخر رازی، ٨٢ |
| لیالت و برنهایم، ١٨٩ | فرانسه، ١٨٩ |
| ماروت، ٦٣، ١٧١ | فرانک آنتوان مسیر، ١٨٨ |
| مجلسی، علامه محمد باقر، ١٣٩، ١٣٦، ١٥٣، ٢٢، ٢٠ | فرشتگان، ٢٥٢، ٢٥٣، ١٣٧، ٢٦، ٢٥٨ |
| ١٤٠، ٢٣٧ | ٢٥٩ |
| مجمع البيان، ٢١٠ | فرعون، ٩٥، ٩٧، ٢٠٨، ١٤٧، ٢١٦ |
| محمد بن خلدون، ١٨٥ | فرنزي، ١٨٩ |
| محمد حنفیه، ٨١ | قابل، ٩٨، ١٠٠، ١٢١ |
| مدینه، ٩٧ | قاضی، ١٨٤، ١٨٥ |
| مرااغی، ٤١ | قبرستان بقیع، ٢٠٢، ٦٨ |
| مزرو، ١٧٥ | قبیله عذرہ، ١٥٥ |
| مسجد غدیر، ٥٢ | قتادہ، ١٠٧، ٨٢، ٦٤، ٥٥ |

- پیغمبر، ۱۸۹، ۱۹۰ نهروان، ۱۷۰
- مسیلمة کذاب، ۱۵۲ نیراک، ۳۲
- مصر، ۵۴-۵۹، ۶۵، ۱۱۲، ۱۴۷، ۱۹۰، ۲۱۳ وحشی، ۱۲۰
- ولی الله الاعظم علیہ السلام، ۲۰۰ ۲۵۶
- طهیری، آیة الله شهید مرتضی، ۲۷ هابیل، ۹۸
- معاویہ، ۱۱۷، ۸۱ هاروت، ۱۷۱
- معراج السعادہ، ۲۱۲ هارون، ۲۳۰، ۷۹، ۷۱
- معمر، ۶۴ هاشم، ۱۱۶، ۱۱۵
- معمر بن خلاد، ۷۰، ۲۶۱ هبیل، ۱۱۵
- مقاتیع الجنان، ۴۲ همسر عمران، ۲۰۶
- مفردات، ۱۲۷ هند، ۱۶۰، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۰
- مفضل بن عمر، ۶۳ هندو، ۱۸۸، ۷۹
- مکارم شیرازی، آیة الله ناصر، ۴۱، ۵۷، ۲۶۵ هنده، ۱۲۰
- ملائکہ، ۲۲۵، ۲۷، ۲۲ میگارد، ۱۹۰
- ملاحمد نراقی، ۲۱۲ یَمَن، ۱۱۴
- موسی بن عمران، ۱۰۲ یونان، ۱۸۹، ۷۹
- مولانا جلال الدین بلخی، ۷۵، ۷۴ یونس، ۲۲۵
- میکائیل، ۲۱ یهود، ۱۷۱
- نعرود، ۲۲۴

برخی از انسان‌ها روح و توان منحصر به فردی دارند که می‌توانند بعضی اشیاء را جایه‌جا یا حتی مانند اشعه لیزر آن‌ها را منفجر و متلاشی کنند. این انرژی گاه از راه چشم ظاهر می‌شود و نتایج متفاوتی و هلاکت‌باری را به دنبال می‌آورد که به آن «چشم زخم» می‌گویند. این اثر می‌کوشد تا این موضوع را براساس مبانی دینی، عقلی و فلسفی بکاود و ضمن جهل زدایی، واقعیات را ارائه و تبیین کند.



شماره کتاب: ۲۰۸۷

ISBN ۹۶۴-۰۹-۰۹۹۵-۵

9 789640 909959